حق الیقین

یہ کتاب خاص مذہب امامیہ کے لیے چھاپی گئی کوئی شخص

حضرات اہلسنت سے اس کتاب کو ملاحظہ نفرمائیں

اطلاعاً التماس کیا

یہ کتاب مستطاب عقائد خمسہ یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد مین مصنفات سے جناب خاتم المجتہدین شیخ الاسلام والمسلمین اخوند ملا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی الاصفہانی کے ہی بکمال رزانت و متانت و استقصای ادلہ عقلیہ و نقلیہ و حجج قاطعہ و براہین ساطعہ کتب معتبرہ اہل سنت سے ہر مبحث کو لکھا ہی خصوصاً مبحث نبوت و امامت و معاد اور جو متعلقات مبحث معاد ہین ایسا شافی و کافی ہر ذی استعداد و عامی کے لیے تحریر فرمایا ہی کہ مافوق اسکا متصور نہین فجزاہ اللہ عن جمیع المسلمین و رفع درجاتہ فی اعلی علیین فی جوار الائمۃ الطاہرین

سلام اللہ علیہم اجمعین

واضح ہو کہ یہ کتاب بعد تحریر بحار الانوار مصنف علیہ الرحمہ نے لکھی ہی اور آخر مصنفات علامہ موصوف سے ہی

بحسن اہتمام سید عبد الحسین و مرزا محمد مہدی عفا اللہ عن جرائمہما

مطبع جعفری واقع لکھنؤ نخاس جدید مین چھپکر تیار ہوئی

سنہ ۱۳۰۰ ہجری

تبیان الاخبار

للشیعة الامامیة الاخیار

اس مطبع جعفری سے یہ اخبار فیض آثار فیض اسرار و مجمع الانوار واسطے افادۂ مومنین اخیار اور تفریح قلوب شیعیان ابرار کے مہینہ میں دو بار دو حصون مین بقدر سولہ صفحہ کے چھپکر مومنین باایقین کی خدمت مین روانہ ہوتا ہے —

حصہ اول مین عمدہ مباحث علمی اور مطالب مفیدہ متعلق تہذیب الاخلاق اور کبھی کچھ حکایات و محاضرات و لطائف اور وقتاً فوقتاً رد مذاہب جدیدہ درج ہوتے ہین —

حصہ دوم مین مسائل ضروری و فتاوی و تخطی مجتہد العصر والزمان جناب مفتی آقا سید محمد عباس صاحب شوشتری دام ظلہم العالی طبع ہوتے ہین قیمت سالانہ پیشگی امرا و نوابان و تعلقداران سے دس روپیہ اور مابعد پندرہ روپیہ — اور دیگر مومنین شایقین سے چھ روپیہ پیشگی اور مابعد نو روپیہ قرار دی گئی ہے —

رطب العرب

یہ دیوان عربی تصنیف استاذ الکل فی الکل ہادی الوری اسلے خیر البل حسان زمان سحبان دوران مجتہد العصر مفتی سید محمد عباس صاحب شوشتری دام ظلہ العالی عنقریب مطبع ہذا سے چھپکر انشاء اللہ ملاحظۂ اہل علم و فضل مین آئیگا —

سفینة النجاة

یہ کتاب ادعیہ و احراز مین نہایت معتبر اور مستند ہے پیشتر ازین بوجہ کثرت شایقین چھپ چکی تھی چونکہ دریتولا بوجہ ندرت و کمیابی اکثر مومنین اسکے استفادہ سے محروم رہتے تھے لہذا بقدر وسعت و طاقت تصحیح اغلاط سابقہ کی گئی اور جسقدر دعائین ناتمام متن مین تھین ان سب کو تمامہ درج متن کردیا ہے انشاء اللہ المستعان عنقریب اس مطبع سے چھپکر شائع ہوگی —

صحیفة الرضا علیہ السلام

اسمین خاص وہ احادیث ہین جو حضرت امام رضا علیہ السلام نے اپنے آبا سے طاہرین کے ذریعہ سے منقعن جناب رسالتمآبؐ سے روایت کیہین چونکہ نسخہ اسکا کمیاب اور شایقین و طلاب اکثر خواہان رہتے تھے لہذا تصحیح مہاامکن اس مطبع مین چھاپا گیا اور قیمت فی نسخہ ۲ قرار دیگئی ہے

اعلان

حضرات مومنین شیعہ کی خدمت مین گزارش ہے کہ راقم نے خاص کتب دینیہ امامیہ کے چھاپنے کا قصد اپنے مطبع مین کیا ہے اگر شیعیان ائمۂ اطہار اور موالیان حیدر کرار سلام اللہ علیہم آناء اللیل و اطراف النہار بموجب آیۂ کریمہ تعاونوا علی البر والتقوی اعانت خاکسار صرف اسقدر کرین کہ جو کتاب طبع ہو دست بدست خرید فرمالین تو آیندہ انشاء اللہ المستعان بموجب تصمیم عزم و استحکام قصد یقینی متصور ہے —

دیگر واضح رہے کہ کتاب مطبوعہ طہران و بمبئی و مطبوعۂ مصر و کلکتہ و لکھنؤ خواہ کتب قلمی فریقین کی جو نادر الوجود ہین انشاء اللہ بذریعہ راقم دستیاب ہوسکتی ہین اطلاعاً عرض کیا ☆

العبد الفقیر الی اللہ

محمد علی کان اللہ لہ متحقق آمالہ از لکھنؤ نخاس جدید

حق الیقین

از مصنفات خاتم المجتهدین آیة الله فی العالمین مولانا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی اسکنه الله فی
اعلی علیین فی جوار ائمة الطاهرین بتصحیح و مقابله با چند نسخ قلمی و نسخه مطبوعه سلطانی

در مطبع جعفری واقع لکهنؤ محله نخاس [illegible] مطبوع طبائع مومنین گردید

هذا کتاب حق الیقین للعلامة الاجل مولانا محمد باقر المجلسی وهو آخر مصنفاته طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

اما بعد خامهٔ شکسته زبان وبیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفحات قلوب وصحائف الواح طالبان مناهج حق ویقین تصویر وتحریر مینماید که چون بدلائل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ این جهان وعلت غائی آفریدن آنست برای معرفت وعبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید وبلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو حبل المتین خود را بسعادات باقیه آخرت رساند واز آیات واخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح ومقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمانست واکثر خلق ازین معنی غافلند وارکان دین را نمی‌شناسند وقلیلی که از نقص چند ایشان شده اگر گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند ومحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین واذعان نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی این مطالب عالیه را به بینات وافیه ودلائل کافیه ایراد نموده‌ام اما اکثر خلق باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال یا عدم قابلیت ادراک از آنها انتفاع بسیاری نمی‌یابند لهذا این فقیر اراده نمود که درین رساله مختصر کافیه عمدهٔ آن مطالب عالیه را به بیانهای اوضح واقرب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام رسید ومسمی بحق الیقین گردید وچون از برکات عهد وآوان ثمرات امن وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید سریر سلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامگار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی آیین افروز محفل عدل وداد شعلهٔ جانسوز نهال جور وبیداد ممهد اساس عدل وتمکین مشید بنای والای شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصداق فقره السلطان العادل ظل الله [illegible] نرفع درجات من نشاء ومصداق آیه کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین ومتع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه الطیبین الطاهرین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع قدسی گردد وثواب آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود وچون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیه او واقرار بحقیقت انبیا که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلائق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخرالزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه

والد و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از ضروریات دین است بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع انبیا
پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حقتعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد
و لوازم آن پس تحقیق این مطالب در ضمن چند باب ذکر کرده میشود باب اول در اقرار بوجود حقتعالی و صفات کمالیه او است و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار
بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است برای آنکه هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و گردش آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و
خلقت آن و در وجوه غرائب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده یقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند بلکه کسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات
است و بهیچگونه نقصی در صفات او نیست و این دلیل اجمالیست برای اکثر خلق کافیست و از دلائل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه
هر مفهوم که آدمی تعقل مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی علت بودن آن در خارج واجبست او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن
محالست او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست بودن و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او رواست پس اگر علتی
بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شکی نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان
آنها نباشد پس گوئیم که باهم ملاحظه کنیم هر یک شخص اند و عدم بر مجموع اینها رواست چنانکه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح
لازم می آید و آن ببدیهه عقل محالست همچنین محالست که موجود شود این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است
که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود
البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزاء علت وجود دیگریست الی غیر النهایة و علت مجموع مجموع علل اجزاست گوئیم که هر یک بشرط وجود علت
واجبست وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است پس هرگاه واجب الوجود نباشد ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل دوم بعضی از محققین
گفته اند که چنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند زیرا که محالست عادة که عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا همه غلط کنند پس هرگاه جمیع
انبیا و اولیاء و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص برو روا نیست البته آنکس را علم بهم
رسد که این حق است و جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق ایشان دلیل است بر آنکه یا این
مقدمات بدیهی اند یا نظری اند و دلائل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سوم معجزاتیست
که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را بینا کردن و ماه را
بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان و یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید
که خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت انبیا بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرائب صنع الهی در آفاق و انفس
ظاهر میگردد و حقتعالی در قرآن مجید اشاره بآن فرموده است کافی است بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطورند چنانچه
حقتعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند که خدا آفریده است و باز فرموده است أَفِي اللَّهِ
شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضاً فرموده است که دین حق فطرت خداست
که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند و امر
بصانع و تنبیه بر این معنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسائل ظاهر کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود می برند و اقرار
مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است و یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگر چه در ظاهر حال

هستند و همه ما انسانها بتحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتقد به مروی نیست توضیح کلام درین مقام آنکه باتفاق شرع و عقل و بمقاصد برهان و نقل حضرت حقتعالی و تقدس ازان برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات او احاطه عقل بشر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است بجهت علاوه اضافت رحمت مینماید که لا تدرکه الابصار ینابیع علم و قدرت مجازی حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است از اذعان و قبول صانع و از بجهت در هنگام صدور وقوع وقایع و وقت اضطرار بسبق دست بی سفها و فرع بدرگاه دارنده خود میاورند و توجه طبیعی که بی تکلفی دران نیست و از بجهت اجابت مظهر استجابت عامی باشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است از عاج حیوانات عجم درگاه عروض خوف گرسنگی ایشان در حال استیلاء وهم و هراس بحقیقت ازین قبیل است لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در هر زمان بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه بحال خلاف احوال و صفا ادست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از سنه خشک سال عظیم قحط شده بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آنوقت بسوی بعضی از کوهسار رفتم آهوی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد و ناگاه ابری پدید و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و حصار سائل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات و ستالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت روزی کبکی را دیدم که بچه خود را پیش میدوانید من بچه او را متوجه شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و روی بسوی آسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحضرت حقتعالی میکند ناگاه کوه الی پیش آمد و من بران کوه ال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه درین باب وارد شده ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا بمثابه وضوح و ظهور برتبه ایست که بر حیوانات عجم مخفی نیست **فصل دوم** آنکه حقتعالی قدیم و ازلی و ابدی و عدم بر او محال است و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا بر او روا باشد و هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب و لازم ذات او است و محال است که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است **فصل سوم** آنکه حقتعالی قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق همینها بوده و اگر خواهد بود اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و زمین و غیر اینها بیافریند و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور در کارها نیست و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حقتعالی بایجاد تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد بانکه اراده حقتعالی تعلق باسباب … نگیرد … آنست که مذکور شد و اتفاق کرده اند ارباب عقول و ادیان مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست **چهارم** آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل آنچه دانسته … ابد بهم رسد جمیع اشیا را میداند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان … خالق همه چیز او است یا بواسطه یا بی واسطه هر که باراده و اختیار از روی حکمت چیزی بیافریند البته … بصفات و آثار آن علم دارد و باید که تا این … و دیگر آنکه … نسبت بهر چیز مساوی است دیگر آنکه … جمیع کمالات آنها … علم او … جاهل … مقدس

او اشاره بهمین دلائل در سه کلمه قرآن مجید فرموده اَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ یعنی آیا نمیداند همه اشیا را الکسی که همه چیز را آفریده
و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات حافظ و خالق و مربی همه اوست بهمه آنها بمراتب کمال و
میرساند و او داناست بخفایای امور و کسیکه بنیکی تامل کند در غرائب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر
قانون حکمت در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات
و ادوات اغذیه و تنمیه و ادراک حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار رسال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در آنها نوشته اند و بعشر از اعشار آنها پی نبرده اند
بعین الیقین میدانند که چنین خداوندیکه هیچ امری بر او مخفی نیست و هیچ امری جز علم او نیست و بر همه چیز قادر است و آیه که بیان اشاره باین است دلالت دارد و باید دانست
که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و بیخبری که مقدمه خواب است در او محال است زیرا که اینها همه
عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب قبیح ثابت شد معجزه حقیقت پیغمبران
علیهم السلام و اوصیا ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدلائل عقلیه نیست
دلائل عقلیه نیست و لهذا در بسیاری مقام کلام را مسلط نداریم پنجم آنکه حقتعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است از اوازها و آنچه دیدنی است از دیدنیها
بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش بوده باشند و بی آنکه او را آلت دیدن چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن
خواهد بود و در کمال محتاج بغیر خواهد بود و او کامل است [illegible]
پنهان نخواهد بود [illegible] این صفت بعلم بر میگردد [illegible]
ضمن آنها [illegible] عالم بجمیع [illegible] این صفت را مطلق
علم [illegible] ذکر آن
ثمره ندارد ششم آنکه حقتعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حی صفتی است که از آن دانائی و توانائی آید و چون معلوم شد که حقتعالی عالم و قادر است
پس صفت حیات نیز از او لازم خواهد بود و اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی [illegible] میگردد
و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد هفتم آنکه حقتعالی مرید است یعنی کارها از او بیاراده و اختیار او صادر میشود مانند افعال اضطراریه که بدون اراده
و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده براو
آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون خلاف احوال عوارض
ممکنات است پس بجای علمی که حقتعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آنوقت لهذا متکلمان امامیه
گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم با صلح اراده است و در احادیث وارد شده که اراده بمعنای ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در
این باب سخن بسیار است و از برای تکالیف همین بس است که بدانند که افعال حقتعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در
افعال مجبور نیست هشتم آنکه حقتعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی یا زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله
ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمانها میکند و ملائکه میشنوند و وحی می آورند یا بایجاد نقوش میکند در لوح
سماوی و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات
فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حقتعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات و هر چه خواهد اراده آن

قدیم‌اند و عین ذات‌اند و این صفت را جدا ذکر کرده‌اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حقتعالی و انزال کتب و وحیهای الهی برین است و کلام خدا مثل قرآن مجید و سایر کتب آسمانیست همه حادث‌اند و علم حقتعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائل‌اند باطل است و نیز باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت آمیز را روا داشتن باعتبار ارتکاب عمل قبیحی است و این از عجز ماست و اگر نتوانیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حقتعالی صادق است و جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است و هم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اویست باین معنی که او را صفت وجودی نیست که قائم بذات او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است چنانچه در باب ذاتی است و صفت قدرت و جود لیست عارض این ذات بلکه در حقتعالی ذات مقدس او قائم مقام جمیع صفات است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات او قائم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زائد بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و این محال است چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حقتعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که فمن وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزأه ومن جزأه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده پس مقارن گردانیده است او را بصفات و هر که او را بصفات مقارن ساخت او را دو شمرده پس اعتقاد بدو خدا کرده باید در ذات خدا قائل باشد و هر که این اعتقاد کرد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خدا است و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زائده را از او نفی کنند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی ازین صفت تعبیر بسرمد کرده‌اند پس باید دانست که حقتعالی عالم و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی چون بعضی ازین صفات ببعضی دیگر برمیگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها خلاف کرده‌اند و همه برمیگردد بآنچه مذکور شد

باب دوم در بیان صفاتیست که از حقتعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد در خدائی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس به یزدان و اهرمن و به نور و ظلمت قائل شده‌اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت اله میسر نمیشود و هر گاه دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی بهم رسند باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون توانند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم توانند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است چنانچه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تدبر و اعتبار بگشاید و در سراپای عالم نظر اندازد معلوم است که عالم روحانیات با سفلی که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله مشتبک منتظم میبیند بعضی ببعضی و هر رشته بریکدیگر مرتبط چنانچه پنداری که یک خانه است و بر اصحاب بصیرت باقدره مخفی نیست که این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد ۹ نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که منشا حقیقی در همه اشیا جز واحد حقیقی نیست بواسطه آنکه مصدر صور مختلفه است پس مناسبت و مناکیت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اوضاع آن منتظم و منسق معلوم گردد که همچنین وحدت انتظام کل اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع نمیتواند بود چنانچه مضمون کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی از آنست و اهل

اعتبار را اولی النهی کافیست که ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد
سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی و فطری است حدوث نیز بدیهی فطریست و حکمای و ملل الهی وارد و پیغمبران یکدیگر اند
و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه نیز که دو اصل ازلی میدانند و میگویند که نور یزدان قدیم است ظلمت اهرمن نزد بعضی از ایشان حادث است
و قلیلی از ایشان که بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند در باطن اگر از ایشان تامل کنند دعوی حدوث مینمایند و شبهات ایشان هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را
بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود بایست که پیغمبران آنها و رسولان
او نیز بتو میآمدند و این نیز دلیلی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت
و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند و اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز می بایست پیغمبری از برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر
نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات واجب الوجود را نیست و بر این مطلب دلائل بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها و جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند
از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است دوم حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را
مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و
اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست
زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و در وجود ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است
و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج
است باجزای خود و مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت
و انتقال از مکانی بمکانی و از محلی بمحلی برای او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیات است سوم آنکه صانع عالم مثل و نظیر ندارد چنانکه
فرموده است لیس کمثله شیء یعنی شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد
و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق
عالم را با ایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز و فعال افعال بندگان او است چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک
او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف
این وارد شده است یا تأویل دارد یا مراد از آن ادراک بدیده دل است چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند نبیند او را دیده ها بمشاهده دیدن لیکن می بینند
او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کماهی خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف
مکونات و افضل عارفان است اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن
تو است و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم نکرده اند چنانچه سزاوار او است
و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن
و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود

مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از
مقولات که نه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حقتعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن در بیان
آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث باشند حقتعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر ازو منفک شوند بعد
از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص برا و روا نیست و اگر چه آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست
و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حقتعالی در ازل خالق نبوده والا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه
بوده باشد و این صفت کمال حقتعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن برایجاد است که در هر وقت که
مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حقتعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حقتعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد
زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین بعد از آن اگر گردد هر گاه خلاف مصلحت باشد بعمل
آورد نقص او خواهد بود نه کمال او و چنانکه گفته اند که صفت ذات آنست که حقتعالی بآن معروف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست
که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود و اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نمیتواند بود و همچنین است جناب
حقتعالی قادر بر هر ممکن است و بعجز از هیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان را آفرید در حین مصلحت و خلق نکرده و
بعد از خلق آسمانها و پیشتر از خلق نکرده و بزید روزی دادن موصوف گردیده و بعمر ندادن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها
موجب تغییر در ذات مقدس الهی و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است
و هر چیز را در خور قابلیت او و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از این عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود و بکل
مصالح و مصالح کل بلا تشبیه باید باران رحمت که میبارد و همه جا بیک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات یک زمین گل و سنبل میرویاند و در
یک زمین خار بمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار و در یک زمین یکی بار و اینها بعمل می آورد و یک خانه را آبادان میگرداند و دیگری را ویران
و همه از یک باران است بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این
بیان مناسبت ندارد ششم آنست که جناب حقتعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا یعنی
خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید او را بآن نامها و اسماء بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و حق آنست که خدا را بغیر نامهائی که در آیات
و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا غیر خدا و چیزی اند که مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین او است و
این سخن هذیان شنیعی است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت
نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم
آنکه حقتعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت
عیسی علیه السلام فرزند خدا است یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حقتعالی است و کفر است و آنچه
بعضی از صوفیه میگویند که حقتعالی عین اشیا است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند
و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حقتعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول
کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را

لعنت کرده‌اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده‌اند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بسوزانید و هلاک کرد و هشتم آنکه حقتعالی را در قدیم بودن
شریکی نیست در وجود چیزی که غیر جناب مقدس او است حادث است و جمیع اهل ملل بر این معنی اتفاق کرده‌اند اگرچه حدوث و قدم را در عرف حکما به چند معنی اطلاق میکنند
اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه غیر از حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و ازمنه وجودش از طرف ابتدا متناهی است و بغیر حقتعالی وجودش ازلی
نیست و این معنی اجماعی مسلمانان است بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب
بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده‌ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود
بقدیمی غیر از حقتعالی کافر است باب سوم در بیان صفاتی که متعلق است بافعال حقتعالی و در آن چند بحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن
و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد
و فعل فی نفسه و قطع نظر از ورود شرع جهت حسنی یا قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا عقاب میگردد و این جهت را گاه است بدیهه عقل همه کس میفهمند مانند حسن راست
گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه است که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند و گاهی حسن و
قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه است که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر
ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح را اول امر و نهی شارع است هرچه شارع امر کرد حسن میشود و هرچه از آن نهی
کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآیات و اخبار
بسیار ظاهر است دوم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل
قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا را لازم می‌آید بنابر دوم عجز و بنابر سوم احتیاج و بنابر
چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محال است پس قبیح از و صادر نتواند شد سوم آنکه حقتعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان است
تکلیف میکند بر فعل آنها و بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختار اند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر
امامیه و معتزله باین قول قائل‌اند و اشاعره که اکثر اهل سنت‌اند میگویند فاعل همه افعال بنده خدا است و بندگان مطلقا در آنها اختیاری ندارند
بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبور اند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد
اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان صحیح میدانیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت مرتعشه که بی اختیار باشد و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق میدانیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی
از بام بزیر آید اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما دوم آنکه حقتعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن
ایشان و عذاب کردن ایشان بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و دار ازند که چرا نیاوردی
یا گوید بآسمان برو و بزند که چرا نرفتی و البته که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی
اختیار او جاری کند و ابد الآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جا از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سوم
آنکه حقتعالی در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بطاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت
اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیجهت و عبث خواهد بود و بر خدا محال است و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است

که نه چنین است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته‌اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است و او بنده به اراده خود کرده است اما اسباب آن همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات و لیکن در فعل و ترک آن اختیار با خداست و امر بین الامرین این است و حق آنست که مدخلیت حقتعالی در اعمال عبد زیاده از این است بلکه بهدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی است که مستحق آنها باشد به تقویت اعمال حسنه دخلی است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخلی است در فعل معاصی اما هیچ یک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی امر نماید و مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من بیاورید و هر یک این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک نکند ده تازیانه باو میزنم اگر به همین اکتفا کند و باعث شود و یکی بکند و دیگری نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست‌تر میدارد بعد از آنکه بهر دو آن تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد و او را تنها میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچ کس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن هر دو باختیار خود کرده‌اند و حجت آقا بر هر دو تمام است و تقدیر مدخلیت حقتعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و به همین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجب است و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حقتعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و در این قول اتفاق کرده‌اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته‌اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر آنست که تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست

باب چهارم

در مباحث نبوت است و آنچه مقصود است اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حقتعالی واجب است عقلاً زیرا که لطف بر خدا واجب است و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم‌اند از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد اما در غیر آن از امور عادیه و عبادات پس مشهور علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده‌اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته‌اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حقتعالی ایشان را بسهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو کردند و در تشهد اول سلام گفتند و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخاستند و دو رکعت دیگر کردند و گفته‌اند که حقتعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند دیگر آنکه مردم ایشان را گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده‌اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حقتعالی لطفی چند نسبت با او میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حقتعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسیده که محبت جناب مقدس الهی دل او را مستقر کرده و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یافته پیوسته مشغول بمطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل

او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر خاطرش نگذرد و اگر بنادر خیال معصیتی
در خاطر او در آید بملاحظه جلال الهی نگذارد که بعمل آن گردد و ایضاً شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او
گردد و با این اسباب معصیت از و صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده‌اند که حق تعالی او را مجبور ساز[د] بر ترک معصیت آنگاه عصمت برای او
کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخبار که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام محمولست بر ارتکاب مکروه و ترک اولی و
چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده‌اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده‌ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده‌اند
از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطاهای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته‌اند و برای آنکه خطاهای خلفای
جور خود را اسهل کنند در کتب خود ایراد نموده‌اند و جمعی از قصاص شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده‌اند و احادیث در رد آنها از طرق اهلبیت علیهم السلام
بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده‌ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و بر آنها اعتقاد نباید کرد دوم طریق دانستن
حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانچه گفته‌اند شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از و قبول
نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقم یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد معجزه مثل آن نشانست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان مثل آن
عاجز باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و
حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند
و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد آنرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای دین و دنیای
خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را دو نیم میکند یا مرده را زنده میکند در همان ساعت آن امر واقع شود ما میدانیم که
او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و
اطاعت او را واقع پس خدا اغرای بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد باید که معجزه مطابق مدعا باشد تا دلالت
بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده‌اند که مسیلمه کذاب که دعوی پیغمبری میکرد با او گفتند که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم برای کوری دعا کرد روشن شد و کسی طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان مبارک در چاهی که خشک
شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاهی که کم آبی بود آب دهن انداخت خشک شد و این معجزه مکذبه خوانند سوم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت
خود باشد و اعلم از همه کس باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت بآنها محتاج اند و باید که بصفات کمال موصوف
باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت
و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه
و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و کنگی و امثال اینها و از قبح در نسب که ولد الزنا و شبه آن نباشد و پدرانش
دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشد از و صادر نشود مانند چیزی خوردن میان
بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده‌اند و بعضی سخن میرود در پدران پیغمبر که از اجداد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بوده‌اند همیشه مسلمان بوده‌اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و باید دانست که سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر می‌شود که باید مسلمان باشند
اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلام وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد و کفر
در باب ایشان ثابت نیست چهارم علمای امامیه اتفاق کرده‌اند بر اینکه انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم افضل‌اند از جمیع ملائکه و در این مضمون احادیث بسیار است
و ادلهٔ عقلیه نیز بسیار گفته‌اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیاء علی نبینا و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است
باید مجملاً اعتقاد کرد که جمیع انبیاء و اوصیای ایشان حق بوده‌اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و
ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و یعقوب و اسحق و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس و اقرار به نبوت
ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب و فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان اولوالعزم می‌باشند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله است
و بعد از او حضرت ابراهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول به وجوه مختلفه کرده‌اند بعضی گفته‌اند رسول آن است که مبعوث
شود و ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن است که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته‌اند رسول آن است که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل
آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته‌اند رسول آن است که کتابی با شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن است که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث
معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم‌اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب
می‌دیده و صدای ملک را می‌شنیده و در بیداری ملک را نمی‌دیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است
مثل لوط که تابع ابراهیم علیه السلام بوده و پیغمبری بوده است که در خواب می‌دیده و صدا می‌شنیده و ملک را می‌دیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع
شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب می‌بیند و صدا می‌شنود و ملک را در بیداری می‌بیند و خود صاحب شریعت باشد و امام است و در احادیث
معتبره وارد شده است که نبی آن است که در خواب می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود اما ملک را در بیداری نمی‌بیند و رسول آن است که صدا را می‌شنود و در خواب ملک را می‌بیند
و در بیداری ملک را نیز می‌بیند و امام صدای ملک را می‌شنود و او را نمی‌بیند و بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده‌اند و
بعضی گفته‌اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولی است پنجم در بیان حقیت پیغمبر ما محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آن است که دعوی پیغمبری نمود و معجزات بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری
پس همه ارباب ملل و نحل قائل‌اند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصا است بلکه جمیع افعال و اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود
و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و آن عمده‌ترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقی است و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث می‌شد
غالب معجزهٔ او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع‌تر بود و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام‌تر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی چون
مدار بر سحر بود حق تعالی عصا و ید بیضا و امثال اینها را داد که قوم او از اتیان به مثل اینها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد چون مرض‌ها در میان مردم بسیار بود و طبیبان حاذق بودند مانند جالینوس و امثال او بودند پس معجزهٔ حضرت عیسی مرده زنده کردن و کور
روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه به فعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت‌پناه جناب محمد
صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب فن فصاحت و بلاغت و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می‌آوردند و بر کعبه می‌آویختند و بر آن فخر می‌کردند حضرت
قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس حجت بود که ده سوره

از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس امر نمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند که مثل سوره کوچکی بیاورند با
آن جمعی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بودند نیاوردند اگر قادر می بودند البته می آوردند
و با وفور فصحا در میان عرب و علما و اهل ادیان در میان اهل کتاب و منتهای بلاغت تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بوده اند
و نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حقتعالی چنین امری بر زبان او جاری
نمیکرد و الا اغرا بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است بر حقتعالی و ایشان بقبح محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید
خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حقتعالی صرف قلوب و سد زبان ایشان مینمود که ایشان
نمی توانستند نمود و اگر چه اعجاز به هر دو وجه حاصل میشود ولیکن حق آنست که اعجاز از چندین جهت بوده اول از جهت فصاحت و بلاغت و طلاوت که اعجمی
که قرآن را می شنود امتیاز آن را از سخنان دیگر می فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصحا واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشان می درخشد و جمیع
فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بغایت فصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی که میگفتند برای افتخار بر در کعبه
مشرفه می آویختند چون آیه وقیل یا ارض ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشته های خود را برگرفتند و پنهان کردند دوم از
جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نیابد و جمیع بلغای آن زمان از
غرابت آن متعجب و حیران بودند سوم عدم اختلاف چنانکه حقتعالی فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که اگر از بشر هرگاه کلامی بطول انجامد البته مشتمل
بر تناقض و اختلاف بسیار میباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا در وقتیکه انشا کننده آن سخن صاحب خط و سواد نباشد دیگران آیه
آیه سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند بلکه اختلاف در فصاحت است که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره
دیگر فصیح نیست اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهی است و اگر یک حدیث وش [illegible] است دیگری بیهوده و باطل [illegible] است کلامی که از اول تا آخر
در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه حقایق و معارف مشتمل باشد در سی و دو سال [illegible] هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال مبدأ و معاد
چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علما
اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت به بلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین رسائل از معارف الهی ذکر کرده اند
در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و برکت آنحضرت اعراب
که بعید از فهم علوم بودند و بشهوات و [illegible] مشهور بودند از نور علم و حکمت و آداب و مکارم اخلاق محفوظ ساکنان شرق و غرب گردیدند و علما و حکما و اکابر
شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب حسنه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در رسالها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شرع
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند
علما و عقلا تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و ترجیح هر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت امام علیه و علی آله السلام مقرر
گردیده نمیتوانند یافت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه عظیم ترین معجزات است ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیا و امم سابقه و قرون ماضیه در آن
زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران از آن خبر نداشتند و اهل کتاب نیز آنها را اخفا مینمودند و آنحضرت بیان نموده که با وجود معاندان و تفحص خصوص اهل کتاب نتوانستند
که تکذیب آنحضرت نمایند و هیچ جزوی از اجزای آن [illegible] آنچه [illegible] با آنچه حقیقت امر است [illegible] ظاهر گردید مانند کشتن و دار کردن

حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلال گوشت شتر
بر ایشان و غیر اینها که به تفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهت خواص معجزه آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی
و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و ایمن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان ظاهری و پنهانی در آیات سوره فرقانی هست بتجارب صادقه
معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید در جمیع مطالب و طلب شفای دردها بخواص آیات مقدس آن و نجات از شرور شیاطین نفسانی زیاده از آنست که
صاحب انکار آن تواند بود یا عاقلی در آن مجال تاملی تواند شد هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار غیبیه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده
بر آنست که احصا توان نمود و آن دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است با آنچه کافران و منافقان در خانه‌ها خود میگفتند
یا با یکدیگر راز پنهان گوئی میساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند
و چون سخنی میگفتند خائف میشدند و میگفتند درین ساعت جبرئیل با آنحضرت خبر خواهد داد و ازین نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام
دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است با مور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مثل آنچه در آنها مانند خبر دادن
از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و حال ایشان تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل
ترین اهل روزگارند و مذلت ایشان مشهور است و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و کشتن
حضرت ابوجهل و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه روم بر اکاسره عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع
و اولاد آنحضرت و انقطاع نسل بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر میگفتند خبر دادن از ... و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام

نوع دوم در بیان مجملی از سایر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی به هیچ پیغمبر معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن و زیاده بر آن به آنحضرت عطا
کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمی توان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است **قسم اول**
معجزاتی است که در بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین مبینش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین آن سعد
انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد و انگشتان را مانند شمع روشنی میداد دوم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر راهی که
آنحضرت از آن راه میگذشت تا دو روز و زیاده که از آن راه میگذشتند میدانستند که حضرت از آن راه رفته است از عطر و عرق آنحضرت جمع میکردند و آن بهترین عطرها
بود و از اصل عطرهای دیگر بکار میبردند دلو آبی نزد آنحضرت آوردند گفت آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد
سوم آنکه چون در آفتاب می تابید و راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند بلندتر بود حضرت بقدر یکسر گردن از او بلندتر
مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابری بر سرش سایه میافکند با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی بالای سر مبارکش نمی پرید و از مگس و جانوری مانند مگس پشه
و غیر اینها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری یکسان بود در خواب قوای او از ادراک معطل
نمیشد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام
مبارکش نرسید دهم آنکه آب دهان را بهر جا که می افکند در آن برکت بهم میرسید آب بیشتر بهم میرسید و بیمار شفا می یافت و دست مبارک را بهر طعامی که
میرسانید در آن برکت بهم میرسید از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از یکصاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را
میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در مجالس هر کس نشسته بود و سوار بود و بلند بالا بود از همه بلندتر مینمود سیزدهم آنکه مهر نبوت
بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر آفتاب و ماه زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری میشد تا بقدر یکه

هم

جماعت کثیری بسر شدند پانزدهم آنکه باشارهٔ انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند
هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده پاک از آلایش حیض و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پای برهنه شد سر حیا بخشن آنحضرت بوی معطر از بوی مشک اذفر
دلالیح و فایح گردید و چهار انگشت اسطر کرد پس بکعبه بسجده افتاد و چون از سجده سر برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت
خود پس نوری از و ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضله که از آن حضرت
جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی نمیدید بلکه زمین پنهان میکرد که از او فرو میبرد بیستم آنکه هر چهارپایی که آنحضرت بر آن سوار میشد پیر نمیشد و
نمی شد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند
و هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند برای تعظیم بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت گهواره آنحضرت را ملائکه میجنبانیدند بیست و سوم
آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی
در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و رحمت که داشت کسی در روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت
را میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات و دلایلی است که با ولادت با سعادت آنحضرت ظاهر شده خاصه و عامه بسیاری
از آنها روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنحضرت شیاطین را از صعود بآسمانها منع کردند با بن شهاب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند
که قیامت بپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بنهایت
استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا حال آن شکستگی باقی است بعد از آنها
ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری شد و دریاچه ساوه که آنرا میپرستیدند خشک شد در الحال و بجای آن نمکسار بهم رسید
و آتشکده فارس که هزار سال بود که میپرستیدند در آن شب خاموش شد و وادی سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن
شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت پادشاهی نگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیا و پیغمبران در هنگام ولادت آنحضرت السعادت این سعادت حاضر شدند و خازنان بهشت با حوریان نازل شدند با ابریقها و طشتها
از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند
و عطرهای بهشت معطر کردند و مهر نبوت بر پشت آنحضرت دیدند که نقش کرده در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و ابر جمیع زمانها
عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره
مقدس بسجده افتاده و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عدد و احصاست و در حیات القلوب
مذکور است قسم سوم معجزاتی است که متعلق با امور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی در سوره اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند
حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی دو نیم شد چون از اهل دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب چنین دیدیم که دو نیم شد و باز
بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی به پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء
بنت ابی عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت
رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه

نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت
دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برو برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر تپه‌ها
تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد سوم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم
نازل شدن مائده بر اهلبیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات
و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت
و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و بر و افتادن آنها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یکساعت
و سلام کردن درخت و سنگ آنحضرت را و کشتن درختان خرما برای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه
زیاده از حد احصا است قسم پنجم سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شیر و گرگ و شتر و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت و شب
عقبه و دلالت کردن شتر سفید مولای آنحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات به رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن
دعای آنحضرت است و زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و از این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت
است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و خیبر و غیر آنها شد و آثار قتل ایشان در مردم ظاهر گردید قسم هشتم
استیلای آنحضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانچه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد شده است و منع شیاطین
از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان
هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام
و کیفیت شهادت یک یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در
خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عائشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن
ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهلبیت و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی و شاه حبشه در ساعت وفات او
و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادت خبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس
در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت آنچه منافقان در خانه‌های خود میگفتند و آنچه صحابه در خانه‌ها خود میکردند و اکثر مردم که نزد آنحضرت می‌آمدند پیش
از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمود و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب
رجوع نماید هشتم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و آن از جمله ضروریات دین اسلام است
و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده‌اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده‌اند که در
خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا بابدن و بروح هر دو تا مسجد اقصی دیگر تا آسمانها و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه ذکر بعضی از این خلافها نسبت ایشان
کرده‌اند بیکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حقتعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در
یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی در شام سیر داد و از آنجا به آسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت
نمود و از اسرار نهانی و معارف نامتناهی بآنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و عرش الهی عبادت حقتعالی بجا آورد و با ارواح انبیا علیهم السلام

در بیان حقیقت معراج

با اجساد ایشان ملاقات کرده و داخل بهشت شده و منازل اهل بهشت را مشاهده نموده و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت
به بدن بوده نه به روح بی بدن و در بیداری بوده نه در خواب و بعضی از قدمای علمای شیعه در این معنی خلاف نموده‌اند چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در نظر ایشان
تصریح به این مراتب کرده‌اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شده و محتمل است که بعد از هجرت هم در مدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی
قائل شده‌اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار و دیگران به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حقتعالی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه به آسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر
فرایض تأکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت
و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست کسیکه ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را و مقصود درینجا قلیلی از فضائل
و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت بر کافه خلق مبعوث است از عرب و عجم و جمیع انبیا و اوصیا و افضل ایشان بوده و کتابش به نص قرآن و دینش ناسخ ادیان جمیع
پیغمبران است و خاتم پیغمبرانست بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم
السلام افضلند و آنچه بعضی از علما میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از … و آنحضرت جمیع صفات کمالیه
بشریه … معجزات آنحضرت بیش بود از آنکه احصا کرده شود و مخالفان از جمیع خوارق عادات حسد و عناد … و علمای ایشان به عصبیت و عناد
و در … آنها سعی نمودند … بیان … و در کتب … ایشان چنین … از این معلوم
… زیاده بر هزار سال از بعثت آنحضرت … گذشته … یا اصلاح …
بسیاری در صحرای … مشاهده … از انعام … چنین … اخلاق حمیده از علم و حلم
و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته‌اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده‌اند و به عجز
اعتراف نموده‌اند و قلیلی از آنها در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام و ایضاً اجماع امامیه منعقد است که پدران آنحضرت تا آدم و … صلوات الله
علیهم همه مسلمان بوده‌اند تا آدم علیه السلام بلکه یا انبیا یا اوصیا بوده‌اند و هیچیک کافر نبوده‌اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی
او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفتند بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و
ابو طالب هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب
پدر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت پرستید و کافر نبود ولیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی
میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برایش ممکن باشد و بعد از بعثت آنحضرت علیه السلام تسلیم نمود وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و
اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود بحضرت رسول و در وقت وفات ایمان را ظاهر کرد و در وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است
که مثل او مثل اصحاب کهف است که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حقتعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد و اینقدر بلکه زیاده احادیث
معتبره از اهل البیت علیهم السلام وارد شده است در اسلام ابو طالب و اجداد حضرت رسالت و از ضروریات دین شیعه است و احادیث معتبره
وارد شده است که شیعه باید نسبت بکفر … اسلام ابو طالب قائل نباشد و باید اعتقاد کرد که حضرت آمنه مادر آنحضرت و مادران ائمه علیه و علیهم السلام همه عفایف
و نجیبات بوده‌اند آلوده به بی عصمتی نبوده‌اند در هنگامیکه نطفه ایشان با ایشان در رحم آنها قرار یافت مسلمان بوده‌اند اما لازم نیست که
همیشه مسلمان بوده باشند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و مادر باقی ائمه علیهم السلام که کنیز اند …

وقت کفر نطفه ایشان و هم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه‌های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبین است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق هشتم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیا او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشان شدند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن بان امر میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنحضرت می نشست نهم خلاف است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرده یا نه بعضی برآنند که بشریعتی متعبد نبوده و بعضی گفته اند که بوده و بعضی توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع حق و نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت متعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی بود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا اینها از آنحضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمی فرمود و هرگز در هیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریت داد برای تمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعاری بمتابعت انبیا دارد محمول است بر اصول دین که متفق علیه جمیع انبیا است و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر و تحمل بر مشاق است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع در مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه کس میفرموده و چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد [illegible] با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچند وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست یا بتواتر بداند یا بشرع او عمل نماید یا اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنحضرت صلوات الله علیه و آله آنست که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را چنانچه در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان اخذ کرد و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد سوم آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که پیغمبران از حجت خدا خالی نبوده اند تا آنحضرت رسالت و در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیه السلام را متابعت نماید و با ایمان با او و رد و تابع او گردد و بایست اینمعنی را اکثر اهل کتاب بدانند و نقل کنند و قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس یقین است که پیغمبر بود آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه خاصه و عامه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمودند من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم علیه السلام در میان آب و گل بود و در احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه با آنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی از ارواح مقدسه او و اهلبیت او آموختند دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید بپیغمبر خود صلی الله علیه و آله از هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند بزرگ

بلکه بهترین کمالات انبیا آنچه ورا که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق و اعلام ارشاد بود و همین سبب است که بعضی پیغمبری معلوم شده که
پیش از بعثت هم رسالت داشت و از ملک فرا میگرفت سوم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر
گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه او را رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث
صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می‌بیند و صدا می‌شنود و ملک را نمی‌بیند و از آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از انبیا پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل
وحی بیاورد و از برای او رسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است
که حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید اند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان
نگاه میدارد پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیا است و هر فضیلت و کرامتی که به همه پیغمبران
داده اند با نحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون لازم بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد حضرت یحیی در سن صبا منصب نبوت فائز گردد و
حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم در
طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در ایام پدر از مسائل مشکله علما جواب میفرمود
و حضرت جواد علیه السلام در سن شش سالگی در سه روز سی هزار مسئله غریبه از علما را بیان شافی نموده چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد
دهم خلاف است که حق تعالی آنحضرت را امی نامیده که آن را گفته اند برای آنکه آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت
بام القری که مکه معظمه است داده شده و درین باب خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی نموده بود چنانچه نص قرآن بر آن
دلالت کرده است خلاف درین است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه لوح الهی
همه چیز را میدانست بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست کرد و بنا بر مصلحتی چیزی نمینوشت و وحی دیگران می‌نوشتند
و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه ها را میخواندند
نمی‌نوشتند و بسند معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی میگویند حضرت فرمود که سنیان
چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواندند و می‌نوشتند به هفتاد و
سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و یکنام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصائص بسیار بود که دیگران را نبود و آنها منحصر
نبود اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دوم قربانی بر آنحضرت واجب بود سوم بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود
چهارم بهر چه که میدیدی و پسندیده بایست البته انکار کند پنجم مشوره کردن با صحابه بر آنحضرت بعضی گفته اند واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان
که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت اختلاف است
هشتم واجب بودن بر آنحضرت ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند آنحضرت سیر و پیاز و سیر تنفر میفرمود و بعضی گفته اند که حرام بود
بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن
و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال
آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد سیزدهم بر آنحضرت حلال بود زنی که خود را
بآنحضرت بخشد بدون عقد چهاردهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم جایز بود و بر دیگران حرام است پانزدهم آنکه

در دوم تعقیب آنحضرت باقی

در ذکر خصایص آنحضرت صلی الله علیه و آله

نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود و ششم آنکه حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفتم حرام بود بر مردم که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند هشتم حرام بود که از پشت حجره ها آنحضرت را ندا کنند و خصائص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا الی الکتاب حیات القلوب باب پنجم در امامت است مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر بود به نیابت و جانشینی پیغمبر نه بسبیل استقلال و در این چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت و ایضا خلاف است که عقل حکم میکند بوجوب آن یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمری ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین جهت اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان چاره نیست از رئیسی که مرجع ایشان باشد در امور مختلفه ایشان

[illegible]

بر ایشان باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام معصوم دوم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص بآن حضرت صلوات الله علیه نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی و دو شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و فرایض و مواریث و قضا و معاملات و احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که خدا و رسول چنین امر عظیمی را ناتمام بگذارد و حافظی برای این ملت و شریعت که مفسر و واضح کننده کتاب و سنت و معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکند و کتاب مجمل غامض و ذو وجوه و محتمل در میان ایشان بگذارند و هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد هرکس چیزی می فهمد و تفسیری برای آن تعیین مینماید یا آنکه هر یک از احکام ضروریه در ظاهر آن نیابند و احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و مسلمانی چند را که هر یک بانواع اغراض فاسده مشتهر باشند صاحب اختیار گردانند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امر که دهد صحابه را جمع کنند و خود ماشند خبر در کل ما بنده باشند و دین الهی را بمقتضای اغراض باطله خود بگردانند هر کس که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول او نمی پسندد و از آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی میشود که ایشان را در این حیرت و ضلالت بگذارد با ایشان بشود و پیغمبر بزرگواری که آن آزار را بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای ایشان اختیار کرد چون دانست که بزودی دست از ایشان برداشت میشود و بیقانی که در دنیا بیمار شود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کس تعیین نماید و وصیت برای ایشان میکند

بود فضا الطی برای متروکات خود تعیین نماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین ملت که کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی معین
نمیکند اگر درین باب عقل حکم نکند و هیچ جا حکم نخواهد کرد **چهارم** آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا
علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه تشریف بیرون میفرمود آن بود که تعیین کسی و خلیفه میفرمود
و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود وانمیگذاشت پس چون میتواند بود که درین مفارقت کبری و سفر
بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل بگذاشت **پنجم** آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی از منصب جلیل نبوت است اگر امام مردم را
اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق و ایضاً بر مصالح عامه عباد و عقول ناقصه است کی حکم
میتوانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی از برای امری نسق و تدبیر احکام تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر
میدهند پس بریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا میکند و ایضاً عصمت در ان شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی
بغیر حق تعالی بر ان مطلع نمی تواند شد و آیات و احادیث درین باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه
امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم **اول** آیه وافی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام اعظم ارکان دین است و اتم نعمتهای
صلاح دین و دنیا است و اعظم از امامت است پس باید که حق تعالی نصب امام کرده باشد تا آنکه و احادیث مستفیضه از طرق خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه کریمه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد **دوم** آیه کریمه قالوا لولا نزل
هذا القران من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که چون
کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که بزرگ بود و عروة بن مسعود که در طائف
بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی
منصبی را که بهر کس خواهند بدهند ما قسمت کرده ایم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بلند کرده ایم بعضی را بر بعضی درجات
بسیار تا آنکه بعضی بدیگری محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار
تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان
نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باختیار ایشان بگذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت
است و بعد از نبوت هیچ منصبی و رتبتی بالاتر از امامت نیست پس باید که آن نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این بنهایت وضوح
وارد از این آیات کریمه اگر تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشاند **سوم** حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی و پروردگار تو می آفریند هرچه میخواهد و برمیگزیند هرکه را میخواهد و نبوده است ایشان را
اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خداست
نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه برای آنها نازل شده که گفتند خدا چرا پیغمبر را بیگانه فرستاد **چهارم** آیات بسیار

که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل دادنی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشک نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امر اند از شما چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود والا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامی است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم در بیان شرائط امامت است بقول اکثر متکلمین و مشهور آنست که در آن شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه است در جمیع جهات خصوصا در علم والا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است بآنکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم فضیلت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشد باهم آنها که صاحب علم و دانا اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این امر مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة تا آخر آیه یعنی من میخواهم در زمین خلیفه جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی کسی را در زمین که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت احق و سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دوم از شرائط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است که ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیدم ترا امام از برای مردم

حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریتی من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود
لاینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود
که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فائده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ
شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد
پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضا بدیهیست که واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس
اگر اطاعت او نکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجب است و اگر بکنند منافی با اطاعت و رفع
امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت بغیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را
از او اخذ کنند پس محتاج بود امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود و پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود
بامام معصوم و این دلیل بچند وجه دیگر و بعد از تمام معلوم شود سوم از شرائط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است
و آن بنصوص که بخصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و شیعیان بهمیک از این
شرط قائل شده‌اند و این صفت را متکلمین ذکر کرده‌اند و گفته‌اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد بلکه شبهه در نسب و حسب
و پدران و مادران ایشان بغیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و
گنگی و درشتی خلق و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و امثال اینها که دلالت بر ضعف عقل کند و سلطان المحققین
نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن از گناهان کبیره
و صغیره چنانکه مذکور شد دوم آنکه عالم باشد بهرچه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سوم شجاعت برای
دفع فتنه‌ها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سرکرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف
گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد
از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث
نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت
نسب و ولد الشبهه و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات
با لطف دارند ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزه‌ها
از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او
باشد و الا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این عیار اجماع و احادیث متواتره نمودن اولی است **مقصد سوم** در بیان صفات
و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است و در حیات القلوب ذکر کرده‌ام در این رساله بعضی را
ایراد مینمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است **اول** پاکیزه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود **دوم** چون از شکم مادر بزیر می آید دو دستها را بر زمین میگذارد **سوم** صدای شهادتین بلند میکند **چهارم**

فصل
بیان صفات ...
... امام است

محتلم نمیشود و با خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و پنجم دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند و
ششم خمیازه و کشاکشی نمیکند و هفتم از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و هشتم فضله که از او جدا میشود بوی مشک از آن
می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و نهم چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد بر قامتش
درست می آید و هر کس دیگر میپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می آید و دهم ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام
عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم است در حکمت و علم و بدقائق امور
از همه در پیش است و پرهیزگارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن
باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله راهی بود و بول و غائط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است با آنکه آنچه
از او بیرون می آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند
بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت النسبت با او بهم میرسانند و شفیق تر و مهربانتر است بر ایشان
از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن
عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند
هر آینه بدو نیم شود و حربه ها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است خصوصاً شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه ایست
که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت
در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفندی چون جمع پیچیده شود
بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر کوچکتر یکی از پوست
بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی
که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین بخط خود
نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است
و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام
اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان است عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت علیها السلام فرستاد
که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت و در آن کتاب اخبار آینده است تا روز قیامت
و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور است که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه میشود
در آن نظر میکند میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت **اول** آنکه
امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهما **دوم** آنکه هر چه از او
پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید **سوم** آنکه خبر میدهد مردم را بآینده **چهارم** آنکه جمیع لغتها را میداند با هر
کس بلغتش جواب میفرماید **پنجم** آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه
متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده را زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر

مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری داده بود همه را به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند که طی الارض کنند مسافتهای بسیار
بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز مکرر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریت و انجیل و زبور و صحف
آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف
و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سائر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد
حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و
هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف میدانست که آن تخت
بلقیس را از دو ماهه راه به یک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می شنیدند
و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهةً با ایشان القا میکرد و گاهی به الهام حق تعالی در دل ایشان
نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده
علم ما علمی است که در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فائض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام
زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته
و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند
که بهر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و هر کلوخی و هر ریگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر
میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مهرها و انگشترها و جمیع اسباب
ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین رسید و نزد سائر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان
هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که
جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر گویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود
و در احادیث معتبره بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام
زمان صلوات الله علیه و علیهم رخصت میدهند که بآسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف
میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال
هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان
صلوات الله علیه و علیهم و پرده ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند
از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را به امیر المؤمنین صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت
امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان
و از هر چه خواهی سوال کن من جواب گویم و در آن وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی
در وقت وفات جمیع علوم خود را به امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل نمیدهد و کفن و دفن و نماز نمیکنند و اگر امامی در مشرق

از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت طی ارض نموده او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او نماید
نحویکه اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و تفصیل در جلاء العیون
ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای و دلهای ایشان
از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربتی آبی از زیر عرش برمیدارد و نزد پدر امام
می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر
است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در و دمیده میشود و بروایت
دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را وتمت کلمت ربک صدقا وعدلا لا
مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مرتبه نشسته
از جانب پا بزیر می آید چون بزمین آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت
بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش دو کتف اش همان آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش
بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین
من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که
هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب دوزخ بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود او آیه شهد الله
را تا آخر در جواب منادی میخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر
و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبه جلیل امامت فائز گردد حق تعالی در هر شهری مناری و عمودی از نور برای او بلند کند که اعمال
بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد میشود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آن را مشاهده
نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش
همه روئیده باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که
خانه های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه های ایشان ملائکه بکرّات نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه
با اطفال ما مهربان تراند از ما و دست زد حضرت بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار بسیار شد
که پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان محبت خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان آمدند و حلال و
حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را بخدمات میفرمودند و برسالتها بسفر میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی
در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتیکه آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه
فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه
خود گردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان بسیار است و تاب
شنیدن آنها را ندارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و بپروردگاری از برای ما قائل مشوید و غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای ما

اثبات کنیم گفته خواهد بود و حق تعالی فرموده است قُل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً یعنی بگو ای محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آئینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هرچند بیاوریم مثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضائل ما را احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست + که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری +

مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد اول آنکه از همه ظاهرتر و آسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از است و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق بر امام لاحق دوم افضل بودن امام است از جمیع است یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع است امامت از ایشان بیرون نیست سوم معجزه که مقارن دعوی امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت منعقد و قلیلی حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسدهٔ خلق همین که پنج نفر یا یک نفر جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگرچه آن مخالفت کننده علی ابن ابیطالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین ابن علی جگر گوشهٔ رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که منشیه در سقیفهٔ بنی ساعده باتفاق چند منافق و دشمن امیرالمؤمنین واقع شد بدون حضور حضرت امیرالمؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و جمعی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود و آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیرالمؤمنین و سایر صحابه را بکشند و به بیعت آورند و این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود بنویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامهٔ دین و دنیا را که تالی رتبهٔ نبوت است بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر کسی در دهی خواهد تعیین کدخدا کند تا اکثر اهل آن قریه با کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله تعالی بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات شیعه و معتمدین رواة امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبرهٔ ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبرهٔ ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعهٔ کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبرهٔ ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع اند استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان

درین زمانها اکثر کتبی که در اعصار سالفه میان ایشان متداول بوده و بر فضائل اهلبیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است
در میان ایشان متروک است فقیر درین رساله از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم
که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارت از صحیح
بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است دران کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مولفش
از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است میخوانند و در اول کتابش
میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح
ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که از تفاسیر
ایشان بر نقل است و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشاپوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما
موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهلبیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب
فرقهٔ ناجیهٔ امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام است
و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفهٔ اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ دوم
اوست و عمر در وقت مردن بشورای میان شش کس قرار داد و امیر المومنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیر المومنین
کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیر المومنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد
بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند کمتر را بکشند و
اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر
اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر علیه السلام فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که
عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و میدانست که این سه نفر همه یک شوند و هیچ شکی نیست که طلحه و زبیر با من باشند
چون عبد الرحمن در آن طرفست باید یا من کشته شوم یا یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد که در روز شوری بعد از آنکه حضرت
امیر علیه السلام جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر علیه السلام گفت با تو بیعت
میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن
عبد الرحمن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد
پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفهٔ سوم او را میدانند بخلیفه بعد از عمر بن الخطاب و چون
فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفهٔ برحق امیر المومنین بیعت کردند لهذا آنحضرت
را خلیفهٔ چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس
عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهرست و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است
و با ثبات خلافت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود مقصد پنجم در بیان بعضی از آیات است که

دلالت بر امامت و فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام میکند اول آیه وافی هدایه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان
بجان آورده اند و آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند براینکه این آیه در شان
آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله بن سلام که آمدیم بخدمت رسول صلی الله علیه
و آله و گفتیم چون تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما ترک ما میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند با ما سخن نگویند پس حقتعالی
این آیت را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند مشغول نماز شدند بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سوال
میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را
بمن داد پس حضرت رسول این آیت را با آیت بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم
نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله باین دو گوش والا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم والا کور شود هر دو که میگفت علی قائد نیکوکاران و کشت
کشنده کافران است یاری کرده شده است هرکه او را یاری کند مخذول است هرکه او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم در روزی از روزها
با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد و کسی باو چیزی نداد و سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه
باش که من سوال کردم در مسجد رسول تو و کسی بمن چیزی نداد و در آنحال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل با انگشت
کوچک دست راستش که پیوسته انگشتر در آن انگشت میکرد و سائل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود
و این را مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا
گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گرهی را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان برای من وزیری از اهل من که آن
هارون علیه السلام است و محکم گردان باو پشت مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب
کردی که بزودی محکم گردانیم بازوی ترا به برادر تو و برای شما هر دو سلطنت و استیلائی بدهیم خداوندا منم پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا
پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان باو پشت
مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیت را
بر آن حضرت خواند و سیوطی باسانید بسیار و فخر رازی و بیضاوی و زمخشری و بغوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و واقدی و سمعانی و بیهقی
و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن
ابی الحکم و غالب بن عبدالله و قیس بن ربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر
و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و
صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیک اند بیکدیگر و معنی اول معلوم است که درین آیت مراد نیست زیرا که یاور و دوست مومنان
مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مومنان یاور و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی
فرموده است و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانکه فرموده است نحن اولیاء کم فی

الحیاة الدنیا و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار حیب دیا و بعضی از مؤمنان میباشند و اگر گویند که آیت بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت
باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است یا آنکه یا دعوای
اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث بسیار وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخل اند و هر یک در قرب امامت البته باین فضیلت فائز میگردد و صاحب
کشاف گفته است که مراد از این آیت هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و موید آنکه آیت در شان آنحضرت است
و مراد بولایت امامت است و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید و چون حضرت علیه السلام فتح کرد یک کنیز را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد
و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان
از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانه های خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن
چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دوم برخاست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سوم نیز گفت و حضرت
رو از او گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست
و من از ویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
به علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در آیت است در شان
اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضاً تخصیص بعد از خود در هر دو
حدیث بخلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بوده و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود
دوم آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان یعنی راستگویان
و همه جا خصوص صادق در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه به بدن و جسد
با ایشان باشند زیرا که این محالست و بیفائده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع است و همه زمانها هست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که است با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر که
یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت
شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت
مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر درّ منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت
روایت کرده اند که مراد از صادقین علی ابن ابیطالب علیه السلام است و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم
که عترت آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین
آنهااند که خدا فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا
یعنی از جمله مؤمنان مردی چند هستند که راست گفته اند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثابت قدم بوده باشند و با دشمنان
دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی

انتظار می‌کشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان اهل‌بیت علیهم السلام نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیرالمؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از جنگ نگریخت مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و وجه استدلال درین آیت نقل میکنم برای تشیید این مطالب از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنکه فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تعالی درین آیت امر کرده است مومنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیت شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی از منه که از آیت معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیت است و ایضاً حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا برو جایز باشد پس آیت کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنها نیند که حکم کرده است خدا بآنکه صادق اند و ترتیب حکم درین باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا کند صادقی را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمی‌شناسیم چنین کسی را در میان امت پس چگونه اطاعت کنیم تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگرچه بر هیچ عاقلی ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوئیم اول آنکه هرگاه تصحیح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که درین اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در مسئله خطاء مخالفت نکرده است خصوصاً با این تشتت آرا و اهوا که در میان است بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در ده مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سائر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جائز است و ایضاً از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم میتواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه نمیشود سوم آنکه ظاهر آیت بلکه صریح آن اینست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و ازین جهة ظاهر میشود که عین یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر معصومی بود می‌بایست که ما بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و علمش

سنت که این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را یکبار گذارند و تتبع دلائل و اخبار و آثار کنند از روی انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون ظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند چه ضرر که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب گوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانسته یکی از ایشان معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیت کریمه که آنکه در شان که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرموده که این آیت جلیلة الدلالة در شان حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه نازل شده است و جاری شده

در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و درین باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیت نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی درین آیت مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها که ذکر کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت خود کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشان اند و اول باطل است زیرا که هر مومنی باعتبار ایمان صادق است و در ان دعوی راست گو است پس لازم آید که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان است یا بعض معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهود مراد است بنابر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایت باسم و لقب ایشان وارد شده باشد و از ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زبان حضرت رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنابر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که اتیان بان نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی دعوای تخصیص و تعیین نکرده و نمی تواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است که متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محالست و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بران اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر امامت بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را با صفات چند ستوده که در غیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روها خود را بجانب مشرق و مغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الاخر والملئکة والکتاب والنبیین ولیکن نیکوکار کسی است که ایمان آورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان یا با محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول

صلی الله علیه وآله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران که بجایهٔ خود نتوانند گشت و بگدایان سؤال کننده و در آزاد کردن بندگان
واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون و برپا دارد نماز را با فضیلت و آداب و شرائط و ادا کند زکوة را و آنهاکه وفا کنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنهاکه صبر کنند
بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنهاکه راست گفتند و صادق اند در دعوای ایمان و وفا بعهود و
ایشان پرهیزگارانند پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی درین آیت شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت
داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهاتی که
در علم معانی و بیان مقرر است پس آیت اول را با این آیت که ضم میکنید مفاد شان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها
در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغیر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیت اول او باشد و جمیع امت مامور باشند
بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیت تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این صفات در آنحضرت پس
که در اول آیت ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان
باینها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه
علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و اتقیا و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر
علیه السلام فرمود منم بندهٔ خالص خدا و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ
گوی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و پیغمبر فرمود که خداوند است اقرار بکلیم برای احدی از این است که عبادت کرده باشد پیش
از من گفت و در وقتیکه سخن از خوارج بآن حضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال
آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم
یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او
پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمی توانند رسید و دلائل برین بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی
بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرمود که بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه پیش است حق تعالی در سوره
هل اتی میفرماید ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و خواهش آن از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر
اتفاق کرده اند مفسران عامه و خاصه بر آنکه این آیت بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
یعنی آنهاکه انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر
ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت و شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیت در شان حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در اینکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع
و بساتین و باغهای بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از ان بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آنحضرت

آنحضرت است بدلالت آیه انما ولیکم الله ... کرده اند اهل نقل برآنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیت نازل شد
سؤلت گوید که تواند بود که شیخ این آیت را بر تیقن کرده باشد بآنکه واو در و آتی الزکوة را واو حالیه گرفته باشد بقرینه این آیت
و قرینه آنکه ایتاء مال سابقا در این آیت مذکور شده و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده والموفون
بعهدهم و هیچ یک از صحابه نیست که نقض عهدی ظاهر آنکه باشد یا نسبت این باو نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض
کرده باشد عهدی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص او است
پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدائد و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و او است که باتفاق
دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرموده که ایشانند
که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزگارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه
در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف او است زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق
میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه جمع دیگر نیز با او
در این امر شریک اند و در اینجا این نیز را میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریک اند
سؤلت گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت
و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیت
در شان او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیت که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن علی
روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد سوم در احادیث
معتبره بسیار از طرق مؤالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت علیه السلام شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ
ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به
اولئک هم المتقون یعنی آنکس که راستی را آورد و تصدیق باو کرد ایشانند پرهیزگاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول
و آنکه تصدیق او کرد علی ابن ابیطالب است و بنابر این موصول در و صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت حذف موصول
کرده اند و باز حق تعالی فرموده است و احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفته که در شان علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شده ابن عباس
گفته یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهان بر پیغمبران که ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشان است مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان صراط
و باز حق تعالی فرموده است و من یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است
بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در درجه
ایشان از شهیدان و صالحان بلند تر است و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند

والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس

که علی ابن ابیطالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفر اند حبیب نجار که مومن آل یسین است و حزقیل که مومن آل فرعون است
و علی ابن ابیطالب و او افضل ایشان است و ثعلبی بسند معتبر دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفر اند که کافر نبودند
بخدا یک چشم زدن علی ابن ابیطالب و صاحب آل یسین و مومن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی ابیطالب افضل است از ایشان
و ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیرالمومنین علیه السلام میگفت که منم صدیق
اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم
است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود
و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است انه کان صدیقا نبیا
و در حق یوسف علیه السلام گفته است ایها الصدیق یعنی کسی که بسیار صادق است و صاحب این صفات … البته
با ما است و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را با وجود این صدیق گویند چنانچه بر عکس نهند نام زنگی کافور
چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که حجتی و بینه از جانب پروردگار خود
باشد مانند او باشد و گواهی از و تابع او باشد مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و شاهد
خلاف است در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمومنین علیه السلام است که گواه حقیقت آنحضرت
است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطریق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله
و عبدالله بن الحارث که روزی حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیت
یا دو آیت در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی پرسید که در شان تو کدام آیت نازل شده است حضرت در
غضب شده فرمود که در سوره هود نخوانده این آیت را که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم
فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی را از برای تشریف این گواهی فرموده است که از وست یعنی جزو
اوست … پاره تن اوست … بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر تابع آنحضرت رسول باشد و لیاقت ولایت و خلیفه باشد و اگر تالی و فضل مراد باشد
باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت میکند زیرا که گواهی باید کسی
هرگاه معصوم نباشد … ثابت نمیشود پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب
الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و سیاق آیت انکار کنند
می یابد که معنی اول ظاهر … است و بر این احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت
کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی برزه اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید
چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه مبارک خود چسبانید و گفت انما انت منذر پس دست
بر سینه … گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن
گواهی میدهم … که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع

خوابیدن حضرت امیرؑ بر فراش رسولؐ

بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیت نازل شد حضرت رسالت پناهؐ دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلام گذاشت و گفت تویی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده و حافظ ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است و فرمود یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المومنینؑ روایت کرده است که منذر حضرت رسولؐ است و هادی مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از این که این روایت را بدو سند از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده فرموده است و عبدالله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیت کریمه بنا بر تفسیر که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین حق و الطریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدل است ششم

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان امیر المومنین نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را در جای خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول در خواب است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول این بشارت را بحضرت امیرؑ داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سرور عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیت کریمه نازل شد نزول آیت را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضائل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و ما در این رساله بچند روایت ثعلبی و ابونعیم اکتفا مینماییم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در باب حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی ابن ابیطالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان خانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی ابن ابیطالبؑ را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد خضرمی که من بر خود می پوشم و در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر المومنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما برادری افکندم و عمر یکی از شما را از دیگری درازتر گردانیدم کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر زندگی

خود اختیار کرد اکنون برو بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نما پس هر دو بزمین آمدند جبرئیل نزد بالای سر حضرت
نشست و میکائیل علیه السلام نزد پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند
با ملائکه پس حق تعالی این آیت را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان والا شان علی علیه السلام و حافظ
ابونعیم نیز نزول این آیت را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیۂ کریمۂ تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر پلیدی را ای اهل بیت
پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان امیرالمومنین
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیت در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانهٔ من بود
حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری
گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام
آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در آنوقت حق تعالی این آیت را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر
ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهلبیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور گردان رجس
را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود
که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتیم نزد عایشه مادرم سبب خروج
او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب‌ترین
مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب‌ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول
ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهلبیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان
ایشان را پاک گردانیدنی و من خواستم که داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این آیت را در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار
روایت کرده است و آنکه زینب و جه آنحضرت خواست که داخل شود در [illegible] نشد و از واثلة بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت
فرمود که اهلبیت من احق اند بخلافت از هر کسی و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیت در خانهٔ من نازل شد و من پیش در نشسته بودم گفتم من از اهلبیت نیستم فرمود که
عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیت حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک
گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهلبیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که
داخل شود در ایشان حضرت قبول نمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه

آلی بیرون آمده عبائی منقش سیاه پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیت را خواند و ثعلبی نیز این
حدیث را از عائشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب‌ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را
اعتقاد آن است که این آیت در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و
در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل او نیند زید گفت بخدا
سوگند زن مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان
حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیت تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام
نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون می آمد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر
شوید ای اهل بیت پس آیت تطهیر را تلاوت می‌نمود تا آخر آیت و علمای عامه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عائشه و ام
سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه
ظاهر شد که این آیت مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیت دلالت
میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصوم‌اند زیرا که اراده بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که البته
بلافاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند
چیزی را آنکه بگوید مر او را باش پس آن میباشد و هم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن در حق حق تعالی محالست و نمی‌باشد و آیت سابقه
نیز صریح است در آنکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سوم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیت احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه
انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس اختصاصی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین مکلفند باین امر که
حق تعالی فرموده است من نیافریده‌ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این
آیت برای مدح و تشریف بود لهذا آنحضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا را بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت من‌اند و
مخصوصان منند پس آیت موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس
یعنی جمیع گناهان را از شما زائل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعت کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد
که کفار و فساق همه در آن شریک‌اند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سوم آنکه در اکثر روایات مذکور است که این آیت بعد
دعای آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت از حق تعالی طلب نمود اذهاب رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نشد اگر این معنی مراد باشد
آیت متضمن مدح دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت
مضایقه میفرمود در دخول او در معنی که همه کس در آن داخل‌اند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیت در میان آیاتی است که در آن
آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که در این آیت نیز ایشان مخاطب باشند و این باطل است بچند وجه اول تغییر
ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب به ایشان نیست دوم آنکه کسیکه تتبع آیات کریمه قرآنی نماید میداند که آیات این قبیل بسیار است
که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب با زوجات
عدول بخطاب مومنان شده است و باز اعاده از آن بمخاطبه ایشان شده است یا آنکه در تبیان مناسبت تام است اگر کسی تدبر کند

زیرا که درین آخر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما اهل بیت همه با آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بشریست چرا مثل ایشان نیستید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت تا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهلبیت علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر گردد از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این آیت را در میان داخل کرده باشند و این وجه بخاطر فقیر رسیده است و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات گویند واضح تر و ابان تر است دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آن که مصاحف را نوشتیم آیت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیت که ملحق کرده باشند و از حضرت صادق منقولست که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بیشتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سوم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سوره های مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد که درین موضع نوشته یا ملحق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره از طرق عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیت مخصوص اهلبیت است اگر جهت ربط آیات برما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زائل گردانیده باشد باید که جمیع افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از نفی مبالغه به تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس میباید که از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم بوده اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوئیم همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از امت قائل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند این خرق اجماع مرکب است و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله و یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و بطلان خلافت ایشان بدلائلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق است غیر ایشان معصوم نیستند ششم آیهٔ مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسیکه مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و به احادیث معتبره متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد ابن ابی وقاص که چون آیت مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عائشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی بیرون آمد و بر او عبائی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل کرد پس علی علیه السلام آمد و او را داخل کرد پس آیت را خواند و حافظ ابونعیم

مباهلهٔ آنحضرت با نصارای نجران

و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیت را فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند با ما مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکرد هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته هلاک میشوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و می خواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت با اراده بیرون آمده بود حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آن حضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم روهائی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جا خود بکند بایشان بکند پس مباهله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود پس من با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم بجزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل نجران را حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیت و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلاف کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرات اقدام بر مباهله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدر نمی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله می نمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سوم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند می بایست بود از نفرین آن حضرت و بعد دعوی از اهل بیت او نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای همین اقدام بر حروب مهلکه نمودند و زنان

و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیری و قتل و نهب بیدریغ آوردند و یا بیست ذلت و خواری جزیه را قبول کنند چهارم آنکه در اکثر
اخبار مذکور است که ایشان بعد از آنکه از اقدام بر مباهله ابا نمودند مذکور مباهله حقیقت ادعای ایشان ظاهر گردید و معلوم شد که آنچه
موعود نیست و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم آنکه از این قصهٔ شریفه ظاهر میشود که حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده‌اند چنانچه جمیع محققان متعصبان ایشان
مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده‌اند و زمخشری که از همه متعصب‌تر است در کشاف گفته است که اگر کسی
دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فائده داشت
ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده بود از آنکه
خود تنها مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزهٔ خود و پاره‌های جگر خود را و محبوب‌ترین مردم را نزد خود در معرض
نفرین و هلاکت درآورد و اکتفا ننمود بر خود تنها و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت و خواست که خصم او
با عزه و احبه‌اش هلاک شوند و مستأصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان
عزیزترین اهل‌اند و بدل پیش از دیگران می‌چسپند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک درآورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد
و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می‌بردند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیت مباهله ایشان را بر انفس مقدم
داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم‌اند پس بعد از این گفته است که این دلیلی است که از این قوی‌تر دلیلی نمی‌باشد بر فضیلت
اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت پس باید که بهترین
خلق باشند در آن زمان و بعد از آن حضرت چه بر هر عاقلی ظاهر است که محبت آنحضرت [illegible]
نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب‌تر بود آنحضرت او را دوست‌تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت
محبت اولاد و آبا و عشایر بدون جهتی دینی وارد شده است و ایضاً از سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم بود که خویشان
نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت فرموده است والی فیك الابعدین
عادی فیك الاقربین و هرگاه ایشان محبوب‌ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین است باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلاً قبیح
خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیت استدلال میکنند
بر آنکه علی ابن ابی طالب علیه السلام از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است
بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند
و آدمی خود را نمیخواند پس باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که از انفسنا از آن تعبیر کرده باشند
بغیر علی ابن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی در میان دو نفس
محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد مجازات
و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است

پیغمبر نیست که علی با او برابر باشد و شریک نیست پس در کمالات دیگر نیز شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است
از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را به تفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته
است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران
و در باب افضلیت از صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان پیش ما هیچ اعتباری ندارد و اگر
میگویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر
و سایر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب روایت کرده اند و سایر مقدمات
از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را تعرض نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر
علیه السلام نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت است و این غیر پیغمبری است
باید که آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح
است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجازا و مجاز از مجاز دیگر اولی نیست بچند
وجه جواب میتوان گفت و ما درین رساله بدو وجه جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر
است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار
از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه نیز منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام گفت انت
منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن من
و در روایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه بسوی شما مردی را
که بمنزله نفس من است یعنی علی علیه السلام را و ازین باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است دوم آنکه این
آیه کریمه بهر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول
مخاطبان است یا از برای تعظیم است که درین مقامات شایع است یا از برای داخل بودن امت است و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر
کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ابنائکم و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و آن نیز دو احتمال دارد اول
آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و نفس جانبین را
بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگرچه اکثر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای
استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس یا از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین
که تقدیر کلام این باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و ابناءهم ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مستحسن نیست در
میان اهل عربیت و یا باعتبار آن باشد که ابتدا از برای اظهار حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنفی
جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص این جماعت
قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و هم بر تقدیر جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات وارد بغیر احتمال سوم و آن اول نیز

در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد مراد نفس الشخص
باشد که تصدی مباهله شده است و معلوم است که تصدی مباهله از اینجانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اخبار
و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و انفسنا میتوانستند گفت که چرا او را
آورده و حال آنکه در شرط داخل نبود و مگر آنکه گویند که آنحضرت علیه السلام از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ
یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه درین مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت
اما وجه دوم میگوییم که اگر این است یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اولاً هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه
گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و سوم این بود که اعتماد بر حقیقت خود ندارد که این گروه انبوه را
با خود آورده است که از بکثرت ایشان شوکت خود بترساند یا درین باب اعتماد بر دعای مردم کرده است پس معلوم شد که قائم مقام
همه بود و او بمنزلهٔ نفس بود نسبت به همه و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضاً ابنای پیغمبر ابنای
او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس با این اسباب آنحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص
با ایشان دارد و هر دو از جانب خود و سایر امت به مباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز سر کرده جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر
شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود و مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت
میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد
همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اول را فایده با ایشان نمیرساند
با آنکه آن معنی مؤید باخبار معتبرهٔ جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد
و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند آن احادیث که سابقاً بآن
اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما مناقشه درین ضرور نیست از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت
که مطلب اصلی ما است درین مقام حصول این معنی کافی است بتقریری که مکرر مذکور شد و فیها اُذُنٌ واعیة و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی
و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب
اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و
بریدهٔ اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بسینه گرفت و گفت امر
کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم و دور نگردانم و علم خود را بتو تعلیم نمایم و بر تو لازم است که اطاعت امر پروردگار خود نمایی
و در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و ضبط نمائی پس این آیت نازل شد و در روایت دیگر فرمود که چون این آیت نازل شد حضرت رسول
فرمود که از خدا سوال کردم که این آیت را گوش تو گرداند خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که از آن باز که از آنحضرت شنیدم هرگز
فراموش نکردم و چگونه توانم بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند
و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شنیدن آن آنچه شنیده [illegible] فایده گرفته باشد [illegible] عمل آن پس

این روایت اخیر را روایت کرده است و بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد ذکر فرموده است جواب گوئیم از برای
اشعار بآنست که حفظ کنندگان بسیار کم است و مرتبه ایست مردم را برین مرتبه و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است
و نزد خدا بسیار گروه بسیار است و برابری نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی حق را بر قلم او جاری
کرده و اعتراف کرده است که فائده بعثت نزول آیات در خصوص حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده است و اوست حافظ علوم الهی
پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در جمیع احکام محتاج او بودند و از و استفسار می نمودند حق تعالی فرموده هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون با سائر آیات و ادلهٔ سابقه مذکور شد و موید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود بخدا سوگند که هیچ آیت نازل نشد مگر آنکه میدانم در چه
امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبان گویا و ایضاً
گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیت نیست مگر آنکه میدانم
در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است که ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول
بعالم قدس رحلت کرد علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس
میگویند مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت چه بود که اگر آن قرآن را مییافتیم که علم در آنجاست و روایت کرده
طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند و ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا زود قبض نمایند و مرا از میان
شما ببرند و من بشما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهلبیت منند
پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس
از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کرده اند مولف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح
کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت پس
هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید
که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمی شوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت
خود و او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او ممکن نیست و لهذا از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد
که با شما چگونه رعایت ایشان کردید هر عاقلی که درین حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر
از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافی است از برای اولویت بامامت و هم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّاً یعنی آنکه
ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست
میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند معتبر خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا
خطاب کرد با علی بن ابیطالب علیه السلام که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مومنان مودت و محبتی پس
حق تعالی این آیت وافی هدایت را فرستاد و حافظ ابونعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام بسندهای خود از

براء بن عازب روایت کرده است و ایضاً بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شان حضرت امیر المومنینؑ نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افگند و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خداؐ با علی علیهما السلام گفت سر بلند کن از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس علیؑ دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیلؑ این آیت را آورد و ایضاً از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیت که یعنی محبت علیؑ در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است یعنی هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علیؑ است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که با رسول بودیم حضرت رسولؐ دست علیؑ را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر پس سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و علیؑ را گفت که دستهای را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن هر چه خواهی سوال کن که ترا عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حضرت رسول آیت را بر اصحاب خود خواند ایشان از این قصه تعجب بسیار کردند حضرتؐ فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است یک ربع در شان ما اهلبیت مخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرائض و احکام است و بدرستیکه حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی مدح او فرستاده است و نزول این آیت را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند ثعلبی نیشاپوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصائص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که درین باب وارد شده است و با دیدن سال آنها را ایراد نمی نمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آن حضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی است که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضاً صالحات جمیع معاصی بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرتؑ میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضاً اگر العیاذ بالله ازو فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن منافی وجوب مودت است و مؤید آنکه مراد مودت عامه مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا کن که بآن جهت محبت او بر همه مومنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبدالبر در استیعاب گفته است که طائفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسولؐ با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسولؐ فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر به بغض علی ابن ابیطالبؑ تا اینجا احادیث ابن عبدالبر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیرؑ که حضرت رسولؐ دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان را و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی و جابر روایت

کرده است گفت که ما گروه انصار منافقان را می‌شناختیم ببغض علی ابن ابیطالبؑ و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است
و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیرالمومنینؑ گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شگافته و
گیاه را رویانیده و خلائق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در
صواعق محرقه از حضرت رسولؐ روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرتؐ فرمود مرا آزار کردی عمرو
گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرتؐ گفت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت باصحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را
بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسولؐ این سخنان را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه
باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از
علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از ویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیمؑ خلق
شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیت را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس
زیاده ازین جاریه است که او برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر
و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسولؐ روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است
بمحبت چهار کس علی و سلمانؓ و ابوذرؓ و مقدادؓ و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر جدا نشدند
و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسولؐ روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت روایت
کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و هر که مرا دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسولؐ فرمود که عنوان صحیفهٔ عمل
مومن محبت علی ابن ابیطالبؑ است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علیؑ فرمود که در باغچه از باغهای
مدینه در خواب بودم حضرت رسولؐ مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بسنت من جنگ خواهی کرد و
هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی
ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمیع میشدند بر محبت
علی ابن ابیطالبؑ حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند از ابن
عمر از حضرت رسولؐ که محبت علی ابن ابیطالبؑ حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه
و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی ابن ابیطالبؑ گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هرویِ در غریبین روایت
کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی ابن ابیطالبؑ پس هر که را میدیدیم که آنحضرت
را دوست نمیداشت میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار درین باب نیز از طرق مخالف و موالف فوق از حد و احصاست
و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد ازین اخبار امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد

۱۹۳

آیات داله بر افضلیت جناب امیر

امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت با آنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی
و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود
مگر به آنکه پیشوا و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان
باشد و همین معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبهٔ نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هرچند محبت ایشان از جهت ایمان موجب
ثواب است و آن محبت بایمان برمیگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نیز
از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش اینست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب
ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند با انکار
ولایت بلکه بترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از مرتبهٔ نبوت باشد
زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار نبوت
افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت
از جملهٔ اجزای ایمان است از این جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار نبوت به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص
مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هرجا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هرجا که انسان
هست البته حیوان هست چنانکه اقرار بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت او اقرار برسالت لازم دارد
اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار به هر دو به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت بآنها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین
و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان و بیان
است و به بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است

یازدهم ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون

یعنی نیست نیکی باینکه بروید بخانه‌ها و داخل آنها شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزگاری نماید و داخل شوید بخانه‌ها را
از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید محققان مفسران گفته‌اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش
طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که آل محمد ابواب خدا اند و وسیلهٔ اویند و دعوت کنندگان و کشندگانند بسوی بهشت و دلالت کنندگانند بر راه بهشت
تا روز قیامت و مؤید همین معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها
و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد
العلم فلیأت بابها و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آن است پس هر که
علم خواهد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواتر است و شک در حجیت آن بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیت کریمه باید برای
طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است یا امر چند است از قضا و احکام
که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطا است و بدانکه این حدیث

یک دلیل است از دلائل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن‌تر است و ابن عبدالبر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول در حق صحابه گفت اقضاکم علی بن ابیطالب یعنی داناترین صحابه بعلم و قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد ویرا مهارت در این امر نمیباشد و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم بالقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از و داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علمای محدثین ایشان است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سائر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکله که او در آن حاضر شود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ابن ابیطالب اعلم صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچ کس را نزاع نیست در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول خدا افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگاه از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال به نهایت معارج فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آن وقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمی بود و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که برطرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زائل میگردد و پس ازین محل ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت رسول که هرگاه سوال کردم از حضرت رسول عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علی گفت که مرا نسبت بحضرت رسول منزلتی بود که احدی از خلائق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر ملبند یعنی نزد در خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول حضرت امیرالمؤمنین را بجنگی فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را ببین بنمائی و ازین نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیرالمؤمنین میکند بسیار است پس فخر گفته است اما تفصیلا بچند دلیل اول قوله تعالی وتعیها اذن واعیة که در شان علی نازل شده است هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم آنکه حضرت رسول فرمود که اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه کس فائق خواهد بود سوم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود و ازین باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار می بود و از آن حضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب [illegible] مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم بر اهل تورات بتورات ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان

وسیان اهل زبور بزبور ایشان وسیان اهل فرقان بفرقان ایشان حکم کند که هیچ آیتی نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان
و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان که آمده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین معرفت خداست و خطب
و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد الی قدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمهٔ از آن یافت نمیشود
و ایضا همه فرق متکلمین منسوب اند باو درین علم و اما شیعه انتساب شان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج پس کمال دوری که از وی دارند همه بزرگ
اکابر خود را ایشان شاگردان او میدانند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلام اند شاگرد او میباشند و اما علم تفسیر ابن عباس
که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه درین علم بدرجهٔ رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شان او فرمود
اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچ یک از فصحای که بعد از و بودند بادنی درجهٔ از درجهٔ او نرسیده اند و از انجمله علم نحو است
و معلوم است که ابوالاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از انجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است
پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم
پس واجب است که او افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است
یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس ازین دو آیت کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد
که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست
دوازدهم وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند
در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یاور است و جبرئیل و صالح مومنان یعنی شایسته ایشان عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که
صالح مومنین حضرت امیرالمومنین است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت
رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر
ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مومنان علی است و فخر رازی در اربعین
گفته است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی ابن ابیطالب است و مراد از مولی اینجا یاور است نه آنکه معنی که مشترک باشد میان خدا و
جبرئیل و صالح مومنین بغیر این نمی تواند بود پس این آیت دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند
پس معنی آن این خواهد بود که محمد را یاوری نیست بغیر از خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم مراتب طاعات است دوم
آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این معنی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت
دیگر نیز دلالت بر فضیلت آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنان در آن زمان منحصر در آن حضرت بوده و این خود
معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که
از جملهٔ آنها امامت است و هر معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیزدهم
اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند
الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان

مراد از صالح کند
اند

بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و کمال و ثواب نزد خدا و خدا هدایت نمیکند بسوی بهشت گروه ستمگاران را و آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المومنین ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی ابن ابیطالب ع و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با من است و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیر ع گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیت نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیت را فرستاد و ایضاً روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر روایت کرده است از انس بن مالک که عباس و شیبه بایکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر المومنین ع حاضر شد و ایشان این سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود من اشرفم از شما هر دو من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند نزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی ع و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی عباس و شیبه بایکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المومنین ع گفت که خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده است فرمود که زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد به نزد رسول خدا ص و گفت نمی بینی علی چه سخن برروی من گفت حضرت فرمود علی را طلبید چون حاضر شد فرمود که چه باعث شد ترا که چنین سخنی برروی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بد گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل ع نازل شد و گفت یا محمد ص پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید که این آیات را بر ایشان بخوان و چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و موید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضائل صحابه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علی ع گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت بدرستیکه علی و شیعیان او

ایشان شدند فائز و ان در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون به نقل موالف و مخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیرؑ نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است با امامت زیرا که ازین آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت درین صفات بر همه صحابه بحسب زمان رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی ابن ابیطالبؑ اول کسی بود که اسلام آورده و ابن عباس تفضیل میده بهذا و بر سائر صحابه و از محمد بن اسحاق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی ابن ابیطالبؑ بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است که از مردان علی بود و بعد از آنحضرت از زنان حضرت خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی اللہ عنہ که رسول خدا گفت که اول شما در وارد شدن بر من بر حوض کوثر کسی است که پیش از همه من اسلام آورده است و او علی ابن ابیطالبؑ است و گفته است که این روایات بسیار مذکور است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که علی ابن ابیطالبؑ را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبوده و او اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرده و در هر جنگی علم حضرت رسولؐ با او بوده و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسولؐ را غسل داده و داخل قبر کرده و ابو المظفر سمعانی در فضائل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی اللہ عنہما روایت کرده اند که رسول خدا فرموده که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی ابن ابیطالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد اللہ بن احمد حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد ازین نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علیؑ امیر و شریف آن سوره است و به تحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمدؐ را در مواضع بسیار و نگفته از برای علیؑ مگر نیکی و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب باصحاب محمدؐ است حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب لبابش از برای علی ابن ابیطالبؑ است و ایضاً از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خداؐ فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین امنوا در هیچ آیت مگر آنکه علیؑ سر کرده آن آیت است و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علیؑ رئیس و قائد آن آیت و بروایت دیگر سید و شریف آن آیت است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه ولایت او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیت پیش از همه کس کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص او است چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن یا ایها الذین امنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفته بر همه بسوی اسلام و مؤید این است آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای معتبر بسیار روایت کرده اند که میان علیؑ و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من و اللہ از تو زبانم کشاده تر و نیزه ام تند تر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مانند کسی است که فاسق

باشند مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای دائمی
موشانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و
بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی ابن ابیطالب ع است و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیت بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق
واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر درین سخنی رود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را درین مقام کافی است چهاردهم
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین
خلائق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا
عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود از زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد
در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود و بدانکه در احادیث
معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المومنین ع و شیعیان آنحضرت نازل شده است
چنانکه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت
رسول ص بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که مصداق این آیت تویی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند آمد تو و شیعیان
تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از احادیث او روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین ع فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمی توان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بسبیل
استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیت در شان علی ع
نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیت و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده از یزید بن شراحیل کاتب
امیر المومنین ع که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول ص قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت
گفت یا علی آیا نشنیدهٔ قول الله تعالی را ان الذین امنوا تا خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر
است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که این آیت در شان علی و اهل بیت او علیه السلام نازل شده است و ابن مردویه و سائر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت
کرده اند موید این است که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر
یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول در باب ذو الثدیه
گفت میکشد او را بهترین خلق و در روایت دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشیر انصاری از یزید بن شریک روایت
کرده که گفت رفتم نزد عائشه گفتم کشته شد ایشان را یعنی خوارج را گفت که کشت گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که
در نفس من است بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا ص که میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت
که علی با حق است و حق با علی ع است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عائشه را سوگند دادم که آنچه درین باب شنیده بگو
گفت شنیدم از رسول خدا ص که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب

و وسیله و ایضاً بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در لفظی چنین است که باشد ایشان بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله
او نزد خدا از همه بیشتر و نزدیک تر است و در لفظی چنین است که باشند ایشان از نیکان است الخ و در مسند ابن حنبل نیز مثل این حدیث دوم را روایت
کرده است پس ازین حدیث که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلائق اند پس اولی و احق است
بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج بیان ندارد و برق شمشیر آتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دیدهای مؤمنان است
و لهیب جانسوز منافقانست و بعد ازین نیز مجملی بیان خواهد شد یازدهم قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد او ست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که مراد بآن کسی که نزد او ست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان او ست علیهم السلام چنانکه
عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی ابن ابیطالب ع و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت
کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی ع کند و ایضاً ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر
کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته به نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر به نزد او نرفتم یعنی چون علی اعلم بود به نزد
او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر ع در مسجد نشسته بودم پس عبد الله
بن سلام را دیدم در ناحیهٔ از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم سفیان گمان میکنند که آنکسیکه علم کتاب نزد او بود عبد الله
بن سلام است حضرت فرمود که علی ابن ابیطالب ع بود که علم کتاب نزد او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رض
روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب
آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد
که آن حضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرآن هست پس آنحضرت
اعلم از جمیع است بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیت از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت
اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانیده و ازین مرتبه بالاتر
نمی باشد سوم اکتفا بشهادت آنحضرت به تنهائی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت
نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانچه گذشت دوازدهم آیت نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت
کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت سوال بسیاری نمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب اراده امتحان
صحابه کرد که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص ببذل جان و مال ثابت قدم اند این آیت را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سر سخن گوئید پس پیش از آن از گفتن
تصدقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بعضی و سایر مفسران گفته اند از ناگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین ع باتفاق
مخالف و مؤالف تا آنکه حکم آیت منسوخ شد و حق تعالی فرموده ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید
پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید

پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل بآن امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند حافظ
ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که آیتی در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از
من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درم فروختم و هر گاه خواستم راز بگویم بیکدرهم تصدق کردم تا آنکه آن آیه منسوخ شد
و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت
رسول راز میگفتند هر گاه حاجتی میداشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان راز
بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه
پیشتر تصدقی بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی ابن ابیطالب ع بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول ص گفت و
در هر رازی بیکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز
گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد و راز
نگفت پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش ارواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت بدین فضیلت منقبت عظیمی
است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفا جود ایشان بذل اموال عظیمه در راه
دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه بیکدرهم بلکه بیکدانه خرما تصدق
کنند تا مستحق این معاتبات نگردند هفتم واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید بریسمان خدا همگی و پراگنده شوید حبل خدا
کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهلبیت رسول ص اند چنانکه
ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی درین آیت
فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صالح از آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابو سعید خدری
روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد
از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهلبیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هشتم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه
من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهلبیت علیهم السلام منقول است
که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب ع است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت
باقر ع نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر ع منقول است که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره از جانبین وارد شده است
که مراد از مؤمنین علی ابن ابیطالب ع است یا مراد بنصرت خدا نصرتی است که خدا بر دست امیر المؤمنین ع جاری کرده و بنا بر اول مراد آنست که
عمده و سر کردهٔ آنها علی ابن ابیطالب ع است یا مراد مؤمنان آنهایند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره
روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و این است آنچه حق تعالی

فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمراء خادم رسول روایت کرده است که از آن حضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر ع روایت کرده است که این آیت در شان علی ع نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مومنان یعنی او علی ابن ابیطالب ع است که پیش از همه کس پیش از همه او را متابعت کرده است و نیز محدث حنبلی گفته است که او علی ابن ابیطالب ع است که سر کردهٔ مومنان است مؤلف گوید که ازین آیات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المومنین ع مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول ص و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول ص مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص اوست و قفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه بچند کتاب دیگر و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ابن ابیطالب ع و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول ص بودیم فرمود بحق آن خداوندی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهلبیت ع پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را آن سرور عالمیان بر سر علی ع گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت این است که هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال ازین احادیث گذشت بیستم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبرهٔ عامه و خاصه معنی آیت آنست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من هر که اکتساب حسنه کند و مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سالتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مزد پس آن از برای شما و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیت قرابای آل محمد است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول ص بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود و در اموال ما حکمی که میفرمائی رواست پس این آیت نازل شد و ایضا ابوحمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند اقتراف حسنه محبت و مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی ع منقول است که در خطبه خود فرمود که ما اهلبیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است در این آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اقتراف حسنه مودت ما اهلبیت است و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیت نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابونعیم و دیگر ایشان ثعلبی نیز در تفسیر

از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضاً در شواهد التنزیل از ابو امامهٔ باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و
حسین میوه های آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در
جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در
نیابد خدا او را بر رو در جهنم اندازد پس این آیت را خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا
بسوی خانهٔ فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضادهٔ در را گرفت و گفت من جنگم
با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضاً این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضاً ابو هریره
روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول در عرفات
بود و علی ع در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست خود گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق
شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسپد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی
در تفسیر و علما منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و کشاف
و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد
آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر
محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و نکیر به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی
که بخانهٔ داماد برند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکهٔ رحمت
را بزیارت قبر او بفرستد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود
در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض
آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص
خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی ابن ابیطالب ع دوست او نیست مگر مومن و دشمن او نیست
مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت
کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول ص گفت که از پیغمبران سوال نمائی که شما بر چه امر مبعوث گشتید
گفتند بر ولایت تو و ولایت علی ابن ابیطالب ع و احادیث بسیار که در این مطلب هست زیاده از آن است که احصا توان نمود و فخر رازی
در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که آیل شدن یعنی راجع شدن امرش بآنحضرت بیشتر باشد
ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات بود
و این مانند خبر معلوم و متواتر است پس واجب است که ایشان آل محمد باشند و ایضاً خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند
اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان
آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است

که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر
ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول
نزول این آیت در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن
من است ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمدؐ که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را پس
واجب است بر همه است که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن
امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سوم آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمی است و از این جهت
خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است
و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام
سلمه رض روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت
پس دست را برداشت برابر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه
تو حمیدی و مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است و قوله
الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشان است و
نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علیؑ است در بهشت و در خانه هر مومنی
شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقرؑ که از حضرت رسولؐ سوال کردند از طوبی فرمود
که درختی است که اصلش در خانه من است و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود درختی است در بهشت
که اصلش در خانه حضرت امیر المومنینؑ است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یک مرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر
فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان
روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المومنینؑ و سایر اهلبیتؑ نازل شده است بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام در این
رساله بهمین اکتفا نمودیم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت جناب
آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول** در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن
روز حضرت رسولؐ بر حضرت امیر المومنینؑ و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر
وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقیست
و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسولؐ را نشان میدهند و ایضا چنانکه
حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسولؐ متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از منازل امیر المومنینؑ و جمع
خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امر خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات و اخبار خطبه
دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده از آن است که در این مختصرات احصا توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی

کہ در صحاح مشہورۂ عامہ مذکور ہست ایراد نمایم سید ابن طاؤس رضی اللہ عنہ در کتاب اقبال گفتہ است کہ نص حضرت رسول بر حضرت
امیر المومنین علیہ السلام در روز غدیر بامت ازان اوضح تر است کہ احتیاج بہ بیان داشتہ باشد ولیکن ذکر میکنیم اسمای جماعتی را کہ در بنای
تصانیف کردہ اند در احادیث این مطلب را ایراد نمودہ اند از انجملہ مسعود بن ناصر سجستانی است کہ از ثقات علمای مخالفانست در کتاب
ولایت کہ ہفدہ جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابہ روایت کردہ است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب
الرد علی الحرقوصیہ بہفتاد و پنج طریق روایت کردہ است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کردہ است و ابن عقدہ حافظ
در کتاب الولایت بصد و پنج طریق روایت کردہ است پس تفصیل این قصہ را از مولف کتاب النشر والطی نقل کردہ است او از
کتب معتبرۂ مخالفان روایت کردہ است از حذیفہ بن الیمان کہ گفت حق تعالیٰ فرستاد بر پیغمبر این آیت را النبی اولی
بالمؤمنین من انفسہم و ازواجہ امہاتہم و اولوا الارحام بعضہم اولی ببعض فی کتاب اللہ من المؤمنین والمہاجرین
یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانہای ایشان و زنہای او مادرہای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند
ببعضی در کتاب خدا از مومنان و مہاجران پس صحابہ گفتند چیست آن ولایتی کہ شما آن احق اید از ما بجانہای ما فرمود کہ شنیدن و
اطاعت کردن ہست در آنچہ خواہید و نخواہید گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس خدا این آیت را فرستاد واذکروا نعمۃ اللہ
علیکم و میثاقہ الذی واثقکم بہ اذ قلتم سمعنا واطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانہای کہ محکم کرد بر شما در وقتی کہ گفتید کہ
شنیدیم و اطاعت کردیم و اینہا در مدینہ بود پس بیرون رفتیم بسوی مکہ در خدمت حضرت رسول برای حجۃ الوداع پس جبرئیلؑ
نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا کہ علی را نصب کن کہ ہادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست
کہ ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عہد ایشان بجاہلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواہی نخواہی ایشانرا
بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونہ خواہد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت پیش از
حج وداع حضرت رسولؐ علیؑ را بیمن فرستادہ بود در مکہ با آنحضرت ملحق گردید روزی علیؑ در نزدیک کعبہ نماز میکرد چون برکوع رفت
سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیت انما ولیکم اللہ نازل شد چنانچہ در سیاق آیات گذشت پس حضرت
رسولؐ اللہ اکبر گفت و آیت را بر ما خواند و گفت برخیزید تا بطلبیم کہ این صفتی کہ خدا فرمودہ است در کہ ظاہر شدہ است چون
حضرت رسولؐ داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید کہ از کجا می آئی گفت از نزد این مردی کہ نماز میکند این انگشتر را در
رکوع نماز بمن داد پس حضرت اللہ اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانہ شد و با او گفت امروز چہ کار خیر کردہ علی تصدق انگشتر را
ذکر کرد حضرت رسولؐ مرتبۂ سوم اللہ اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد کہ او بر ما مسلط باشد
میرویم و سوال میکنیم کہ او را بدیگری بدل کند چون این سخن بحضرت اظہار کردند حق تعالیٰ این آیت را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدلہ
من تلقاء نفسی و مضمون تا این آیت بنا برین تفسیر انست کہ چون بر ایشان خواندہ شود آیات واضحات ما گویند آنہا کہ اعتقاد بلقای ما
ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمی تواند بود مرا کہ من آنرا بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت
نمیکنم مگر آنچہ را وحی آمدہ است بسوی من بدرستیکہ من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت
یا رسول اللہ تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من [illegible] شنیدی سرہای منافقان را در [illegible] پس جبرئیل بالا رفت بر [illegible]

غدیر حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهلبیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که اینها از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابهٔ خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا را کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه بوده باشد حق تعالی سورهٔ اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که خبر مرگ منست که بمن داده‌اند چون دلالت میکند بر آنکه کار دنیا را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس از منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنید که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن و دیگری ترعترت من است که اهلبیت من اند بدرستی و بتحقیق که خبر داده مرا خداوند صاحب لطف و دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا جمع کرد میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت در اهلبیت خود قرار دهد پس چهار نفر از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهلبیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می‌نویسند گفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس حضرت رسول خدا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بجحفه رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمدند و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سیستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا نیستم من اولی بشما از جانهای شما و مومنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیت را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیت نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بسیار گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افگندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را برچینند و سنگها را بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول پس ساختند منبر را و جامه بر روی آن افگندند حضرت رسول بر منبر بالا رفت و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنیم از برای خدا بر نفس خود بمسکینی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلائی عظیم بر من نازل گردد وحی کرده است خداوند بسوی من

یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیت پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم
از برای شما سبب نزول این آیت را بدرستی که جبرئیل سه بار بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام
کنم هر سفید و سیاهی را که علی ابن ابیطالب برادر من است و خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است
بمنافقان که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند
درباب علی آزار بسیار یک مرتبه گفتند او گوش است یعنی هرچه میگویند او قبول میکند بسبب آنکه دیدند که علی همیشه با من است و من
پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند
و میگویند که او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای
مومنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که گویندگان را نام برم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را برای شما ولی
و صاحب اختیار و امامی که واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان بر عجمی و عربی
و بر آزاد و بنده و بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس حکمش بر همه کس رواست و گفتارش نافذ است
و لعنش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات
آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی ابن ابیطالب ای گروه مردم بدرستیکه
علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مومنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را گرفت و بالا
برد و بلند کرد چندانکه پایش برابر زانوی خود داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای
شما گفتند صحابه که خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و
دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاوری کن با هر که یاوری او کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین
شما را بولایت و امامت او و هیچ آیت نازل نشده است که خطاب با مومنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت
نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود است
و ذریت من از صلب علی است دشمن ندارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست ندارد علی را مگر متقی و پرهیزکار و سوره عصر در شان علی
نازل شده است و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان
آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد
اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنهها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که
خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم
خواهد گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من زینت طریقم و پیشوایم
بدرستیکه علی موصوف است بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب اویند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم
صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از من علی پس بعد از و

فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و براستی بآن حکم میکنند بیان کرده ام از برای شما و فهمانیدم حق را بشما علی
بعد از من بشما می فهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من
بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت می گیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عائد
میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بیک دست
با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابیطالب و امامانی که بعد از من
می آیند که از نسل من اند و از نسل او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغائبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و
اطاعت کردیم و راضی شدیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو برین مر دلهای ما و بانهای ما و دستهای ما برین عقیده زنده میمانیم
برین اعتقاد میمیریم و برین حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم عهد او بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امامانی که یاد
کردی و هر عهد و پیمانی که گفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که
ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا را و امر رسول خدا را و ایمان آوردیم بآن بدلهای
خود و پس هجوم آوردند بحضرت رسول و حضرت امیر و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آوردند
و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه
مختصریست از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است
بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را بمردم رسانید
بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری را و هیچ رسولی
را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده
یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده ام و بعد از این نیز خالی نخواهم گذاشت
و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو حج بیایند شرایع و فرائض را از تو فرا گیرند و مقصود
اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف تا بیعت ولایت و امامت از همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده
از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت
گوساله و سامری کردند همچنین حضرت رسول از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین را گرفت و ایشان آن بیعت را بعد از آنحضرت
شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از میان مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل
شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت بآخر رسیده است و ترا تکلیف
مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو
و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات پیغمبران تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامل منست
بر خلق من علی بن ابیطالب ... [illegible] ... تا تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و یاد ایشان

بیاد بیاورید پیمانی را که در روز الست از ارواح خلائق گرفته بودم که ولایت ولی من مولای ایشان مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی و تمام نعمت است بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و میپسندم برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مرد مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من مقرون است طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این روزها میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراگنده شوند زیرا که کینه های ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف پس جبرئیل آمد و تاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در میان مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد و حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق او قبول نکنند چون بار کردند و بغدیر خم رسیدند که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامیکه پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیت بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود پیش قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرده بسر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند برسول خدا و علی ابن ابیطالب علیه السلام از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و تا سه روز متصل بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که باین قدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند باین سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در کتب صحاح مشهوره و معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمائیم زیرا که این رساله گنجایش زیاده ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا در میان ما خطبه خواند بسر آبی که آنرا غدیر خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من بشری هستم نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار من مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول ایشان کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در حق اهل بیت من و سه مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت آنحضرت آیا زنان از اهل بیت نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق

بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است
که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور هست هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که او را
تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن
کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر
میباشد و طلاقش میگوید و بخانهٔ پدرش و قومش میرود و اهل بیت خویشان و عصبهٔ اویند که تصدق بر ایشان حرام است مؤلف گوید
که معنی اهلبیت را سابقاً بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب
ما هست زیرا که خلفای ثلثه البته خارج اند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند
و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان است باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر
واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت ایها الناس من در میان شما
دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفهٔ منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از اینها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است
و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهلبیت منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و ابن مغازلی
و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را
در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده از براء بن عازب که گفت با رسول خدا
بودیم در سفری پس بغدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس
دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولی ام بهر مومنی از نفس او
گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوستی کن هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که
با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت
کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درختی انداختند که
از آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولی ام بهر مومنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه و ایضا در مسند احمد بن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین ع
مردم را جمع کرد در رحبهٔ کوفه و سوگند داد ایشانرا بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول ص شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر
از صحابه در آن مجمع شهادت بمضمون این حدیث تا وعاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را
روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را
امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی ع و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم
که هیچ شجر و درختی دشمن نمیدارید مانند خویشان من لیکن علی را خدا برگزیده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم خدا از وی راضی است چنانچه
من از وی خشنودم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دست او را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دوری کردیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه

می پریم بخدا از غضب رسول پس از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن
ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را
بنحویکه سابقاً گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن
و مومنه و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیت و واحدی در کتاب اسباب نزول همین مضمون را از ابوسعید خدری روایت کرده است و ابوبکر
شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده است از پدرش که گفت رسول خدا علم را در روز خیبر بعلی بن ابیطالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را بلند داشت
و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه
من بر تنزیل جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت
با او که تو بیان کننده ای از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت با او تویی عروة الوثقی و گفت با او تویی امام هر مومن و مومنه
و ولی هر مرد مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او تویی آنکه در شان تو نازل شده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر و تو این آیات را بر مردم خواندی و گفت با او که تویی که سنت من را زنده خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او
که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و
من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من همراهی خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی
من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس من بپرهیز از کینه ها
که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت
رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ
خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زائل میشود
که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد
ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که بیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند
و از فرج ناامید گردیده باشند پس در آن وقت قائم ما ظاهر شود در میان ایشان حضرت رسول فرمود نام او نام منست از فرزندان فاطمه دختر
منست خدا حق را بایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی
از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و
اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند پس رجس را از ایشان دور گردان و ایشان را مهدی و پاک
گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من
باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک یعنی فی فضل علی ع و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیت چنین نازل شده بلغ ما انزل الیک من ربک

فی علیؑ وچون آیت نازل شد حضرت دست علی را گرفت وگفت من کنت مولاه فعلی مولاه وهو ایضاً ثعلبی روایت کرده است که از سفیان
بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد
سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آنرا دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیت در باب که نازل
شده است گفت از حضرت امام جعفر صادقؑ شنیدم که از پدرانش علیهم السلام روایت کرد که چون حضرت رسولؐ بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را
وچون جمع شدند دست علیؑ را گرفت وگفت من کنت مولاه فعلی مولاه واین امر شایع شد وخبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد
رسول خدا در وقتی که آنحضرت در میان صحابه نشسته بود واز ناقه فرود آمد وناقه را خوابانید و پایش را بست وبخدمت حضرت آمد وگفت یا محمد
امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو وامر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم
وامر کردی که روزه ماه مبارک رمضان را بداریم قبول کردیم وامر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم
خود را گرفتی وبر ما زیادتی دادی او را وگفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب خدا پس حضرت فرمود
سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث و رو براحله خود کرد وگفت خداوندا اگر آنچه
او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردآورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش خورد و از
دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حسکانی که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه
بن الیمان روایت کرده است ودر اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی وغیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمع روز غدیر برگشته بودیم
که این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را وتمام کردم بر شما
نعمت خود را وراضی شدم وپسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسولؐ فرمود که حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین وتمام کردن نعمت
وبراضی شدن پروردگار برسالت من وبولایت علی ابن ابیطالبؑ و در روایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر واین آیت نیز نازل شد
الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از
حضرت صادقؑ روایت کرده اند که کافران ناامید شدند وظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است
از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیتی نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیت ومیدانستیم که در چه روز نازل شده است
هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم وسیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه وابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت
رسولؐ علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد واین آیت را آورد الیوم اکملت لکم دینکم وایضاً
روایت کرده است از ابن مردویه وخطیب وابن عساکر بسندها که از ابوهریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذیحجه است رسول خدا گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه پس این آیت نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیت بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد
بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی ابن ابیطالبؑ وان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیت را وایضاً روایت کرده است از ابن مردویه
باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا این آیت را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین وان لم تفعل
تا آخر آیت وابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه روایت کرده است ترمذی ونسائی وسندهای این حدیث
بسیار است وهمه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه وبسیاری از سندهای آن صحیح است وحسن وصاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است

گفته است خاتم صریح و نصی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا بر علی ع و اکثر ارباب مناقب ذکر کرده اند که ابن عقده در کتاب الولایة حدیث غدیر را به صد و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول در قصهٔ غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی ابن ابیطالب که هرگز حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی ع ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص امامت حضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیت را فرستاد ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جمعی از گروه منافقان که عهد آنحضرت را شکسته بودند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار کرد اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه تندروی سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را عقال کرده بودند و در عقبه گذاشتند مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیت را فرستاد و یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شد و البته گفتند کلمهٔ کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند و کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی گردانید ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه ها را مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبه ها را از زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود که ناقه رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش ترا باکی نیست پس حق تعالی ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیکنم دست را از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون منافقان دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و بر رو بایشان زدیم و شب تاریکی بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت حذیفه گفت ایشان ده نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن

ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره
و ابو طلحه انصاری مؤلف گوید حدیث حذیفه اگرچه فوائد بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و سائر احادیث این باب نیز
بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافی است و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیده ام که احادیث غدیر را در آن
جمع کرده بود دو جلد بزرگ بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد
در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رض در کتاب شافی گفته است که هیچ
فرقه از فرق اسلام ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت
آن بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر او بتصرف که مطاع باشد در هر چه امر کند آمده است دوم آنکه درین مقام معنی اول مراد است
اما اول آنکه یا معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت
مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که ماویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بتصرف و زمخشری
و سایر مفسران در این آیت همین معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد آنست
که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار
باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است از جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در
نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست
و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمان با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعام بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولی
و ولی آن امر است و از جمله این است حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر
رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است در آیت انت مولانا یعنی آقای
مائی و مابندگان تو ایم یا یاور و دوست مائی یا متولی امور مائی اما دوم که مراد از مولی درین مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است مراد است بچند وجه
اثبات مینمائیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه
آنحضرت هم سوگند احدی نمی شد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی است که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و
مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود
که مراد نیست مانند ولایت محبت و یاری در دین و ولاء عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قرآن مجید بآن ناطق است
و بآن لایق نیست برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی با این اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولاء عتق باشد و تعلق آن بپسر عم امر مسلم بود
در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر بعد از صحبت مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی این احتمال است پس باید که مراد او
تدبیر امور است و امر و نهی ایشان یا شد والی بمعنی امامت است این جمله است که سید مرتضی رض ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر رسیده اول
آنکه اکثر مخالفان مانند فخر رازی و غیر او احتمالی که داده اند و مضطر شده اند آنست که مراد ناصر و محبت باشد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معنی
موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن با بسیاری از احکام دین ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرموده و ایضا

این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه با اهل بیت حضرت امیر را وصیت کند که یاری کنید هر که این ها را یاری میکردم و دوست بدارید هر که این ها را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فائده معتد به نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که مثل آن نسبت برعایا حق پادشاه یا امرا در طلب محبت ایشان شد با نسبت با حضرت و داد بوعلن متابعت ایشان و در اینجا یاری میکنند ایشان از جمیع مؤمنان دوست میدارد ایشان از محبت ایمان پس باز در عاما ثابت است دوم آنکه بر تقدیر یکه محب یا ناصر مراد باشد بقرائن خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد معلوم میسازد که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که از اقربا و اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد با او بگوید که هر که من دوست یا او او را هم این دوست یار او است و بعد از آن دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید خلیفه دیگر از برای خود تعیین نکند بیگمان هر احدی از حاضران ادراک کند در آنکه او خلافت است و تعلیم مردم و نصرت و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت اوست سوم آنکه هرگاه پادشاه [illegible] بگوید هر که من یاور او بودم فلان یاور اوست قبیح می‌نماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می‌آید و از آن رعیت اگر اعانتی بیاید اعانت خاص خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید شخصی که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید در عظمت بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا او لایق خلافت و حکومت باشد و محبت و نصرت مثل این سخن نتوان گفت پس بر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دوم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد از مولی اولی بتصرف و امامت است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که پس هر که هستم مولای او پس علی مولای او است و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سوال اول قرینه واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است چون او در کلام سابق تقیید بچیزی نکرده احتمال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص نبوده باشد و الا انشا در کلام لازم می آید خصوصا آنکه در نبی بامن نفسکم مذکور شده و آدمی هست که تصرف شرعی در نفس خود میکند و شکی در امر مشروع که خواهد بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس هر امری که خواهد نسبت با ایشان بکند و تصرف که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که آنچه آنحضرت اول از ایشان سوال فرمود طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیت است که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمومنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است بر ایشان که آنحضرت محبوب تر باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و باید که جان خود را فدای او کنند و او را گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او کنند در جنگها و آنکه تبعیت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی آن یا منع میکند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و بسیاری از مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت است که حضرت رسول داشت از برای حضرت امیر و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی وغیر او گفته اند اللهم وال من والاه قرینه است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و مشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح و خیرخواه و اثبات چنین متبعان برای یک کس از بسیاری غیبت بسیار بحسب حسد و عداوت بود که سبب ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود آنکه میدانست از کینه های دیرینه که در سینه های منافقان حاضر بود لهذا آن حضرت دعا کرد از برای اعوان او و لعن کرد بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعا مخصوص امرا و اصحاب ولایت است و مناسب آحاد رعیت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم

بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه از آنها معادات او نماید پس چنین دعای از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز
برخلاف نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سوم آنکه اگر مراد معنی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود ازین کلام طلب موالات و متابعت خلف
خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس عائد برای کسی که
موالات و نصرت او کند یا اولی انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بتامل ظاهر است وجه سوم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیت اکملت
لکم دینکم در روز غدیر نازل شد سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب الاتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است
که این آیت در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد معنیی است که بآن کامل شدن دین و تمام شدن
نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین باعتقاد ایشان
قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیت کریمه گفته است که این آیت نازل شد
در فضل علی ع و چون نازل شد دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر
او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه پس گفته است که این قول ابن عباس است و براء بن
عازب و محمد بن علی ع و ثعلبی در تفسیر خود و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیت در امر غدیر نازل شد و این صحیح است و از آنکه مراد
معنی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب اثارت
فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ آن گردیده بود بایست امری
باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بیان آن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرائع دین بآن محفوظ ماند
از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولا گفتند هیچ یک منظور این قسم امور نیست مگر خلافت
و امامت آنحضرت که بآن قیام میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان بآن منتظم میگردید امور مسلمانان و از جهت کینها که
از آنحضرت در سینه ها داشتند مظنه ثوران فتنه ها بود از منافقان اما حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنست که
اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد
بر آنکه مراد معنیی است که متضمن امامت است خصوصا هر گاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا آنکه نزدیک بوفات خود
خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قرائن دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم آنست که
نظم و نثر انجماعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است
که از حضرت رسول ص رخصت شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث بن النعمان فهری که همین معنی فهمیده
بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این قوی دلائل است بر آنکه مراد آنحضرت این بود و عجب از اهل شعر که اکثر مخالفین که
مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و بادنی ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون مسئله امامت میرسد قناع بسیار را
انکار میکنند و حصار منع میگیرند عصمنا الله و ایاکم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد فصل دوم حدیث منزلت است آن از طرق عامه و
خاصه متواتر است و ابن الاثیر که همه نوشته که حضرت رسول ص در موطن بسیار با امیرالمومنین ع فرمود که انت منی بمنزله هرون من موسی و در اکثر روایات

ذکر حدیث منزلت

۷۵

[illegible] الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من ما درین مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح
ایشان وارد است چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول در
غزوه تبوک علی ابن ابیطالب را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که
از من بمنزله هارون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است بمجموع این عبارت و او از
ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث را عامر بن سعد بمن کرد خواستم که مشافهةً این حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا
شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضاً در جامع الاصول از ترمذی روایت
کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضاً از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص
را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیدم هرگز
او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود دوست تر میداشتم از آنکه اشتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا که با او میگفت
در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد آنچه را که در حدیث سابق مذکور شد و لیکن درینجا گفت الا انه
لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد
خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را پس همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیدهٔ او
درد میکرد آب دهان مبارک خود را در دیدهای او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین
را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت امیر المؤمنین
در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست مدینه
و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از
صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنها است روایت کرده است آن را از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طرق آنها از سعد بسیار
است و روایت کرده است از رسول خدا حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها
بطول می انجامد و فاطمه دختر علی ع روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوائف در [illegible]
کتابی بزرگ تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث از صحابه و احمد بن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای
بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحاق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است
که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مومنانی در ایمان و تو از من بمنزله هارونی از موسی و [illegible] علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است
این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن
سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک
و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حبشی بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام
محمد باقر و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی ع و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه از حضرت رسول روایت کرده اند و این جم

ذکر حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی

در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب از سعد ابن ابی وقاص است که سعد گفت حضرت رسول
با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اصل روایت علی بن زید بن جدعان از ابن مسیب است که حضرت
با علی گفت بیا با من در مدینه بمان یا تو بیا قی چون حضرت امیر این شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را
مینگذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی
از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اهل حدیث از غیر سعد از علی و عمر و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله
و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند
و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی ره در نهج البلاغه که بقول اهل خلاف هم روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول با او گفت که تو می شنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بر خیر و خوبی
راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده است گفته است
دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا
من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزله
هارونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هارون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول
باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بوده هر آینه شریک …
ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز شوری گفت بآن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود …
شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب …
محقق با آن تعصب و عنادش که از اعدای امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است و ادعای
تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضحتر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان
هر یک از ایشان را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید بسیار از اصول دین
بهر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت
کرده اند و وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر است که عموم است بسبب …
هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در صورت صحیح میشود در عموم و بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان به منزله من است مگر آنکه
بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت میکند بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هارون
بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت است بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه …
میشد هارون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر پیغمبری نیست که استثنا شده است اگر گویند …
باشد خلافت در حالت حیات مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صحیح است و آنکه مراد اعم است الا …
آنکه خلافت ظاهر لفظ است سوم آنکه از جمله منازل هارون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع
امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سوم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در …

متعدده فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود سیم آنکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن خانه آنحضرت این را فرموده و در تسمیه
حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هارون شبر و شبیر و مشبر این را فرموده و در استخلاف مدینه این را فرموده و در نصب غدیر این را فرموده پس معلوم شد که همه
منازل مراد است نه خصوص منزلت خلافت **چهارم** آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود
چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة
یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بوده اند مانند دو تای کفش که باهم موافق اند و مانند پرهای تیر که باهم برابر اند و در بعضی از
روایات وارد شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل و سامری
نبود و شد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری شبیه بآن نباشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند
و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این است که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت
ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول کرد و آیتی را خواند که مشتمل بود بر تظلم هارون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند **پنجم** آنکه جماعتی از مخالفان نقل
کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هارون پس از جمله منازل هارون از موسی این است که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند
پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای دو پسر هارون شدند خلیفه های حضرت رسول باشند پس بدلالة التزامی
نیز باید خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل
و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هارون علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی
امری پس هارون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبیر و شبر اولاد
هارون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع **ششم** آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه
و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب هم تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب
و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را
که هیچ جهتی از جهات اندرنشته باشد بغیر معصیت و کفر که عین نقص است و شائبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطا است و نزد هیچ عاقل
روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل **فصل سوم** در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول و اظهار ایشان در مواطن متعدده شده
اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت
خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفت که در این حدیث قصه است و در آخرش آنست که انس با علی گفت که طلب آمرزش کن از برای من
که ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول روایت کرده است که زنی از انصار
دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی
من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را
بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن مرغ را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند طرق این حدیث را روایت

کرده است و از جملهٔ آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک
آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من از این مرغ من گفتم در خاطر خود خداوندا بگردان او را
مردی از انصار پس علی آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت
رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر خود گذرانیدم که خداوندا
بگردان او را مردی از انصار پس باز علی آمد و در را کوبید گفتم من گفتم که حضرت مشغول حاجتی است پس برگشت چون به نزد حضرت رسول
برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم نظر حضرت بر او افتاد و سه مرتبه
گفت بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را تناول نمودند و در روایت دیگر از احمد بن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چه باعث دیر
کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سوم نمی آمدی خدا را
بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود که بگرد در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر
هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جملهٔ مناقبی که حضرت امیر صلوات الله علیه بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت
بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به پیسی که
نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آن که آن پیسی بهم رسید میگفت که این به نفرین علی است و ابن مردویه در مناقب
از ابو رافع آزاد کردهٔ عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام
و پیشوای متقیان نزد من میبود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و خطیب خوارزمی نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن
عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در
صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایة و
ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در خصائص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد
بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابوبکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن
عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بسه طریق روایت کرده است و خطیب ابوبکر
در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده و حافظ کتابی در طرق این حدیث تنها تصنیف کرده است و بیست و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و نود
نفر [illegible] روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین داشتند و سعی در اخفای فضائل او می نمودند چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت
آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه بیشتر است چنانچه ثابت
شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن
حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقائد و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی
بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیاری از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی

ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنهارا که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند بدرجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر میشوید و ظاهر و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان اعتراض برین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الیه باشد در خوردن آن مرغ بریان هر که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احب نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است و بمطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمه ازین اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا انقدر سعی میکرد و حضرت را برمیگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول تقریر او برین فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مگر در میان انصار از و بهتری هست و اگر این مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی درین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت امیر این احتجاج بر فضیلت و حقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت شود و پیس گردد اعتراض دوم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سائر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکبست زیرا که مجموع امت مترددند میان دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمال که گفتی هیچ یک از امت بان قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بران آنست که حضرت با آن سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه با ایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومین روا نیست خوردن و بنابرین فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل عصمت و امامت هر دو میتواند شد دوم منقبتی که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارند خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت هرگز دوست نداشتم امارت را مگر در آنروز و خود را بنظر آنحضرت میآوردم بامید آنکه مرا از برای

ابن ابی طالب پس حضرت رسول علی ابن ابیطالب علم را باو داد و گفت برو و بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندکی
راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و بآواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی
بدهند بوحدانیت خدا و برسالت من هرگاه این را بگویند خونها و مالهای خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضاً حسب جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن الاکوع که علی با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفته بود زیرا که دیده مبارکش درد داشت
و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون
آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست
میدارد او را خدا و رسول او یا گفت او دوست میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی آمد و امید
نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند که علی آمد پس علم بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و
مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او دوست
دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد خدا و رسول او را پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را چون صبح شد
همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد حضرت فرمود کجاست علی ابن ابیطالب همه صدا بلند کردند که
یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی ابن ابیطالب را طلبید و در دیده های او دردی بود پس آب دهان مبارک را در دیده های او انداخت و دعا کرد
در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول
فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا
در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار عزیز
است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی ویهدیک صراطا
مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر جماعت گرسنگی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه
او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون بمقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بزدلی
و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت با اصحابش
گریخت پس بار دیگر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی
که دوست میدارد خدا را و رسول او را و او را دوست میدارد خدا و رسول او و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی در آن وقت در میان لشکر نبود و چون
روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش که هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول سلمة
بن الاکوع را فرستاد و علی را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک حضرت رسول رسید و شتر را خوابانید و دیده های خود را از شدت
وجع بقطعه از برد قطری بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفتم و کشیدم تا نزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا
گفت درد دیده بالم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیده های او انداخت در ساعت شفا یافت
و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی
علم را بدست خود گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او می رفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود

از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابیطالب علیه السلام پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدا که توریت بر موسی علیه السلام فرستاده است
او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و سلاح ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت
روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود و سطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز
میخواند حضرت امیر علیه السلام شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود
و سر آن مرد و را بدو نیم کرد و شمشیر بدندانهای او نشست چون یهودان اینحالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن
دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را دران سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه
بلرزید و در را برکند و مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر
از صحابه خواستند که آن را حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر
میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا دران غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند
و قدری لختی را در حیات القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما درین مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است
نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و با این منقصت از روی بی شرمی باز آرزو مینمودند این منزلت
عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند
بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ
ابونعیم در حلیه و شهنی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبدالله بن عمر و
سهل بن سعد و سلمه بن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و
عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت علیه السلام گفته
مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت پس بدو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که مراد اصل محبت باشد
که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت هر آینه صحابه با آن حبی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عرضه مینمودند
آنقدر آرزو نمیکردند که علم بایشان داده شود و آنقدر حسد بر آن حضرت درین باب نمی بردند و شعر در مدایح خود ذکر نمیکردند و
حضرت امیر را در مفاخرت خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را
اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در
جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر
مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت به هر مؤمن من حیث الایمان
هست و اختصاص بیوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بالکلیه یا الالتزام مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی
اتصاف بآن مستلزم آنست که ازین جهت او را دوست ندارد و اگر ازین مراتب همه تنزل کنیم دران شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت
عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محال است دوم آنکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی

نمیاند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از و بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن فرماید
که فردا علم را بشخصی بدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن
صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات می فرمود که فردا علم را بکسی بدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد
با آنکه این وصف در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا
و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمی داشتند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه
منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مومن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین
امنوا اشد حبا لله یعنی و آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتهای ایشان و ایضا فرموده
که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات
ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده
که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهر
ایشان بهر معنی که باشد دیگر باید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزگاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین
زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی از این جماعت می بودند باید
خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و
فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که
حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی که این شانه باشد چگونه مستحق خلافت رسول و امامت است و در هرگاه اینها استحقاق
خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است این دو دلیل را یک دلیل تمام کرد اینم بانکه
گوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است
پس دلالت میکند بر حصر صفات مذکوره در آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا من
یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل
الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین
خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را متذلل و متواضع باشند برای مومنان و شدید
و غالب باشند بر کافران جهاد کننده در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا و
داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را درین آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمؤمنین و اصحاب
او یند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول امیرالمؤمنین را بآنها وصف کرد موافق است با اکثر اوصاف
آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبه که در آنحضرت کامل بود که کسی
قدرت بر انکار نمی تواند نمود و در طرق علما از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شد و موید این است
آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند

بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس آنها را بسوی ما پس ده حضرت رسول ص
غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما کسی را که گردن شما را بشمشیر بزند و آنها گروهی اند که
خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزگاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشانست صاحب النعل
یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهای که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد و در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود
که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از
روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان
که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابو بکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند
بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن
قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند سوم احادیث متفرقه ایست که در کتب معتبر عامه
در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول ص دو لشکر فرستاد بسوی یمن بر یکی
علی ع را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کارزار منتهی شود علی ع بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنائم آن
قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علی ع را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول ص آوردم چون حضرت
نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می بینی در باب مردیکه دوست میدارد خدا و رسول ص او را و او دوست میدارد خدا و رسول را من
گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول ص او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این
زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد
چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم
ایشان بود شکایت علی ع کرد و گفت جاریه غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول ص بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و
مکرر گفت علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی ع از من است و من از علی ع ام و او ولی هر مومن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست
که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت
کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که علی ع از من است و من از علی ع ام و تبلیغ نمیکند از جانب
من رسالت مرا مگر من یا علی ع و این حدیث صحیح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید
ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین ع قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول ص فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو
آنچه نصاری در شان حضرت عیسی ع گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب
دست شستن ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من
بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میگردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیک
ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول
کسی که حله بهشت می پوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود

با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است
و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار من است و پنهان سینه تو پنهان سینه من است و فرزندان تو فرزندان
من اند و تو وعده های مرا عمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است
با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو
و با تو بر حوض کوثر وارد خواهد شد پس حضرت امیرالمومنین ع بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدای را که منت گذاشت بر من با ایمان و تعلیم
کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلائق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس رسول ص گفت یا علی
اگر تو نمی بودی مومنان بعد از تو شناخته نمی شدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیرالمومنین ع بحضرت رسول ص در اخوت
و همراز بودن و سائر امور و در آن چند مطلب است **اول** اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون
حضرت رسول ص برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیرالمومنین ع گریان بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان
اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول ص گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا با علی ع گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابو الطفیل روایت کرده است که
چون عمر محتضر شد خلافت را در شوری قرار داد میان علی ع و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر ع با ایشان گفت شما را
بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول ص برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را
با یکدیگر برادر گردانید گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی ع میگفت من بنده خدا و برادر حضرت رسول ص
ام و این سخن را بغیر من کسی نمی گوید مگر بسیار دروغ گوئی و قصه مواخات از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده
از جمعی از صحابه و ابن مغازلی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول جمیعا از ابن عباس روایت کرده است
و حاصل همه آنست که حضرت رسول ص برادر گردانید هر یک از مهاجران و انصار را با یکدیگر با کسی که در سعادت و شقاوت نظیر او بود
چنانکه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر ع
را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول ص فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی ع
از من است و من از اویم و او از من بمنزله هارون است از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سائر
صحابه و بغیر حضرت رسول ص نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد
و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بود دو هزار سال
پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی ع برادر رسول خداست **دوم** آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول
بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول ص گفت صاحب سر من علی ابن ابیطالب است و در صحیح
ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضائل سمعانی و سائر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طائف حضرت رسول ص
با علی ع راز گفت و بسیار طول داد و عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول
و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول ص رسید گفت من با او راز نگفتم

خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و از مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از او پوشانید و باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند رو را گردانید و باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سوم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند پس رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد او ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علی را پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصائص علویه و سمعانی در فضائل و ابونعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روند از مسجد همه کس بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را بسیار کشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین که در مسجد نبی مفتوح بوده موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی را و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و این اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود بر داشت تا آن بتها را بزیر آورد و بشکند چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و ابو جعفر اصفهانی در فضائل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصائص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم و کفار قریش سی صد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود یا علی می باید یا تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بزیر اندازم علی گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آنخداوندی که دانه را شکافته و خلائق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را می توانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمی تواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و نطنزی در خصائص روایت کرده است که چون حضرت رسول عطسه میکرد

حضرت امیر را میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا
بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول غضبناک می شد بغیر علی ع کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت
کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی ع را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید چون علی ع حاضر نبود میفرمود
کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر در جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر
کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمی کند از جانب من مگر علی ع و ابن عبد البر در
استیعاب روایت کرده است که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود
بعلی ع و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه
بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا آن دو برگزیدهٔ خدا را بیکدیگر داد دعا بسیار
از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و برای علی دعا میکرد بنحویکه از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است
از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که نزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی
شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت
عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینهٔ خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس دست علی را گرفت و دست او
را گرفت و دو مرتبه گفت او این است مولف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است اگر
این سخن را گوید همین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا از این نداشته است
که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گویند مرادش این بود که اهلیت این امر
را در خود نمیدید این راست است اما اهلیت در این مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی
روایت کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه ع را از حضرت رسول ص خواستگاری کردند حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری
کرد و با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول ص زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک
بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه
و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود
مهیا کرده این اول ست برای امارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین من است خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم
است که محبت او تابع محبت خدا است و مبتنی بر امور دنیویه و روابط البشریت نیست پس اینها اول دلائل اند بر امامت و خلافت آنحضرت

فصل پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المومنین
است و از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن
فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی ابن ابیطالب که او جدا کنندهٔ حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هر که از علی ع مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کرده است از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب
انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی سیر کند و مردم بوادی دیگر سیر کنند تو با علی برو و مردم را

بگذارد که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمی برد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت علی ع
با حق است و حق با او است از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من آیند و ایضاً از عائشه روایت کرده است این مضمون را
و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است که حضرت فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد
و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمة الله علیه که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق
و جدا نشدن او از حق امری است که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت
کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمی شوند تا در
حوض کوثر نزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عائشه روایت کرده است و مولف کتاب فضائل
الصحابه نیز از عائشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی ع را
خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث
ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین جهة اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است
دوم آنکه دلالت بر فضیلت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً سوم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره
حضرت امیرالمومنین ع که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیرالمومنین ع تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرده
همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداده و از ستم ایشان شکایت میکرده و هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود
و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد
مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده از مالک بن اوس که علی ع و عباس
آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا ص میکردند پس عمر بایشان گفت که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم
پس میدید تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا ص گفته ما
گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما می ماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا
میداند که او راست گو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و مکار
و خائن و گنهگار دانستید و خدا میداند که من راست گو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید
و میگوئید میراث را بمن بده پس از این حدیث که در پنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که
حضرت امیر این دو منافق را کذاب و مکار و غدار و گناهکار دانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و
ایضاً شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع است است برای او و هرگاه امیرالمومنین ع و عباس در آن
داخل نباشند که اجماع متحقق نشده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عائشه گفت که
فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا ص میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر
ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت ما پیغمبران میراث نمی مانیم آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر
میکرده است من غیر آن نمیکنم پس چون حاصل صدقه بمدینه آمد عمر آن را بعلی و عباس داد و علی ع متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را

عمر ضبط کرد و با ایشان نداد و گفته‌اند که در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه ع آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از
دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عائشه گفت که علی را رویی در میان مردم داشت تا فاطمه ع در
حیات بود چون از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه ع بعد حضرت رسول ص شش ماه زنده بود پس مردی از زهری
پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه بیعت با ابوبکر نکردند تا علی بیعت کرد
چون علی ع دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای
آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها نزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من
چه توانند کرد پس آمد بخانهٔ علی ع و جمیع بنی هاشم آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیرالمؤمنین ع برخاست و خطبه خواند و فضائل خود را ذکر کرد
و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر نا موجه خود را در
باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که درین حدیث تأمل کند میداند که باعتراف خود در مدت
شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعاً و نه جبراً منعقد شد و تصرف ایشان درین مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جور
و غصب و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب بصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و
بیعت حقیقی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمهٔ این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد
بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه لعین بعلی ع نامه نوشت که مضمونش این است
اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تست و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این است برگشت با حسد بعد از رسول خدا آنکه
حسد بردی بر او و لعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از
بیعت خلفا تا ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامهٔ شومهٔ او
پس حضرت امیر ع در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامهٔ تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و
انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نسبت بتو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت
و امت او اختلاف کردند قریش گفتند می باید امیر از ما باشد و انصار گفتند می باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد ص از ما است
و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد ص پس ما که اهل بیت آنحضرت
بودیم احق بودیم باین امر از غیر ما چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو دست بده تا یاری کنیم
ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان پس ابا نمودم و سخن قبول نکردم از ترس آنکه افتراق
در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی ع خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از
حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند و متصرف شدند و ما را منع
کردند از حقی که با سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستم که صبر کردن برین ظلم بهتر است از آنکه کلمهٔ مسلمانان را پراگنده کنم و
خونهای مسلمانان را بریزم مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد می شد
و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند و الحقا بطرق

متعدده روایت کرده است که حضرت امیرؑ می‌گفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت
دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعت من امری که من
اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المومنینؑ این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست
نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرتؐ را مگر مومن و
دشمن نمیدارد او را مگر منافق و در صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل
کرده است که رسول خداؐ گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا
کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعن کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و
خلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقاً مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید
که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است که قول بتفضیل امیر المومنینؑ قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بآن بوده اند و
از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابوایوب و سهل بن حنیف و ابوالهیثم بن
التیهان و خزیمه بن ثابت و ابوالطفیل و عباس ابن عبدالمطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب کافه و زبیر نیز اول قائل بود
بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قائل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبدالعزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران
اهل سنت است نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل
محمد علی العالمین و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهلبیت رسولؐ در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند
در سلام که حق تعالی فرموده است السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده
طه یعنی یا طاهر و فرموده ویطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته است اما فضائل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض گردیدن بیانش
سماجت است بعد از آن گفته چگوییم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضائلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضائلش نتوانستند
کردن معلوم است که بنی امیه با اینکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار
در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و با دوستان و شیعیانش از حبس و قتل و نهب نمودند و
مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند
ایشان درین امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل
آفتاب است که بکف پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین چشم دیگر ببینند و چگوییم در شان کسی که همه
فضائل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سر کرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضائل او بوده و گوی
سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از و هر کس نصیبی از فضیلت داشته از و داشته و هر که بهره از کمال یافته از و یافته بوده است
که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا شناسی است و هر که خدا را شناخته از و شناخته است و دلای معرفت در ساحت هدایت از بیان او

افراخته و راه خدا شیخ کلام او روشن گشته و دست تعلیم او لوای علم و ره آنها برافراشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل
و در این فن استاد مردم اند شاگرد او بند و اشاعره نیز غاشیه بردوش این تک و پو بوده و او را این سر گویند زیرا که استاد ایشان
ابوالحسن اشعری است و او شاگرد ابوعلی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است
و او شاگرد پدر خویش و او شاگرد حضرت امیرالمؤمنین است و اما امامیه و زیدیه انتسابشان بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی
از و ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از و ماخوذ است شاگرد او است و از و پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چه نسبت گفت
مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی
باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابویزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وضع فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود
دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از انجمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل
و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و
مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر بملاحظه فضائل نفسانی و خصائل انسانی نگاه میکنی میدانی که
رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و منارق عششش کدام مشرق رسیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را از زبانها
افسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است او است شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز
خصمی برابرش نیامده که از و نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را که او میباشت قومش افتخار میکردند بآنکه
کشته او است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمون شان این است
اگر کشنده عمرو دیگری می بود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکر است سزاوار کشتن او را
عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار مینمود روزی معویه بدبخت
بر تخت خوابیده بود بیدار شد و دید عبدالله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت که ای امیر اگر بخواهم ترا بکشتم
یعنی ترا کشتم معویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار شجاعت من میکنی تو امی که من در صف قتال برابر علی بن
ابیطالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طالب دیگری
می بود و مجملا آنکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوت زورش ضرب المثل است در همه
آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را که بیست از جا کنده و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه
برگرفت که تمامی لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها
بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی باین سبب در شان او نازل شده و آیه کریمه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة در شان او آمده مرویست که برای نخلستانی از یهودی بدست خود آب میکشید تا آنقدر که دست حق
پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت
و جود بحدی بود که خدا فرستاده و پسندیده و هرگز بسائلی نه نگفت حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شده نزد معویه رفت که

دشمن‌ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت با وی می‌نمود گفت از پیش بخیل‌ترین مردم آمده‌ام معویه گفت
وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانهٔ از طلا و خانهٔ از نقره داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند و اوست که خانهای
اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب نموده بر جایش نماز میگذارد و اوست که با آنها دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب ده
که من ترا طلاق گفته‌ام که هرگز رجوع ندارم و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم
ترین و عفو کننده‌ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با اعدای خود و مروان بن الحکم و
عبدالله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض شان نشد و با ایشان
نمود و با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ اللئیم و احمق نام میبرد وقتیکه او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا ترا نبینم
و بیش از این نگفت و از آنچه عائشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش
کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد ایشان را نگذاشت
که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آنکه آنحضرت
آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرائی بی آب راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت
بجنگ نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نخواهم کرد شمشیر تیز مغنی است از این فرمود طرفی از آب را گشودند که آنها آب بردارند و
اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگری را سوای او جهادی نیست
و درین باب اطناب بیفایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه و متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا
و استاد خطباست باینکلام او را گفته‌اند دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجز
ترین مردم در کلام آمده‌ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشود و قانون
سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدیکه اعدائش او را باین صفت عیب کردند و عمرو
بن العاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این قول را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت ندهند گفت
بازیگر است و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان و صحابه او گفته‌اند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می‌آمد و هرچه میگفتیم
میشنید و هر جا میگفتیم می‌نشست و با این حال از وی میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد
خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت
بلی چنین بود و رسول خدا هم با اصحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمود که مدح او میکنی و اما قصد ذمش کردی الله
که او با آن شگفتگی و خنده‌رویی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوای او بود که او و هیبت نه مثل هیبتی که ارذال و لئام شام از تو دارند
آن تا امروز در میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین در حق تو ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا
او سید زهاد بود و همه زهاد در وی اخلاص یاد دارند هرگز طعامی سیر نخورده و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت‌تر بود نان ریزه‌های خشک
میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و
گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بودی میبریدی و دوختن رشته رشته بر سر دستش میریخت

تا وقتیکه تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی
میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر
بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس
بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه فزون تر مردم از و نماز شب را و مداومت او را و اقامت نوافل را آموختند و
شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن این است که در لیلة الهریر در صفین
بین الصفین نطعی به پیش گسترده بود تیران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و پیش او بزمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد
تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و آن تعظیم
و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خشوع که فرموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام
دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و امام علی ابن الحسین علیهما السلام که عبادتش به نهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو
با عبادت جدت چه نسبت گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفق
اند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد آن حضرت اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت
او بود و اگر رجوع به کتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان اویند و قرائت همه منتهی باو ست و همه پناه باو میبردند
اما رای و تدبیر [illegible] از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو می نمودند عمر را او از بلا
نگاه داشت و عثمان را مخالفت امر او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت امر او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر می برد و آنکه شمه ای ناشناس
گفتند که او صاحب تدبیر نبود سببش آن بود که موافقت شریعت می نمود و خلاف حکم دین نمی فرمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت تقوی
بودی من از همه کس زیرک تر بودمی خلفای دیگر برای خود هرچه را اصلاح میدیدند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است
که کسی که او در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیا البته بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم
الهی سیاستش بنهایت بود و رعایت خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و
آنچه بیان نمودیم خصائص بشریت و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است و چه توان گفت در صفت کسی که کفار
و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود می نگارند جمعی از ملوک ترک
و آل بویه برای یمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشته اند و چه گویم در شان یکه
همه کس میخواهند که از او و منسوب باو باشند حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید بزرگ خود میدانند خود را منسوب باو میگردانند
تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که ندا میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
و چگویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحی و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کم است فقیری که با بینوائی بزرگ باشد و
ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت
و حمایت می نمود تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج به هجرت و اختیار غربت نشد و بعد از فوت او حق تعالی امر فرمود که
از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین سید الاولین و الآخرین

است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه‌اش سیدهٔ نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور روحش با نور روح او متصل و مصون بودند از خلق آدم تا صلب عبدالمطلب و بعد از عبدالمطلب در صلب عبدالله و ابوطالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول نذیر و ثانی هادی و چه گویم در شأن کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچکس براو در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث برانند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف این نگفته‌اند مگر اندکی و شک درین ننموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید چنانچه گفته شد یقین میداند و آنچه ما درین مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضائل آنجناب و اگر شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده‌اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت‌ترین مناقب آنحضرت آنست که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن ولی خدا می‌نماید بازای آن منافق جاهل چند را براو در خلافت مقدم میداند و عداوتی ازین بالاتر نمی‌باشد و از همه غریب‌تر آنست که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر ع از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند و اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر ائمه خود میشد و این افتراها در حق ایشان میگفت و ایضاً خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب دنیوی است یا طعام دنیای فانی است که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد پس بر هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان است باشد و دیگری که بهره ازین جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده‌اند نهایت قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و صاحب آن کمالات را رعیت او کرده‌اند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده‌اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته‌اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه بحق برداشته‌اند و اعانت امام خود در اخذ حق نکرده‌اند تا مخالفان و منافقان براو غالب شدند چنانچه قوم موسی هارون را ضعیف کردند و اطاعت عجل و سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره خود ایراد نموده‌اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از آنها نموده‌اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیاری باندکی اکتفا می‌نمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول ص که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی و ایضاً از جابر روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت که مردم از درختهای مختلف‌اند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت ص با علی ع گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه بمادرش بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود با آنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر ع فرمود که دو مرد در حق من

هلاک میشوند و دشمنی که او را میکند و منافق است و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است اگر حضرت امیر ع در مقام مفاخرت در آید و خواهد مناقب و فضائل خود را اظهار نماید با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند بعشر عشیر آنچه رسول صادق القول در شأن او گفته است برسند و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر [illegible] و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامیکه عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان می‌آورد وصی و خلیفه من است و اول علی ع ایمان آورد و در شأن اینها اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چندیست که ائمه و پیشوایان حدیث در شأن او روایت کرده‌اند و اندکی بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده‌اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت کرده‌اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان میکنند نفس بآن مطمئن میگردد و مشتمل روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما درین رساله بعضی از آنها را ایراد مینمائیم اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده‌اند که حضرت رسول ص با علی ابن ابیطالب گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا بزینتی آراسته بزینتی که زینت نکرده است بندگانرا بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد در دنیاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نکنی و دنیا چیزی از تو کم نکند و بخشیده است بتو محبت مساکین پس گردانیده است ترا که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول ص بگروه ثقیف گفت که مسلمان شوید یا میفرستم بسوی شما مردیرا که از من است یا گفت مثل نفس من است و از روی عمر نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضائل علی ع نقل کرده است که [illegible] جان نیست ابوذر گفت درین حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست خود را بر پشت من گذاشت که [illegible] یافتم و از من پرسید که آیا گمان داری که اراده کرده ام گفتم ترا میخواهم آنرا میخواهد که افضل او را میشناسند یعنی علی ابن ابیطالب ع سوم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نوری است که اطاعت من کنند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بآیه کریمه والزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناه من است و بر من ستم نکرده است و اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوار تراست باینکه چنین کند پس حضرت رسول ص گفت من دعا کردم برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا ده و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود که چنین کردم اما او را مخصوص گردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من و صاحب من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا خواهد شد و دیگران را باو امتحان خواهم کرد [illegible]

حافظ ابونعیم و دیگران از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود به تحقیق که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت هدایت است و منار ایمان است و امام و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین من است در قیامت و علمدار من است و بدست علی خواهد بود کلید های خزینه های رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب مؤلف گوید که فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که آنها افضل انبیا بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابونعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است و خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است و آنگاه گفت باش آن بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی ابن ابیطالب ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه به همه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم در رعایت خویشی خود نمیگویم بدرستیکه سعادتمند و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد حنبل در کتاب فضائل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول گفت اول کسیکه او را در قیامت می طلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری می طلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حله ها بایشان می پوشانند پس علی ابن ابیطالب را می طلبند از برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و بدستش میدهند لوای مرا که آن لوای حمد است آدم و هر که بعد از او هست همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم می آیی تا میایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو می پوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت می پوشانند هرگاه مرا خلعت می پوشانند و ترا عطا می کنند هرگاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسیکه بر تو داخل میشود از این در امام متقیان است و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت که آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او و شاد و خندان دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم که آیا تو سید عرب نیستی گفت من سید فرزندان

آدهم و علی سید عرب است چون علی ع آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار نخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک
شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامیداشت
من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضاً حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده است که روزی
علی ع آمد رسول خدا گفت مرحبا سید مومنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم
خدا را بر آنچه بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر آنچه
بمن انعام کرده است یازدهم ایضاً در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی
من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من آنرا کشته است پس باید موالات کند با علی ابن
ابیطالب از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند
و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان بکنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان
صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده
که حضرت رسول فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد
قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس منتقل شدیم در
صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسول خطاب کرد با علی که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد
مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن
دارد چهاردهم ایضاً احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست
که آبی از برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند علی ع مشکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر
چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی
و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که می شنید می ترسید چون بنزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بحضرت امیر
سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضاً این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده
که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقه های بهشت از برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با
زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که رسول
خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی ابن ابیطالب دوست نمیدارد
او را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا
دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که خدا در حق علی ع پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است
اما اول آنکه او تکیه گاهی منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلائق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود

و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود سوم آنکه در کنار حوض با من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد
او هست من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمی ترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود
بعد از احصان هفتم هم از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری
بعد از من نیست و تو بر سائر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری به هفت چیز و احدی از قریش در اینها با تو منازعت نمی تواند کرد
تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان
مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا
از همه بیشتر است هشتم هم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا که مرا تزویج کردی بفقیری که مال
ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر
نمیدانی که خدا اطلاع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است
و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت می نمود
حضرت رسول صلعم بر گفتن سبحان الله استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل
شدند و بدرستیکه هیچکس از تو سزاوار تر نیست بمقام من بسبب تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد
تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او و در وقتیکه قرآن نازل شده من حریصم
بسیار بخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است
من این اخبار را بدین موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت که منحرفند از آن حضرت چون می بینند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث به نعمتهای خدا در خطبه با فضائل و کمالات خود را ذکر میکند آن حضرت را نسبت
بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانچه عمر گفته که امارت لشکر جنگ را به علی بگذار گفت او که تکبر زیاده از اندازه
که این را از من قبول کند و دین ثابت میگفت با تکبر ترا نه علی و اسامه ندیده ایم لهذا این احادیث را ایراد کرده ایم تا بدانند
که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آن حضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود و بالا کند
انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر نمود و لطف و کرم و خلق
و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر شده
از باب جوشی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میشد بضرورت اظهار می نمود و آه سردی که از دل پر درد میکشید شکایتی
بود که از عدم مساعدت روزگار می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود یا تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او
نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضائل خود را اظهار گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او
نکنند و دیگری را بر او در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان
را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت بر ایشان تمام باشد و بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این

احادیث را نقل میکنند و تصدیق صحت آنها میکنند و قبول میکنند بهمه آیات فضائل در حق دیگران وارد نشده است اقرار بفضیلت
آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و
نقص آنها بکنند و استشهاد میکنند باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جائز نیست و مع ذلک آنهارا خلیفه میدانند
و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنهارا نسبت باو امام واجب الاطاعت میدانند ان هذا لشیء عجاب و در آنکه
احادیثی که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار صحت آنها کرد زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان نقل
کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمی توانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان
نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ
ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از او نقل
میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر در فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح
ایشانست و چون آن شش نفر که تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنهارا معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم
همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر می آورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب
ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیثی که
درین مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آن کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن
صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نبی باشد و حدیث ابتلا صریح است در امامت
و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و در حشر میان سبو لخدام
واجب التعظیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمی باشد و حدیث وضو نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات
اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که بعضی را
که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگر همچنین داشته و الا آنحضرت
طفلی نگذاشته که وصی برای او تعیین کنند و مالی نداشته که در آن وصیت کنند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نگذارد
و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا
آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادای رسالت از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی
که آنچه از او بشنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است گویا صدای او را شنیده اند ایضا چون بمنزله نفس او و جان
اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف است همه کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم سید بودن در
جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامت است و دهم صریح است در امامت بجهاتی که مذکور شد
و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص که است ظاهر است
در امامت و سیزدهم که دلالت میکند بر آنکه افضل است از سایر خلق بغیر حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور
شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت را برای او تعیین کرده بود و آنحضرت شک بودن امر خدا انکاری نمیکرد و حق تعالی

ترک خواهش سوکش نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمی نمود و سایر اخبار صریح است در جلالت و
امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او تفضیل مفضول است و عقلاً قبیح است و اگر متعسفی در هر یک از آنها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه
با هم موجب علم الیقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ
حقی در دنیا او ایمان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور **فصل هشتم** در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه
آنها قابل امامت نبودند پس حق در آن حضرت منحصر بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد
خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است و بقلیلی در این
رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول امور عظیمه که بوسید او بعظمای صحابه تفویض می نمود و هیچ امری را بابوبکر تفویض
ننمود مگر خواندن آیات سورهٔ برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی می فرماید که ادا نمی کند رسالت ترا
مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند
و معلوم است که حضرت رسول امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که با ابوبکر بدهد و بعد از آن از و بگیرد حکمتی در آن
ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت
حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فائده از برای ایشان
ندارد و آنکه جمع دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد میبایست آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند محض
است بی اصل و در کتابی از کتب معتبرهٔ قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت عرب
معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت رسول
مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً اگر سبب این بود بایست
وقتی که ابوبکر خائف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه
عذری که در روایات مذکور است این است که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمی کند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه عجیب
تر آنست که نیابت پیشنمازی که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر جابر و فاجری
امامت نمازی تواند کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمؤمنین با مر خدا مشعر بفضیلت او نمیدانند
طعن دوم آنکه حضرت رسول اسامه بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ
روم شوند و شیخین از جملهٔ مامورین بودند و حضرت لعن کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند بقرائن احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید و مبالغه در خروج ایشان
آن بود که مدینه از مخالفان و منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و سیر
و کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبدالعزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن
که رسول خدا در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جملهٔ آنها ابوبکر و عمر بود

و ابو عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر را امر کرد او را که بغارت برود بر موته همان موضع که پدرش در آنجا شهید شده است و
جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل می نمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید می شد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدرم و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون
رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم از جراحت تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و
عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از سواران بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو در اطاعت امر
من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخاست که متوجه بیرون رفتن شود و چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر
او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او
بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرده روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون
مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکرده های انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه
که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل
مدینه شد و علم را بر در خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا مردند پیوسته
اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحاق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه
گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من
و لشکری که با منند ترا والی نکرده اند حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحب تو عمر بی رخصت من برگشتید
و امری بر حضرت رسول مخفی نبوده و مرا و شما را می شناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابوبکر خواست که خود را خلع کند از
خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از عمر دیگر حضرت رسول مرا بر ایشان امیر کرده و او
مرا عزل کرده دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در
مرض آنحضرت دوم آن بود که حضرت رسول فرمود کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه
پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض
آنحضرت صعب شده است دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر آنحضرت بکجا منتهی میشود
و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل بطلان
خلافت آن سه غاصب خلافت است اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در
تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مأمور به اطاعت اسامه باشند و او باتفاق
خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود که اطاعت خلیفه دیگر
بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نموده و از قول حضرت رسول داخل لعنت گشته چگونه با
خلافت جمع میشود سوم آنکه ایشان تأنی و اعراض از قبول امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی که
و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده ایم

بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و باوجود این فرقه از ایشان رو بیگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت سوختنی اند
طعن سوم در بیان جور یک او با عمر و سائر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات
شیعه راکه از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینمایم و بعد از ان بر هر جزو از اجزای آن و آیاتی
که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد می نمایم تا معلوم شود که احتجاج و بیعتی که بآن متمسک شده اند در خلافت
آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج به اسانید صحیحه روایت کرده است
موافق روایات متواتره که در سائر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی و عباس
و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا
نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهلبیت من هر که ایشان را
ضائع کند خدا او را ضائع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید پس بعد از ان اسامه را طلبید و مبالغه کرد
در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد
اول کسی که منازعت کرد در رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیدة بن الجراح در رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد
و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر
گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابوبکر بر ناقه سوار بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس
چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند وما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند
پیش از و رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت
کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه
شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود بردند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان
ایشان خوابیده بود و منازعت بسیار میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر
یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیشتر از ما مسلمان
شده و تو صاحب غار بوده و تو احقی باین امر از ما انصار میگفتند می ترسیم غالب شود بر این امر کسی که از ما نباشد و نه از شما پس ما
از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر چند ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند
و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شما
اند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری باشد عمر گفت هیهات هیهات دو شمشیر
در یک غلاف نمی تواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند تا آنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از
ایشان است و کی می تواند که منازعت کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوئیم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب
از این قسم سخنان گفت و گفت بشمشیرها اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من کند شمشیر بر سر او میزنم پس ابوعبیده برخاست و
سخن بسیار گفت بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود و چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد نمیخواستند از قبیله

خزرج بود حسد او را براین داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران باین سبب
اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش اند با هر یک که خواهید
بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار توطیه که باهم کرده بودند گفتند با بودن تو اختیار خلافت نمی کنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم
بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک
شد که در زیر پای مردم هلاک شود و گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد جست و ریش عمر را گرفت و گفت ای
پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از بدن او کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت
آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا انفع و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخاستن میداشتم هر آینه می شنیدید
در کوچه های مدینه صدایی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران
بودید بالحال بر من جرات بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم
بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین
کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کنند از اهل بیت من و عشیره من
و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند با شما دو عاصی بیعت نکنم تا به نزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند
عمر گفت البته از و بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و به لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود
و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد
برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قائل نبود اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت
بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچ یک بیعت نکرد و سبب کشتنش
آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشته و بعضی گفته اند که عمر قتل او را بر محمد بن مسلمه انصاری
قرار کرد و او سعد را کشت و از حضرت امیر المومنین روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سائر انصار جمعی که در مدینه حاضر بودند
بیعت کردند و حضرت امیر المومنین در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با
ایشان بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از شما
ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر و او
مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت
کند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و
حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود
جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر داخل شدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا آخر آیه میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات

فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت
که من خبر دادم امیرالمؤمنین را با آنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند
که بیکدست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر
حضرت رسول بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده جراح پس عمر پس
سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود از اینها نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت ندانم
اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می‌نمود چون ابوبکر بر منبر نشست
اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله که نمردم تا ترا درین مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس
گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن
سخنش مرا بد آمد و چنان می‌نمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا
که ابلیس و سرکرده‌های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی
ام بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحابش باو گفتند
که این امت مرحوم و معصوم شدند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان
غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس حضرت رسول فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظل بنی ساعده با ابوبکر بیعت
خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین و چنین خواهد گفت
پس بیرون خواهد رفت و شیاطین اتباع خود را جمع خواهد کرد و پیش ایشان در سجده خواهند رفت و خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما
توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت است که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما گمان میکردید
که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه
فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از
مؤمنان پس سلمان گفت چون شب شد علی فاطمه را بر درازگوشی سوار کرد و دست حسن و حسین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت
و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و
چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید
بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من بر ندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت
دیگر بجای عمار زبیر است پس شب دیگر حضرت چنین کرد و در صبح بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام
غدر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود
در پوستها و چوبها و ورقها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای
نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت جمیع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و مهر کرد پس آنرا بمسجد آورد
در وقتی که ابوبکر با اصحابش در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس من چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم

ولیکن از ان مجموع قرآن را که درین جامه است جمع کردم و هیچ آیت نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول بر من خوانده است و تأویلش را
بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما ازین غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ماهست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را
نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی بن ابیطالب را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت
نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر
و جمعی که بر دور او بیند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المومنین ابوبکر را حضرت
تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت
ندارد و او هفتم آن جماعت بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند بامیر المومنین بنا بر این پس او و رفیقش عمر پرسیدند
که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مومنان است و سید المسلمین است و
صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی
جهنم چون این خبر را بردند و آن روز ساکت شدند پس در آن شب با حضرت امیر فاطمه و حسنین علیهم السلام را امیر برای اتمام حجت
بخانه جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چه انتظار میکشی که علی
این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر ایشان ابوبکر گفت کرا بفرستیم عمر گفت قنفذ را بفرستیم که او مرد غلیظ تندی است
و از طلقا و از بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و
گفتند که رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی‌رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی‌رخصت داخل
خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد جمعی را
که بر دور او بودند که هیزم بردارند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانه اهلبیت گذاشتند و حضرت امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین
با سایر اهلبیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات میزنم پس حضرت
فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را بگشا و گرنه خانه را بر شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی‌ترسی
بخانه من میخواهی که در آئی عمر برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد زد یا ابتاه و یا رسول الله پس عمر شمشیر را
بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد و فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر
و عمر در حق اهلبیت تو پس حضرت امیر المومنین بشتاب شد و جست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینیش را شکست
و گردنش را پیچید که آن ظالم را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان فرموده بود دست
برداشت و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری میبود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی که
حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی‌رخصت من داخل خانه من نمیتوانی شد پس عمر فرستاد و لشکر طلبید و خود هم
و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید
که شمشیر را بکشد و بیرون آید دیگری را زنده نگذارد و دید عمر و ابوبکر قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی از در بیرون آمد مرا بکشد بخانه اش

بر یزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه‌اش بزنید پس قنفذ با جماعت اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت
گرفتند و ریسمانی در گلوی مبارک حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را
حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست که بر او بزند حضرت را قسم دادند حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد
نیز و قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود بزنید او را و او را نزد آن دو رکن چون حضرت را بدر خانه بیاوردند حضرت فاطمه
نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دنده‌های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی
که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و بارها آن ملعون می فرمود تا تازیانه بر بازو و پشتش زدند که استخوان شکست و بهمین ضرب شهید
شد و چون از دنیا رفت در بازو و پشتش گره بزرگی از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا نزد ابوبکر آوردند
و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن
سعد و سایر منافقان بکمال مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل
خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابوبکر و عمر با اهل
البیت تو چنین میکنند و من دیده‌ام که ابوبکر و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری
نیست با زنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون حضرت علی را نزدیک ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند اگر شمشیر من در دست من
می بود شما بمن دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را
نمی شکستند من جماعت شما را پراگنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند بیعت را شکستند و چون نظر ابوبکر محیل
بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود جسارت نمودی بر مخالفت رسول خدا و از اهلبیت او
بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست
از تو بر نداریم تا بیعت نکنی فرمود که اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشته خواهید بود
بنده خالص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت و بروایت عیاشی عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول
نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار
شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول
علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مبادا مردم او را یاری کنند مبادرت
کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده‌ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما
اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری هر دو را در ما
جمع نکرده است علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده
و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید که
اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذاریم که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین
کردیم حضرت فرمود که ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول که این پنج

ذکر آنکه آل محمد آل ابراهیم اند

نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند
و عهدی کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر
یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل نفر که
با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد و پیکار میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با حدی
از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیت است
ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد اتینا ال ابرهیم الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا عظیما
یعنی آیا حسد می‌برند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت عطا کردیم
با ایشان ملک پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس
مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی همین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست باز دارم حضرت فرمود که ای
مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخاستم گفتم بحق آن
خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی می‌توانم کرد و دین خود را عزیز می‌توانم کرد هر آینه شمشیر خود را بر میکشم و میزنم
تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او را در امتش و پدر فرزندانش را باین ذلت و خواری میکشید و می آورید
پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رجا پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید
و بعصیان خود را مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و
اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت الهی اند و مانند کوه‌های زمین
موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترم و قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستاره‌های درخشنده هدایت کننده
خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام
متقیان و قائد غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی الناس بمؤمنین از نفس ایشان چنانکه
حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشان اند و خویشان او بعضی اولی در حق اند ببعضی در کتاب خدا پس
ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید
که خدا داده است پس در این وقت عمر برخاست و گفت چه نشسته بر بالای این منبر نشسته و علی با تو در مقام مجادله و محاربه است و در زیر منبر
نشسته است و بر نمیخیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آئی یا امر فرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین بر بالای سر پدر بزرگوار خود
ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را بسینه چسبانید
و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و ایشان ذلیل تر و بیمقدار تر اند که این جرأت توانند کرد پس ام
ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بحق زنان چکار است و گفت او را

از مسجد بیرون کردند پس بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ما ترا و بیان ایشان
می‌شناسیم با آن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید برو بامارت مومنان پس پرسیدید
که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت بلی چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل‌بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود
بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله در شهری که تو امیر باشی من نمی‌مانم عمر گفت که او را زدند و از مدینه
بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب
را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست را بلند کرد بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت
و بروایت عیاشی چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم‌تر و ضعیف‌تری از آنکه این کار را توانی
کرد پس خالد شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخاست و گریبان خالد را گرفت و او را چنان تکان داد که به
پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند ریسمان در گردنش بود و میکشیدند بجانب قبر حضرت
رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شدند
که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس به او گفتند بیعت کن او با کرد عمر و خالد و مغیره
با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سیاه شد
گردن من هم بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر از امیرالمومنین و ما چهار نفر کسی بجبر بیعت نکرد و
و در میان ایشان زبیر از همه بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند نمی‌توانستی
مرا جبر کنی وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی ترا میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کرده اند که بقوت ایشان
حمله میکنی پس عمر بغضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نبرم و او را نشناسم صهاک کنیز حبشیه بود
از جدم عبدالمطلب و او زناکار بود و زنا کرد با جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهم رسید عبدالمطلب
صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان صلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم
تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و سرنگون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود و سنت
کافران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را
از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا که فرمود بر تو و بر صاحبت
ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امامت تو
گردیده است روشن نشد تا آنکه خلافت باو رسید من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم
بنام تو و نسب تو و صفت تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل‌بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من
گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول شنیدم در تفسیر این آیت فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این آیت در شان
تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیراند ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت
امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او

نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول در حق او و اهلبیت او شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که
تو بطبع مقداد ابی پس ایشان ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحب تو بیعت
کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهلبیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از ایشان نیست ابوذر گفت ای عمر آیا ملامت میکنی ما را بمحبت آل محمد و
تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان ببرد و مردم را بر ایشان
مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت
حقی نبود و ایشان و سایر مردم درین امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر دلق زاده است که نان خورده مگس است عمر گفت الحال
که بیعت کردی بس است ازین سخنان بدار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود لیکن خدا
و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحب ترا و آنها را که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او
ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده و چه عذاب برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه
او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود یک سخن میگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر
و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر ازین امت
و آن تابوت در چاهی هست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند امر فرماید آن سنگ را از آن
چاه بردارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی ع فرمود من در حضور شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را
گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و آخرین سه دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر
عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و آن یار ایشان را ششم و پس
ما چهار نفر گواهی دادیم که ما درین واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم درینوقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست
که در حق من شنیده باشید علی ع گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و بعد از آن [illegible] که استغفار کرده باشد عثمان غضبناک شد
و گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک
بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم میگفت که زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که درین وقت
حضرت امیر علیه السلام آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته
خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او
و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هارون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من
بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را
بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گوینده میگوید نمیدانی که اینها بعد از
تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند پس میگویم دور باد رحمت خدا از ایشان و شنیدم از رسول خدا که میگفت

خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریت و قرآن مجید یکیست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المومنین را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده اگر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گیرم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه آن گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش می توانست بیرون برود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و ای خاتون من خداوند ترا رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول شد که نفرین کند پس حضرت امیر سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب که من می بینم پهلوهای مدینه را بحرکت آمده است و اگر او موی خود را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا برآورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المومنین را کشیدند و نزد ابوبکر می آوردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیت را خواند یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا راست و درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای بلیغ بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت بایکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المومنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی با حق است و حق با علی است بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت بایشان از نمک در میان طعام و از سرمه که در چشم کمترید و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید که

سن با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرمودهٔ رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی است با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و امت بعد از من بمنزلهٔ هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی [illegible] باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آئی و چون حضرت رسول بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین را گرفتم و گردیدم بخانه‌های اهل [illegible] و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود [illegible] نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس [illegible] ساکت باشید [illegible] آنچه [illegible] که در سینه‌های این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان را نسبت بخدا و رسول و اهلبیت او [illegible] آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من ایشان تا حجت بر او تمام شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که ابوبکر بر منبر بالا رفت همه بر دور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود [illegible] گفت از خدا بترس ای ابوبکر [illegible] ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید [illegible] که علی ابن ابیطالب امیر شما است بعد از من خلیفهٔ من است در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما [illegible] اهلبیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمرهٔ من و از برای ایشان بهرهٔ کاملی از مرافقت من قرار ده که آن دریابند فوز رستگاری آخرت را خداوندا هر که خلافت من کند در اهلبیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد را بنسب و حسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر بمنزلهٔ شیطانست که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان است در وقتی که به انسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و این است جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بفارسی گفت که کردید و نکردید و ندانستید چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله بر تو وارد شود که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکه پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که او داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و [illegible] کرد او را نزد وفات خود پس گفتهٔ او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلاف کردید و عهد او را شکستید و عقد اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید [illegible] ظاهر شود که شما [illegible] بر هم زدید و در این زودی عمرت باخر خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را باخرت مبر تحقیق که آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین

شک نخواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما هم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت
را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت
بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من علیهم السلام پس طرح کردید گفتهٔ پیغمبر خود را
و آخرت باقی را به دنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را
خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت کرد بسیار و گفت میدانی که بیعت علی در گردن
تو هست و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر سایهٔ علم اسامه که آزاد کردهٔ رسول و امیرالمومنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد با این
خیال بخاطر شما نرسد و بار دیگر شما را در زیر علم سعد بن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوهٔ ذات السلاسل و آن
منافقی بود که در شأن او آن شانئك هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان عمر و شما را چاوش آن لشکر
کرد از چاوشی یکبار ترقی کردی بخلافت و به یقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق را با او تسلیم کن پس بریده
اسلمی برخاست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا امر کرد ما را که علی
را امیرالمومنین بگوییم و سلام کنیم بر او بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشندهٔ قاسطان است از
خدا بترس و حق را بکسی که احق است با او برگردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش و ای گروه انصار و مسلمانان بدانید که
اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه کس که توانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر
می توانند کرد و خیرخواه تر نسبت با است از همه کس پس بگویید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود
و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعد از خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار و در های مسجد را مسدود کرد بغیر از در او و کریمهٔ خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبگاران را انداد و گفت من
شهرستان حکمتم و علی در گاه آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما
محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک از شما ندارد پس چرا از وسیل بدیگری میکنید و حق او را الغارت میبرید بئس
للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را
باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول
کرد گفتند بلی پس گفت من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان
که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر
ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن باز داشت که
که مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای او است ما جمیع را فرستادیم که از آن حضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگویید که
علی ولی مومنان است بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد
و هر که خواهد کافر شود در روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و ثنا گفت ای گروه قریش گواه
باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم او را در این مکان یعنی در مابین قبر و منبر و دست علی ابن ابیطالب را گرفته بود

انکار بیعت خالد بن سعید

وميگفت ايها الناس اين علی امام شما است بعد از من و وصی من است در حيات من و بعد از وفات من و قضا كننده دين منست و وفا كننده بوعده من است و اول كسی است كه با من مصافحه خواهد كرد بر حوض من پس خوشا حال كسی كه متابعت و ياری او كند و وای بر كسی كه تخلف نمايد از او و او را ياری نكند پس برادرش عثمان با او ايستاد و گفت شنيدم از رسول خدا كه اهلبيت من ستاره های زمين اند پس بر ايشان تقدم منمائيد و ايشان را مقدم داريد كه ايشان اند واليان بعد از من پس مردی برخاست و گفت يا رسول الله كدام اند اهل بيت تو گفت علی و طاهران از فرزندان او پس ساكت شو ای ابوبكر اول كسی كه كافر شود با سخن و خيانت منمائيد بخدا و رسول و خيانت منمائيد امانتهای خود را در حال آنكه دانيد حق را پس ابو ايوب برخاست و گفت بترسيد از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بيت پيغمبر خود و رد نمائيد بايشان حق ايشان را كه خدا برای ايشان قرار داده است بتحقيق كه شما شنيده ايد مثل آنچه كه برادران ما شنيده اند كه در مقامات متعدده ميگفت كه اهل بيت من امامان شمايند بعد از من و اشاره بعلی ميكرد و ميگفت اين امير نيكوكاران است و كشنده كافران است هر كه او را واگذارد خدا او را وامی گذارد و هر كه او را ياری ميكند خدا او را ياری ميكند پس توبه كنيد بسوی خدا از ظلم خود بدرستيكه خدا توّاب رحيم است حضرت صادق عليه السلام فرمود كه پس ابوبكر ساكت ماند بر منبر و نتوانست كه جواب بگويد پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نيستم شما اقاله كنيد بيعت مرا و دست از من برداريد پس عمر گفت بزير بيا ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قريش را نمی توانستی گفت چرا خود را در اين مقام باز داشتی والله كه من ميخواهم ترا خلع كنم و خلافت را بسالم مولای حذيفه بدهم پس ابوبكر از منبر بزير آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند و چون روز چهارم شد خالد بن وليد با هزار كس آمد و گفت چه نشسته ايد بخدا سوگند كه بنی هاشم بطمع افتاده اند كه خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار كس آمد و پياپی لشكری آمد تا چهار هزار كس منافق جمع شدند و بيرون آمدند با شمشيرهای برهنه و عمر در پيش ايشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر يكی از شما سخن بگويد مثل آنچه در روز گذشته گفتيد سرش را از بدن جدا ميكنيم پس خالد بن سعيد برخاست و گفت ای پسر صهاك حبشيه بشمشيرهای خود ما را می ترسانيد يا بجمعيت خود ميخواهيد ما را بترسانيد بخدا سوگند كه شمشيرهای ما تيزتر است از شمشيرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بيشتريم زيرا كه حجت خدا در ميان ما است بخدا سوگند كه اگر نه اين بود كه امام ما ما را منع ميكند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آينه شمشير ميكشيديم و جهاد ميكرديم تا عذر خود را ظاهر كنيم پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود بنشين ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دين و ترا جزای نيكو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اكبر الله اكبر شنيدم از رسول خدا و اگر نشنيده باشم گوشهای من كر شوند ميگفت روزی خواهد بود كه برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود كه ناگاه جماعتی از سگان جهنم او را در ميان خواهند گرفت و اراده كشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شك ندارم كه شما آنها هستيد پس عمر برخاست كه برو حمله كند حضرت امير المؤمنين برجست و گريبان آن بدبخت را گرفت و او را بر زمين زد و گفت ای پسر صهاك حبشيه اگر نه نامه باشد كه پيش نوشته شده و عهدی كه از حضرت رسول پيش شده هر آينه بتو می نمودم كه كدام يك از ما ياورش ضعيف تر است و عددش كمتر است پس با اصحاب خود خطاب فرمود ... برگرديد خدا شما را رحمت كند پس بخدا سوگند كه بعد از اين [illegible]

نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هارون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمی آییم و اینکه داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم بحقداران نکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد دید آنکه این بجلی و تلیلی است از آنکه از طرق بسیار شیعه درین قضیه اکثر وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قضیه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المومنین ع امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند بنزد ابو بکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه ع او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود و ایضاً ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول ص میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و لقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه ع در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه ع وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه ع بعد از پدرش شش ماه بود مولف گوید که از جمله غرائب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه ع طوعاً بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضاً ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که موثق است او را توثیق و مدح می کنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود و بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه فاطمه ع شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم در خانه ات را بر ایشان بسوزانم چون عمر بن الخطاب بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه ع گفت عمر چنین گفت و سوگند یاد کرد که این کار را خواهد کرد و شما دیگر باینجا میائید پس ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر دراز گوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی

در روزیکه با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانش بدر خانهٔ ایشان رفتی و خواستی
که ایشان را جمع کنی از برای قتال با اصحاب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق می بود اجابت تو می کردند
و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفری یافتم
که صاحب عزم بودند قتال میکردیم با ابوبکر و ایضاً از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند که بعد از
رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که به معدنش که علی باشد ندادید و در
روایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید و اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندگانی
میکردید و ایضاً از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند
علی و زبیر و داخل خانهٔ فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت
فاطمه فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد و فایده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند
پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من
امری بود فلتة واقع شد بی تأمل و خدا از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت
نداشتم و امری را بر گردن من انداختند که من طاقت آنرا ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای
من بود و این مقوله عذر را خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که
با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست
و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانهٔ فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدا که جانم در دست اوست بیرون می آئید بسوی بیعت یا خانه
را بر شما آتش می سوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر
افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا می آورد ایشان را و جوهری
گفته است که در روایت دیگر آمده است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانهٔ فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند
و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری
روایت کرده است که از عبد الله بن موسی بن حسین (?) پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن حسن از
گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند و گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد غضبناک
بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناک ایم از برای غضب او و ایضاً از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن
عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز
گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از
بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحو که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه
جوهری درین باب از رجال حدیث نقل کرده است همه ثقات اند و ماموننند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نمی توان کرد

و ایضاً روایت کرده است جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت بروید و بروید علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر نزد او فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و می کشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای صیحه و ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با تو سخن نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شده اند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول صلی الله علیه و آله کرد که او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت که رسول خدا هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط شدن فرزند او و ظاهر حال آنست که اگر در حیات می بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت که من به نقیب گفتم که من این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتبرترین مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی دیگر بدر خانهٔ علی علیه السلام و گفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما می سوزانم و ابن حزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت که من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانهٔ فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که در این خانه است و الا می سوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانهٔ فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده که خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب جوهری مبسوطتر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است که بنو هاشم در خانهٔ علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم می شمرد و حضرت امیر

بیعت کند یعنی همیشه با اهلبیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه
فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت این سگ را
بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی ع را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی ع
میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نیز و ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن حضرت گفت من احقم باین امر
از شما و با شما بیعت نمی کنم و شما اولائید باآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز
بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا می ترسید و حق ما را اعتراف کنید چنانچه انصار حق شما را اعتراف کردند
و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو برنمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساخته اید
امروز از برای او سعی میکنی که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی
من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت
براین امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی شو اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر
سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا
بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانه های خود و دفع منمائید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه
مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد
بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود منمائید که از حق دور شوید
پس بشیر بن سعد گفت یا علی ع اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر می شنیدند هیچکس با تو اختلاف نمی کردند و لیکن
ایشان با ابوبکر بیعت کرده اند پس علی ع بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد با حضرت فاطمه تا زمانیکه ایشان بیعت کرد
و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی ع با حضرت فاطمه ع بسوی انصار در شب می رفتند و از ایشان
طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او
بدیگری عدول نمیکردیم علی ع گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمه ع گفت علی ع
آنچه کرد خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه
سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از
بیعت او کرده اند و در خانه علی ع جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید
و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می آئید یا خانه را با هر که در آن هست می سوزانم مردم گفتند فاطمه در این
خانه است گفت هر چند که او باشد می سوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را
جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه ع بر در خانه ایستاد و گفت من قومی را بدکردارتر از شما ندیده ام جنازه رسولخدا
را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است
چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی ع را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا می طلبد حضرت فرمود چه زود

اعتذار شیخین از فاطمه سلام الله علیها

در وجع بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا می طلبد چون این را گفت حضرت
گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را
با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله
آنچه دیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون آن مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای
ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و نزد ابوبکر رسانیدند پس با او گفتند بیعت کن
گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت
بنده خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه
نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلام به نزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند
فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت طلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد
که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام
کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا بخدا سوگند قرابت رسول را دوست تر میدارم از قرابت خود و تو را
آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من هم مرده بودم و بعد از وی نمی ماندم آیا گمان داری که من ترا شناسم و حق ترا ندانم و میراث ترا از
حضرت رسول خدا منع نمودم بلکه شنیدم از رسول خدا که فرمود ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما می ماند صدقه است فاطمه گفت
اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را که شنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه
رضای منست و سخط فاطمه سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که را راضی
کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این از رسول خدا
فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت
شما را خواهم کرد باو ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بحدی که نزدیک بود که هلاک
شود و فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون
آمد ابوبکر و با مردم گفت شما با هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باینحال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت
شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا برپا نمیشود ابوبکر گفت
اگر نه ترس این بود و آنکه می ترسم عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب با بیعت شما نمی خوابیدم بعد از آنچه شنیدم از فاطمه
پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین
و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند
حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری این قوی تر است از آنچه پدر تو
آورده است پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است

که حضرت امیرالمؤمنین بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید که دود از خانه بلند شد و ایضاً بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع
امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را به نهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت میان ایشان سخنی
پس علی بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و
البیهقی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی با ابوبکر بعد از شش ماه و جرأت بهم نرسانید بر او مگر بعد از وفات فاطمه ع و ایضاً ابراهیم
روایت کرده است که قبیلهٔ اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند با بیعت نکنیم زیرا که حضرت رسول ص با بریده گفته
است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که ایشان مرا مخیر کرده‌اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من
با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این امر کردم که بر من ظلم کنند و مردم از دین برنگردند
و ایضاً از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس آن قدر رحم نکردم که بر علی ع کردم در وقتیکه گریبانش را کشیدند و نزد ابوبکر
آوردند ابوبکر با او گفت بیعت کن علی ع گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را برمیدارم پس علی ع سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
گواه باش پس دست ابوبکر گشود و بلند کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید ای طالب حق و یقین بدان که دلیل
عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود
تعریف کرده‌اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است یکی
از آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده‌اند اول آنکه تحقیق این چنین امری ممکن است یا محال و دوم آنکه بعد
امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سوم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجیت
بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعت بسیار کرده‌اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف
بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و اینها که باین امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و
باز خلاف کرده‌اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه اینها که اتفاق بر این رای کرده‌اند بر این رای باقی بمانند تا مردن
یا نه و باز خلاف کرده‌اند در آنکه اجماع بتنهائی حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی
که ذکر کرده‌اند قیاس فقهی است که قیاس کرده‌اند امر دین و دنیا را به نماز و آن بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای ما احادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده‌اند که نماز او بفرموده حضرت رسول نبود بلکه بامر عائشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف
تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از
عروه روایت کرده است که حضرت رسول در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد به نماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند به
نماز ابوبکر یعنی تکبیر او دوم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت
نمیدانند و دلائل بسیار بر ابطال آن اقامت نموده‌اند سوم آنکه بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع
مساوی اصل باشد در آن علت و در این جا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکار جائز میدانند
و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرائط دیگر را شرط میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار
نیست و شجاعت و تدابیر امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست و در آن علم بسیار

و جمله‌ای بسیار از منبر بیعت که هیچیک با ابوبکر و عمر و عثمان نبوده و بهره‌ای مانند خر در گل بماندند و استعانت از حضرت امیرالمؤمنین ع و
سائر صحابه می‌نمودند و آنکه بعضی از منافقین گفتند که حضرت رسول ص او را بجهت دین ما اختیار کرد چرا ما او را از جهت امور دنیای خود اختیار نکنیم
محض کذب و خطا بوده و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده‌اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضاً اگر این دلیل
امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست تقرب بدان نزدند چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسائل فروع حجت است نه در
مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت رسول ص امیرالمؤمنین ع را در غزوهٔ تبوک در مدینه و او را
بعد از آن عزل نکردن هرگاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه در جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قائل بهم عزل نیست و این قوی‌تر است از دلیل ایشان
زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز بحث دوم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان هیچگونه اجماعی نبود
که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقاً با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سائر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که
ما جرا بیعت کردند تا آتش بر خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس ظالمی که تسلط بهم رساند و جمعی از فسقه بطمع
مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفهٔ خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست که بیعت بجهت نصرت و
نمرود و شداد و مسیلمه کذاب با این معنی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیرالمؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد
جواب گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانکه ابن عبدالبر در استیعاب گفته است
در ترجمهٔ ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزیکه رسول خدا ص از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و در روز دیگر در [illegible]
بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طائفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضاً ابن عبدالبر در کتاب مذکور روایت کرده و ابن حجر عسقلانی
در کتاب اصابه گفته است که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند بجهت آنکه اقوام
او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا بیعت یا خروج شو
یا از این شهر بیرون رو و سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت
هر هفته نزد جماعتی می‌بود و روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از میان نخلستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و مصنف روضة الصفا
گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از خلفا کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری
در تاریخ خود روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد و هر یک تیری انداختند و او کشته شد پس
بوهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیرالمؤمنین ع از ایشان تا آخر حیاتش
متواتر است و آنچه حضرت در جواب معاویه نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد بحث سوم آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق
بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها
باطراف و نواحی میفرستادند و ایضاً دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده‌اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت
زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متأخران از آن برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فائده میکند و از جمله
غرائب آنست که اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده‌اند که تمسک باجماع
چنین شنیعی موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته‌اند و گفته‌اند که هرگاه ثابت شد که امامت باختیار و بیعت است پس محتاج نیستیم باجماع جمیع

اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قائم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب متابعت
امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت به همین مثل عقد عمر از برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن
از برای عثمان و شرط نکردند در عقد مثل اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی ایشان را انکار نکرد و بر این امر
اتفاق کردند اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول
اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان
گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب اصحاب
ما مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابو بکر عمر و ابو عبیده را بسوی علی ع رساله لطیفی است که ثقات بسندهای
صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری از جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد
چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در این امری که مرا آزرده کرد و شما را شاد گردانید و آنچه روایت میکنند که با ابو بکر بیعت
کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابو ذر تخلف کردند پس علی روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن
در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابو بکر در زمان
خودش بلکه بعد از فوت او و در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل منصف نظر کن که شیطان چگونه فضلای
ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را به بلای بدتر گرفتار کرده اند بآن میمانند که کسی از بالوعه بگریزد و خود را بکنیفی
بیندازد و هرگاه اجماع تحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج
بود و تولیه که میان ابو بکر و عمر شده بود که ابو بکر او را خلیفه کند و ابو بکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار
عدم بیعت جماعت اجماع متحقق نشود و عدم انکار چون معلوم نیست و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا
سعی همه با ابو بکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابو بکر و بر عدم اکتفای ببیعت احاد متحقق
بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان و اهل بودند و اجماع اهل
بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و صاحب کشاف
با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و
امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف
کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجب از آنکه بعضی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در
تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق به آنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند تمام اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر
باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید بر عمرو طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند و باین
سست دینی ولید عقیده را که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند و اگر بمقتضای قیامت یوم ندعوا کل اناس
بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در دنیا و وبال و شقاوتش با تو اختیار داری بحث چهارم آنکه هر گاه باحادیث سابقه و اقرار مشایخ
علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر در خلافت آنحضرت و مرجع در ایشان

در خلافت ایشان بکردید و ایشان از نسبت بجور و ظلم و ستم میداد لیکن باید قائل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قائل شوند بآنکه آنحضرت در پیغمبری بر باطل بود و عاق امام خود بود و اند و بعضی متعصب از انکار امامت امام بحق میکردند پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرموده که حق با علی است و علی با حق است حق با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته است که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است و هیچ یک از ایشان در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر بهترین این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله [illegible] از مردی از اهل کوفه طلب داشت و نیز در اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود و در روز غدیر رفتم نزد قبر امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را بسازم بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه [illegible] که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند والله که این راه را نگشود و جرأت نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی بن ابیطالب آن مرد گفت [illegible] گفت او ایشان را جرأت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آنمرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و [illegible] معلوم است که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلائل ایشانست بر خلافت خلفای جور با این احادیث که مستند اجماع ایشانست [illegible] امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر با جماعتی و آن خانه ای بود که محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمودند و ایشان را بخشم و غضب آوردند بلکه از روایات مستفیضه [illegible] نقل کردیم معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه زدند و در را بر شکم آن حضرت زدند و او را مجروح کردند و فرزندی ساقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و ایضا از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان که محبوبتر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود که فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی که از عایشه روایت کرده است گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون نزد آن حضرت می آمد آنحضرت برای او برمیخاست و دستش را میبوسید و بجای خود می نشانید و چون حضرت نزد او میرفت برمیخاست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا به علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و ایضا از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده

کرده پیش حضرت رسول خدا نیز از حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] نماز شام خفتن با
آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا
و مادرت را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا
بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیث
موضوعه ایشان نقل کنند تصدیق او بکنید [illegible] روایت کرده است که حسن و حسین [illegible] در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت
خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحابه روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت
خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از
اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب برای من دو پسرم را پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و ایضا
از ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو
دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از بخاری و مسلم نیز این مضمون روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه
روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر من اند خداوندا
من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار ایشان را و ایضا از ترمذی از یعلی بن مره روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی که حسین را دوست دارد و حسین سبطی
است از اسباط و ایضا از ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول گفت حسن و حسین دو سید و بهترین جوانان اهل
بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا و احادیث فضائل
ایشان زیاده از آنست که در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است
و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا
و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این فتنه ها با ایشان کرده اند ملعون اند در دنیا
و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صحابیت و استحقاق امامت داشته باشند و از جمله مصائب هم
مصیبت عظمی و داهیه کبری است که در غصب فدک از ابو بکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجمل آنرا
روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان چند خبر ایراد مینمائیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه همه فرقه
است و مجمل این قصه آنست که چون ابو بکر غصب خلافت امیر المؤمنین نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت دکان
خود را محکم کرد و در طمع کرد که فدک را از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که با
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان
شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیهٔ ایشان منحرف گردند و سبب دیگر طمع
مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی مردم بسبب ایشان مایل گردند و مخالفت باطل ایشان [illegible]

در اول حال در وقتیکه صحیفهٔ ملعونه را مینوشتند این حدیث مفتری نسبت را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمی گذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ به تصرف حضرت رسول درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیرالمؤمنین جاری شد اهل فدک و سائر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند آنها بی جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن این آیت نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذوالقربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و از فرزندان تو باشد تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصبی برا و قرار گرفت فرستاده وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حقتعالی وحی کرد به رسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین نیز آمد و همین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند من برای او نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران انصار نزد او مجتمع بودند گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول آنرا مالک متصرف شده بود ابوبکر گفت فیء همه مسلمانان است اگر اقامت شهود بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهیم والا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در میان مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوای کنم که از من است از که گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدل می آوری میدهیم والا ترا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حقتعالی اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق

شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند بر فاطمه سیدة النساء که فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر گفت بر او
اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت گفت اگر چنین کنی نزد خدا از جملهٔ کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای
آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را
که فدک را بفاطمه داده بود و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث
نمی باشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی
قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر کردند و حضرت
بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد قبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان
غدار که در و دیوار را بگریه در آورد و پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد و اگر روز
دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را برهم میزند در این باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این
کار از که می آید عمر گفت از خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامری عظیم بداریم گفت هر چه خواهید بدارید اگر چه بر قتل علی
ابن ابیطالب باشد گفتند همین میخواهیم خالد گفت چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت وقتی که در مسجد حاضر شود در پهلوی او بایست
و چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقاً زن جعفر طیار بود
از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید [illegible] کنیزک خود را گفت برو بخانهٔ علی و فاطمه و
سلام مرا بایشان برسان و بگو این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی پیغام کرد ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی
لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم و
بگو اگر [illegible] کنیز رفت و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت فرمود که بگو خدا نمیگذارد که اسلام
و بگو خدا نمیگذارد که ارادهٔ ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند کی با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهد کرد پس
حضرت برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد و از برای تقیه نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد شمشیر حمایل کرده در پهلوی
ایستاد چون ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را نیک میدانست پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای
خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم [illegible] پس حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن
امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که تو چنین میکردی گفت بلی والله اگر پیش از سلام نهی نمیکرد ترا میکشتم پس حضرت او را
گرفت و بلند کرد و بر زمین زد [illegible] پس مردم جمع شدند و اصحاب قسم دادند آنحضرت را [illegible] پس گریبان عمر را
چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما [illegible] و داخل خانهٔ خود شد
و بروایت دیگر در نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد [illegible] آنحضرت خالد را
بانگشت سبابه و میانه گرفت و فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود که جان بسپارد [illegible] کرد و دست و پای زد
و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر و عمر گفتند این مشورت شوم [illegible] شکر کن [illegible]

نزدیک بود که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی میکرد باو که او از ترس بر میگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس میان پیشانی نورانی آنحضرت را
بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر المؤمنین با بوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار
در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را
صاف گردانیده ام که با شامی و تو میخواهی که تشنه باشی چنانچه همیشه بودی گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر ترا
نمیدانی این علی بن ابیطالب است که بزرگان قریش آتش فتنه ها و سلسله ها را برانداخته است من تدبیر او را ارام میکنم تو از تهدیدات او بترس و اکنون ابوبکر
گفت ای عمر ترا بخدا قسم میدهم که دست از این افسانه ها برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ خود را میکشد بی آنکه
دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد و دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا
میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سوم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینه ها در دل دارند اگر اینها نبود الحال خلافت باو برگشته بود آیا فراموش کردی
روز احد را که ما همه گریختیم و او تنها شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فرزند خطاب را چه خبر که با او متعرض باشد
متعرض او مشو مؤلف گوید اگرچه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین اخفا کنند و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده
اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب خالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایت شیعه و در این باب چنانچه
ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر او را بقتل علی ابوجعفر گفت که جمعی
از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سوال کرد از آنچه ابوحنیفه
میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه
گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت ترا نیست که این سوال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب
ابوالخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگویی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل
بن شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبدالله
و جمعی دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است که از سفیان ابن حی پرسیدند که چه میگویید در این که ابوبکر کرد همه گفتند که بدی
بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند که قصوری ندارد اگر [illegible] صلاح است که متفرق نشوند مردم [illegible] را بکشد چون علی مردم را
ابوبکر منع نمود از امر قتل او بمؤد و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل روایت نکرده اند اما اصل تهدید ابوبکر با خالد که چون سلام
دهد فلان کار را بکن پشیمان شدن پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را که گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن
پیش از سلام کرده اند و بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابویوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود
ابویوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است سبحان الله که علی اگر راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و صحابش
همه شهادت میدهند که رسول خدا فرمود که علی از اهل جنت است پس چرا بر این بیشتر در روی زمین کسی باشد که با این حال
امر بقتل او کند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این همین مذهب شیعه است که ابوبکر بیجهت بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل
بن شاذان بود و از وجوه بسیار که آن اشقیا با هم عهد کرده بودند که آن حضرت را بکشند علم قطعی بهم میرسد

[illegible] کسی اراده قتل ایشان بگوارد نمی نماید تا علیت باعث مخالفت و وحشت باشد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده از جمله خطبهٔ مشهوره حضرت فاطمهؑ صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن سیده داده و از غیر آن محتاج نمیگردد و نحو و ملاحظه زیاده بر این ترسیده خالی صحت و تحقیق آنها شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیرالمؤمنین بعثمان بن حنیف نوشته و در آن چند فصل است فصل اول در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دهان اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان ایشان جمیع آنچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است و ابن ابوبکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند مصنفات او و غیر مصنفات او را پس بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیرالمؤمنینؑ و از امام محمد باقرؑ و از عبدالله بن حسنؑ و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید ابن طاوس بسند از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمی تواند کرد و خطبه بسیار طولانی است و ترتیب بعضی جزو است این رساله گنجایش همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمائیم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمهؑ و این خبر بحضرت فاطمهؑ رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتگاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش می پیچید از حیا و رفتارش از رفتار حضرت رسالتؐ هیچ کم و فرق نداشت تا داخل مسجد شد بر ابوبکر آمد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه از ایشان بلند شد پس لحظه صبر نمود که صداها فرو نشست پس شروع کرد بخطبه و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود فرستاد بر حضرت رسالت پناهی و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت که داشت در آخرت برای او و پسندید از تعب دنیا و راحت بخشید او را و محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین وحی او و برگزیده اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شمائید بندگان خدا اهل امر و نهی خدا و حاملان دین و وحی او و آنچه بر شما خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و عهدی در میان شما هست که قرآن حجت است و بقیه پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضائل قرآن را با بلیغ وجوه ذکر کرده علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی نموده است بدرستی که میترسند از خدا از بندگانش علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم از روی جور نمیکنم پس این آیت را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم

یعنی به تحقیق که رسولی مبعوث شده بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او در غوایت شما حریص بود بر هدایت شما به مؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد آورید پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عم من است نه مردان شما و چه نیکوکار بزرگواریست که من نسبتها را باو دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر گردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر در میان قبائل ایشان گذاشت و پشتهای ایشان را درهم شکست و سرهای سرکرده‌های ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظهٔ نیکو و جمعیت‌های ایشان را پریشان ساخت و شجاعان ایشان را گریزان گردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت و بطالت رخ نمود و اهل دین بمسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین بر روی زمین از بیم زبان لال گشتند و اراذل اهل نفاق هلاک شدند و عقده‌های کفر و شقاق گشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس شما را طمع استیلا داشت و باندک ترحم بر شما تکبر میگذاشت و هلاک و استیصال شما را آسان‌تر از آب خوردن و آتش بودن می‌پنداشت آب متعفن ممزوج به بول و سرگین شتر را میخوردید و پوست بز را و برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر می‌بردید و می‌ترسیدید که دشمنان از دور بر شما درآیند و بربایند شما را پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها به برکت محمد مصطفی نجات داد و بعد از آنکه آزارها کشیدید و بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا گردیدید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان عرب و گرگان درندهٔ عرب و سرکشان اهل کتاب شدید هر بار که آتش حرب را افروختند حق تعالی آتش ایشان را به آب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و او از جنگ منصرف نمی‌شد تا فرق جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود درید و آتش فتنهٔ ایشان را بآب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید و خود را به تعب می‌افکند در اعلای دین حقتعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از جد نمیشد و بهیچ حال سید اولیای خدا بود و دامن زده بود در اطاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را بمشقت می‌افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از بلاهای منتظر بلاها و آفتها بودید و توقع اخبار بد میشنیدید و چون جنگی روی میداد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت به دشمن داده میگریختید پس چون حقتعالی از برای پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود و دار آخرت اختیار کرد و او را بآرامگاه برگزیدگان خود برد ظاهر شد در سینه‌های شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامهٔ دین و بسخن آمدند گمراهان که از ترس شمشیر زبان بسته بودند و پیدا شدند گمنامی چند که از همه کس ذلیل‌تر بودند و شتر اهل بطلان به صدا درآمد و بجولان آمد در عرصه‌های شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید که همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و گفت برخیزید پس یکبار برخاستید شما را به غضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک شدید پس شتر دیگری را داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را بخانهٔ خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودید و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چگونه بشما دست دهد شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیداست و اوامر و نواهی آن لایح و هویداست آیا پشت انداختید سر خود و یا رغبت به غیر قرآن دارید یا حکمی بغیر قرآن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید

پس گمان کردید که هر که غیر اسلام دینی را پیش گیرد قبول کرده نمیشود از او و در آخرت از زیانکارانست پس اندکی صبر کردید که فتنه بحالت خود را
بدو مهار کردید بدان گاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه ها و پیدا کردن عیبها و بر صدا نمودن ندای شیطان گمراه کننده و میان شما بلند شد اجابت
کردید و انوار دین جلی را فرونشاندید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و بپرده و بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته
میخواهید که بلباس بیداری نور شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینه های رسول خدا را از اهل بیت او تدارک
کنید و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره ندیده باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید که ما
از پدر خود میراث نمی بریم پس آیت را خواند که مضمونش این است آیا حکم جاهلیت را طلب می کنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن
از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان می کنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه
مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خدا است آنکه تو از پدر خود میراث ببری
و من از پدر خود میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا بسته آیا عمداً ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود
می اندازید زیرا که خدا میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفته رب هب لی من لدنک
ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانه ها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای تمیز حق
مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهره و میراثی از پدر نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است
خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث
نمی برم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه علیها السلام دید که از آن منافقان نتیجه ای بر نیامد
خطاب کرد با بو بکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سوال کنند
پس نیکو حکم کننده است خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیان کار خواهید شد و نیست فائده پشیمانی در آنجا
و هر چیزی را قرارگاهی هست بعد ازین خواهید دانست که کیست آنکه می آید عذابی رسوا کننده و خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب مقیم پس
خطاب بانصار نموده فرمود که ای گروه شجاعان و بازوان ملت و یاوران اسلام این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل
است که در ستمی که بر من میرود مینمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند خوش زود
راضی ببدعتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنیم دارید و قوت بر یاری من
در شما هست اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره ها بسبب آن تیره گردید
و حرمتها ضایع شد و ازین عظیم تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی
که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین خود بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی
خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قبیله آیا باید میراث پدر را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار
داشته باشید و کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال
آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبائل عرب مقاتله ها کردید و در رنجها و تعبها

کلام جناب سیده در طلب میراث

۱۲۴

شنیده برادر که میگویند اطاعت میکنیم و قبول داریم امر ما پس چنین شنیدیم تا آنکه حق تعالی برگزیدت برای پیغمبر ما اسلام را پیش آمده و خیرات
ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان این
آیت را ... است که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که شکستند عهد خود را و از دین گشتند و عزم کردند که رسول را بیرون کنند و ایشان
در اول ابتدا کردند به قتال با شما آیا می ترسید از ایشان پس خدا اولی است با آنکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون می بینم که این منافقان
... میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت ... دور کرده اید و از شدت ...
... دیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است
از عالمیان میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن جوش دلها و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را
بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب و در جزا خلاصی نبینید و بدانید آنچه
میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار نمود شما را از عذاب شدید
پس بکنید آنچه خواهید ما نیز میکنیم آنچه حق است منتظر باشید ما انتظار میکشیم و ببینید که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا
پدر تو نسبت بمومنان شفیق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر تست نه زنان
دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی
و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول اید و نیکان و برگزیدگانید و راهنمایان ما بسوی خیر و سعادت و جنت
و توئی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی از حق خود
ترا منع نمیکند و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و هر آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم
از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری و نیست میراث ما گروه انبیا مگر کتاب و حکمت
و علم و پیغمبری ... است ... ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسپان و اسلحه
شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو دریغ
نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خودی انکار فضل ترا کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در املاک
من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر ترا نمیتوانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا
نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآنی مینمود آیا با مکر ... میکنید افترا بر پدر من بسته اید و این حیله بعد از وفات او شبیه است
بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان را در قرآن
ذکر کرده است و قسمت مواریث و بیان ... کرده است در کتاب خود ... بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس
صبر میکنم ... از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی
راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب
ترا این مسلمانان میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای
خود نگرفتم و ایشان گواهند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل

پس بحیرت میروید و از کجا گردانیده شده اید چشم پوشیده آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما
راه حق را از دلهای شما پوشانیده است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و به بدترین امور راه نمائی نموده اید
و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بارش را گران و عاقبتش را وخیم خواهید یافت در وقتیکه پرده ها برداشته
شود و عذابها که در کمین غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت
زیان کار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت برگردید و شعری چند از روی درد خواند
که مضمون آنها این است بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی نمیبود و ما بی تو گشتیم بی باران سر و برگ همه
پژمرده از سموم جفای کاران کجائی که حال ما باشی و دل ما بنگری از غافلان نخراشی اهل بیت هر پیغمبری را نزد امت قربی و منزلتی بود و غیر از
ما ظاهر کردند مردانی چند کینه های سینه های خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی زود ترش کردند بر ما گروهی و سبک
شمردند حق ما را چون تو از ایشان غایب شدی و زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که با تو روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب
پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در می یافت
چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم به بلائی چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بودند از عجم و نه از عرب
پس حضرت فاطمه بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمومنین انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی
مصلحت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته بعد از آنکه شجاعان
دهر را بر خاک هلاک افگندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم و معیشت فرزندانم را از من
میگیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها را پوشیده اند
نه دافعی دارم نه مانعی نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزیکه دست از سطوت
خود برداشتی گرگان میدرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این ذلت و خواری مرده بودم وای بر من در
هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدرم است و مخاصمه من بسوی پروردگار من است
خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیرالمومنین فرمود ویل و عذاب بر تو نیست
بر دشمنان تست صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین
خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدورم بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو را
خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست مامون است و آنچه حقتعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند
پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود بس است خدا مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید که در این
مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکن است که در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه با حضرت
امیرالمومنین با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوئیم که این معارضه محمول بر مصلحتی است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت
امیرالمومنین ترک خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات به حضرت رسول
شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتیکه بسوی قوم خود برگشت

وایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر وریش هارون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیری
ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادر
مرا دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر
شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد در دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد به دو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص
آنحضرت نبود که از ایشان مسترد نکند و بایشان بگذارد بلکه ائمه علیهم السلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مصالحه
در این امر موجب تضییع حقوق آنها میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید و دوم آنکه غرض
آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و به تسویلات
ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت بر شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه
اشعار باین فرمود که با آنکه میدانستم که شما یاری من نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعت حضرت امیرالمؤمنین با آن منافقان
در باب خلافت و در بیعت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم
و از بدو تا انجام اعمال بود تا حجت بر عالمیان تمام شود وجه سوم در بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباریکه در این واقعه بآنها وارد شده است به چند وجه اول آنکه
از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین ایشان را منافق و ظالم و غاصب و عاصی میدانسته‌اند و در این واقعه و آنها
نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانستند و یکی از این دو فرقه می‌باید محق باشد با آنکه مخالفان در صحاح خود
روایت کرده‌اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا
روایت کرده‌اند که هر که بقدر یک شبری از اطاعت سلطان بیرون رود بمرگ جاهلیت می‌میرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد
بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت
پس هر که بامامت ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود که سیده نساء عالمیان که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر
و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نشده است دوم در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است
که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است از آنچه خدا بر او برگردانیده است از انفال
پس ابوبکر گفت رسول خدا گفته است ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا
رفت و بعد از رسول خدا تا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود
از خیبر و فدک و از صدقه رسول خدا در مدینه ابوبکر قبول نکرد و عمر نیز چنین کرد اما صدقه مدینه را به علی و عباس داد و خیبر و فدک را
نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری نیز بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر
فدک را از فاطمه گرفت و او را جواب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری
نخواهم کرد و فاطمه گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت والله از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد
وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح
ایشان مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین و بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند و ... ابوبکر باطل و

در اخذ فدک ... در روایت حدیث ... یا امیرالمؤمنین ...
نبودن از حق عاصی ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیرالمؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدید
تر میباشد از آنچه در پیچ انفس و غیر آن نسبت بآنجناب کرده حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است
که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است بهر سخنی این آرزوها
چرا در عهد رسول خدا نبود این ... که گواهش دم او بود و او ملازم هر فتنه است ...
کند استعانت میجوید بضعیفان یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود اگر بخواهم
میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود گذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما ...
دست و زبان نگاه داشتم تا کسی مستحق آن نشود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که این
بنقیب ... خواندم و گفتم که ابوبکر این کنایه را از که داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است مرادش علی بن ابی طالب است
من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان ابا او داشت گفت بلی پادشاه بود هرچه میخواست میگفت ... میبینی که انصار از
جا برآمدند ترسید که ایشان اعانت امیرالمؤمنین بکنند به تهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری
بود در جاهلیت و بزناکاری مثل میزدند ... گوید ای طالب حق در این جمله تامل کن و انصاف بده که کسیکه نسبت به ...
اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضائل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده
نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره برده و هم آنکه ... حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت
آنحضرت متضمن قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود که
فاطمه پاره تن منست پس هرکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که او را بیازارد مرا آزار داده است چنانچه گذشت و این دلیل
عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از وی صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم خواهد بود و رضای او در آن
معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن او از روی ظلم و ستم ایذای رسول است و
خوشحال کردن او در ... مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا
اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و این کلام جهت تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و
باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضا ... پاره تن آنحضرت بودن مبالغه خواهد بود زیرا که دیگری
در این امر با او شریک است و ایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت
اگر متابعت کنید آنها را گمراه نخواهید شد و در مشکوة و غیر آن بالیقین روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که مثل اهل بیت من
مثل کشتی نوح است که هرکه در آن سوار شد نجات یافت و هرکه تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از
صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت آنحضرت اند پس اگر متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان
سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان حق باشد و از جمیع گناهان قولا و فعلا معصوم بوده باشند و
مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ... بوده باشد ... البیت ... میراث پیغمبر

کذب و افترا بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است و میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد از میراث علم و پیغمبریست جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصاً آنکه در آیه قراین هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که موالی فسق و فساد ایشان است از جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود بوجوهی که مذکور شد و همچنین مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان نیز بعض این را ذکر کرده اند دوم آنکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است درین باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هرگاه خدا به پیغمبری طعمه دهد آن از کسی است که قائم بامر خلافت میشود بعد از او و دیگر آنکه از قراین معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعت در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافی است و این قوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیرالمؤمنین بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سوم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر به علی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا گفت ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گنهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرام پس مرا دروغگو و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود و با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که درین رساله گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق نکند و هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیده نساء عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده باشد و مع ذلک باین قدر مبالغه و تظلم درین باب بکند و بجمیع مهاجر و انصار بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد ایشان بکند و نسبت ظلم و جور با و بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او و اعوانش را نفرین کنند و اگر امیرالمؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است که تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه که منازعت با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام

الهی خصوصاً نسبت باهل بیت خود و میراث خود و پاره تن خود و تنها پسر این بی‌بهره از قطعیات است بلکه باید که شیوع و اشتهار یابد و
پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف عادت و سنت بین الناس باشد
بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری انبیا
انبیا بوده‌اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصاً امری
چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور
نشده و بغیر ابوبکر تنها تنهائی یا با دو سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در بین امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی
نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را
بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده
و بی تدبیر افترا کرده و فکر در عاقبتش نکرده‌اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست
که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته‌اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول
استدلال کرده‌اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر بتنهائی باین حدیث عمل کردند آنها روایت
کرده‌اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند ششم از جمله امور یکه ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرده در حق حضرت فاطمه و
اهل بیت آن بود که منع کرد حق ذوالقربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند
که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش فدک و حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابوبکر
باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا
حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنائم سهم ذی القربی را اقرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده‌ام اما
نمیدانم که تمام این سهم از شما است فاطمه گفت آیا مال تو و اقربای تو است گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در
مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی کرده است
بگو من تصدیق میکنم و همه را باهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیت
نازل شد گفت بشارت باد شما را ای آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت معنی این آیت نمی‌فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که
شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین
سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر منع کردند و همه را
با ایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق منقول است که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرده و ابا کرد ابوبکر از آنکه
نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا ایشان فاسقانند
و احادیث از طرق اهل بیت در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه
فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و هرگاه حق تعالی ذی القربی و یتیم و مسکین شمرده باشد اگر

ابوبکر کرده مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است ششم از جمله طعنهائی که بر ابوبکر کرده اند
درین و اقعه آنست که زوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجره های خود بی اتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض
آن حکمی است که در باب فدک میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجره ها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول
منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرده و ثانی محتاج به ثبوت بود و از ایشان گواهی طلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد
که او درین امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید درین مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس
مدرسه غربی بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم
کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و دعوای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را
ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیشتر این خود را [illegible] و حکم بصدق آن کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته اگر چه
این کلام را بسبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن درین مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد
و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن هفتم آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت
کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری
بود که بی تدبیر و مشوره و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس کسی که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک
شعوری و انصافی داشته باشد میداند که این سخن صریح است [illegible] گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست
گفته است پس ابوبکر [illegible] دور است از اهلیت خلافت که منصوص [illegible] مسلمین است تا چه رسد که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است
پس قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکر که
او داشت جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که بنیان
خلافت او بر هم نخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از او خلافت با امیرالمؤمنین برسد این سخن را
گفت که این راه را ببندد و تدبیر شورای ششم [illegible] جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید
که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه خود
گفت شنیده ام که قائلی از شما میگفته است اگر امیرالمؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور نشود با آنکه
بیعت ابوبکر فلته بوده و تمام شده و آن چنین بود ولیکن خدا شر آن را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیرالمؤمنین او را باعث گردید
تا این بر زبانش جاری شد که طعنش متعلق بآنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن هشتم آنست که چون خلافت غصب
بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه حضرت رسول مالک
بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست
نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سبب آن بود که مالک از حضرت رسول سؤال
کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان [illegible] فرمود که این [illegible] است و اشاره کرد بسوی علی ابن ابیطالب چون
حضرت از دنیا رفت مالک [illegible]
[illegible]

برده و حال آنکه رسول خدا علی را وصی خود گردانیده و امر کرده بولایت او ابو بکر گفت او را از مسجد بیرون کنید قنفذ ظالم و خالد او را بیرون کردند پس ابو بکر
خالد را فرستاد و گفت نشنیدی چه گفت در میان ما ایمن نیستیم از آنکه در کار ما رخنه بنیاد کند که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را
کشت و در همان شب با زوجه اش زنا کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان
اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت کردند و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه
بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید
ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را
بستند نزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند شما ایشان را امان دادید خالد التفاتی
بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرده در میان
لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر
باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابو بکر برگشت و قصه را باو نقل کرد و عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار
گفت با ابو بکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مدینه شد با هیئت اهل حرب تیرها بر عمامه اش زده
کرده بود عمر پیش رفت و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت که ای دشمن خدا و ای دشمن خود مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده
والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابو بکر نیز در حکم خطای او با عمر شریک است چون خالد نزد
ابو بکر رفت و عذرهای ناموجه گفت ابو بکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی
از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابو بکر
رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد و ابو بکر گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر چنانچه
سنیان روایت کرده اند گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است و عمر سوگند یاد کرد که
اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک میکشم و حصه که از غنائم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرده ضبط کرد تا وقتیکه خود خلیفه
شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان پیش مردم باقیمانده بود همه را گرفت و بهمراه صاحبان ایشان از
وارثان ایشان مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از عهده کشتن او ترسان بود همیشه از او گریزان بود پیش عمر آمد و گفت
بعوض کشتن مالک مرحوم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید
پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه رسول کرده نمیکنم و در
روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابو بکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور
حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو
اینها امت تو اند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه محبت اهل بیت ترا
در سینه خود داشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از
ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند

[illegible] ایشان ... است که حضرت رسول ... شهادتین بزبان اظهار ایشان ... است ... خود ... کرده اند
نکته دیگر آنست ... مالک ... نیست شوهر من بگو ... دیده که در هنگام ولادت من ...
در ... حضرت امیرالمؤمنین ... حاضر شد و فرمود من خبر دهم چون مادرت را وضع حمل تو نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان گردان
بعد از آن اگر خواهی آگاه باش و اگر خواهی بر او چون متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و باور نبود گفتی که
چرا اهلاک من از پی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون با ورثت این سخنان را شنید فرمود
اشیای او را بر پاره مسی نقش کرده در آن ... نمودند و در وقتیکه ترا اسیر میکردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه
آنرا بر دست بر بازوی خود بستی بعد از آن ... دیگران آن لوح را گشودند همان عبارت که حضرت فرموده بود منقوش دیدند
پس حضرت او را گرفت و بجانب اسماء بنت عمیس ... آمد و او را با حضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از
اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف کتاب روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را
آوردند که بکشند زنش ام تمیم دختر منهال که مقبولترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت او مرا
کشته نه چیز دیگر ... است و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه ... این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار
مخالف و موالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر درین واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بی گناه
و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این جمع کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند
آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند
و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول فرموده که هرکس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با ابوبکر نمیدهیم
بلکه بعضی میدهیم یا خود بفقرا میدهیم و طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق
کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعت نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بغدر و مکری که مذکور شد
با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه با اصل دین قائل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردت بر ایشان
کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و بر اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید
کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی بفرستد که از ایشان سؤال کند علت بغی ایشانرا اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده
ازالهٔ آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام
کنند ایشانرا که با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت
بغیر از اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر فرض عصیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص
سید انبیا و غصب حق امیرالمؤمنین و سیده نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و
بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیرالمؤمنین مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت
طیبین سید المرسلین شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال آنکه بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و
رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت شان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون [illegible]

نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و تحسین
بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورت است عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در هنگام گفتگو خالد با مالک نام حضرت
رسول را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت چه صاحب ما است صاحب تو نیست باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را
کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید
یا ابوبکر نزد وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای دفع
حدود شبهه کافیست بر تقدیریکه مالک کشته شده باشد سایر قبیله او که گناه نداشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند
و بعدیت ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان حکم ایشان داشته باشند بچه تقصیر شنیدند که همه را اسیر کنند و بندگی کردند تا بعد از آن
و نکاح با زنان و دختران ایشان مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسید و هم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع همه ایشان
مرتد و مستحق قتل و اسر و غارت نبودند پس چرا ابوبکر این جماعت کثیر از مسلمین را بکشتن و اسیر کردن و بندگی مبتلا کرد و باعث این تباهی بسیار
و هتک حرمت اهل اسلام و سبب جور چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرده و اگر این جماعت
همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان
که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق
و کافر خواهد بود و بنابر این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم می آید و خلافتش باطل میشود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت سه
باطل شود باجماع مرکب سوم آنکه ابوبکر چندین حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن
مالک کرد اقامت ننمود و دیگر آنکه سایر مقتولین اخون شان باطل کرد و قصاص و دیت شان را معطل نمود و در این کارها عمر هم با او شریک است
و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده
بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاریکه عمر در این باب نمود از راه دینداری نبود بلکه برای آن بود
که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تأکید در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از
جمله غرائب آنست که ملا علی قوشجی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عدتش منقضی شده بود و این زهی افترائیست که هیچ
کس بغیر او نگفته و در هیچ تاریخ مذکور نیست و اگر چنین بوده بایست که در وقتی که عمر او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر را بگوید طعن پنجم آنست
که در اخبار سقیفه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر بکرات اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب
و سمعانی در فضائل ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
یعنی دست از خلافت و بیعت من وا بدارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و حضرت امیر در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت
کرده اند فرموده که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای
دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر براه راست بروم متابعت کنید و اگر کج بروم مرا
براه راست بدارید بدرستیکه مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک ببینید از من اجتناب
کنید تا تأثیر نکنم در مویها و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل

میداننست و امامت مفضول قبیح ست و ایضاً اتفاقی است که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بود و اگر به تحریر و ضبط خود حیثیت نسبت کردن پس فاسق بود و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً اقاله امام جائز است یا جائز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جائز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جائز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها هم بدتر بود و پس قبیح در یکی ازین دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد و میداند از شواهد احوال آن مکار محیل در یقینش که اینها همه محض مکر و حیله و سیاست بود تا بکید بکیر بود تا مردم را در دین باطل محکم ترکنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است برین طعن ششم آنست که جاهل بود با اکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل ست بر چندین طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت است چنانچه از روایات سوره نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که از و پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خدا ست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از ان بریست کلاله ماسوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم هم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرده و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول تعجب با و ایشان که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود جمعی که پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بهم زدند هرگاه برای خود گوئید در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه باهم موافق است هر چه را میدانید بگوئید و هر چه را نمیدانید از کسی که میداند بپرسید که دوای نادانستن پرسیدنست اینها همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از انکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بوده و برای او بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته و برای او کرد از برای رعایت ابوبکر وقت مردن از ان برگردد و ایضاً روایت کرده اند که وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در انست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیوی بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند و در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی [illegible] هزار حدیث روایت کرده است و هم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است هر خری میداند و او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان

بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سوم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی
گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانان است چهارم آنکه زنی میراث خود از فرزند زاده خود خواست گفت در
کلام خدا و رسول او برای تو نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا جده را سدس داد و بعد از آن حکم کرد پنجم آنکه
فجاءة سلمی که اطاعت او نکرد با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین با واز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه
نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو عجیب بود و در این خبرها و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوی اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند
که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا که در روایات او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد
جمعی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و در روایت نهی از تعذیب بنار نیز در عامه از روایت صحیحه است و در صحیح بخاری از ابوهریره
و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن ششم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و یافت که در ایام
خلافت خود تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست خواست و بال شنایع اعمال عمر را نیز بآن ضم کند و
ایضا خواست وفا کند بآن عهدیکه با عمر کرده بود و بدیهی است که بغیر عمر کسی مانع دعوی حق امیرالمؤمنین نمیتواند شد عزم کرد که بعد از
خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت بیهوشی عثمان را طلبید گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهد
که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش آمد گفت
بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من درین غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عمر عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا
ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بمردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس
و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و درین تعیین خلیفه
چندین خطا کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد چه آنکه باعتقاد ایشان خلیفه
تعیین نکرد و تاسی بحضرت رسول بنص قرآن واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی در میان امت بود و باحادیث متواتره
او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت فلست بخیرکم و علی فیکم سوم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه نا حق تعیین
چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل قتال بیباکی بکند بایست او منع کند و زجر کند که چرا چنین کردی نه آنکه او را تحسین کند و جزای خیر
از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و بعد از نزول وحی سخن میگفت این جاهلان
بیباک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این منافق
نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند هر عاقل از این اطوار متناقضه و اقوال ایشان
می یابد که همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه ملعونه و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بوده و اقوال و افعالی که عامه نقل
کرده اند که درین حال از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب
دوم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیان است بدانکه مطاعن او مثل البان منبع فتن و معدن
این زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و در جمیع مطاعن با ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر
شعبه از فتنه های آن بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی درین رساله ایراد می نمایم طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و شبهات

واین طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده‌اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام
بهم رسید و باعث آن عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و
اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند و کسی انکار آن نکرده‌اند و بخاری
با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک میان همه آنست که
ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه انقدر گریست که آب دیده‌اش سنگریزه‌ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات
بر گونه‌هایش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دوات
یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت
رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری بر او
غالب شده است و نزد ما کتاب خدا است بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و
صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را بعضی گفتند که گفته گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع
بسیار شد حضرت رسول فرمود برخیزید از نزد من بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در آن بود
که حائل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث
را بهمین نحو و زیاده از صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و شنیع
تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل در کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود و لیکن باید
امری جملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد
بجمیع مصالح امت و بعموم مسائل دین مستظهر و دانا باشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و معنی برای ایشان
بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرموده که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم
و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت دانست که آنها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت
خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر چون بعینه رای آن فتنه و منافی آن نمیدید بود که او
با منافقان دیگر در این باب کرده بود و این شبهه را در میان انداخت که مرض آن حضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن جماعت
در حیات آنحضرت انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت میکنند و حجت نیست که اگر در این اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن منافق خواهد
گفت هذیان گفت و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون
مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعت شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان
راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین را باین سبب نهی از مقاتله ایشان با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است
که وصیت و عهدی که مناسب آن وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان آنحضرت
بودند چون تواند بود که احوال ایشانرا مهمل بگذارد و وصی برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد
چنانچه صحیح ترمذی و نسائی و ابو داود از رسول خدا روایت کرده‌اند که گاه هست که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا بکند چون در وقت

مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش برای ایشان واجب میشود و در صحیح صحاح خود روایت کرده اند که آدمی نباید که یک شب یا دو شب بخوابد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مشهور آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود و من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سوال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب خشم او از چه جهت است گفتم تو هم سبب آن را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم سبب همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواسته است که با او برسد خواستن پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آن را خواست مگر هر چه پیغمبر خدا میخواست میشد رسول خدا خواسته است که عم او ابو طالب مسلمان شود و چون خدا نخواسته است نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود او را برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه اسلام برانگیخته شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و ساکت شد و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند میخورد و مرا تکلیف کرد یکی را برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آئی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکرد گفت مرادم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از امر خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده هم براین میگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود و گاهی بحجت مینمود که با او شبهه داشت میخواست میل از حق بسوی باطل بربایند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام بحق خانه کعبه که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش از اطراف زمین بر او خروج خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من دانستم که او چه در خاطر دارد و ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا کلام و روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین خلافت حضرت امیرالمؤمنین را میخواست و میفرمود و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بود و معلوم شد که او نعوذ بالله از خدا و رسول خدا اعلم میدانسته است بصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مریدان اهل بیت را انکار امامت شود او حساب کرده اند بشومی تدبیرات آن منافق بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیرالمؤمنین برگردد و که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داد مردم را که در عرض بیست و پنج سال با آنکه در مساوات کرده بود اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کردند و بهر چه مصلحت بود امرا را آن بکنند و دست از حکم خدا برداشتند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع یک نحو سلوک کند در وقت بیعت طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تمکین کرده بود و تمهید کرده که اگر حق با امیرالمؤمنین برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد

و از غلط تر سید خدا و رسول خود خون شهید اتمام بر کردن او است چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از ین مقاله کفر و نفاق و ضلال او بچندین جهت لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول خدا داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش خلافی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه در خواب و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است دوم آنکه سخن او باین نحو اداکردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائی است بلکه دلیل کفر و نفاق است زیرا که این هرزه بیان میگوید یا وا گذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده و لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلند تر از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده آنچه خواهد بگوید سوم آنکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و فرموده و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشانرا اختیاری در کارهای خود و در هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست با آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آنوقت که خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین عداوت و مشاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر آیت یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق برا و ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان که اطاعت رسول است او را بگذاریم با خود و او را داخل جهنم گردانیم و بد جائی است جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرده و غضب آورده بلکه با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید و اعراض فرموده ایشانرا راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی

و در شأن ایشان فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا
و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده و ثانیاً آنکه در این
او که حسبنا کتاب الله گفت چندین خطا کرده اول آنکه جهل حضرت رسالت را بخطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا
بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط
احکام از آن کرده اند یا نصد آیت است اقل یا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمی شود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال
و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام آنها شده و بعضی گفته اند که محکم ترین آیات کریمه آیت وضوست و قریب به بیست اختلاف
در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماوّل و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا
از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضاً اگر کافی باشد چرا در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر
و دیگر را اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجله ها و در پس پرده ها سوم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول
کتاب را مقرون باهل بیت خود نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین که پیغمبر فرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب بتنهائی و لهذا امیرالمؤمنین فرمود منم کتاب الله ناطق و قطب محیی الدین شیرازی
که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بی راهنمائی نتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله
و سنت رسول الله در میان است بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را به اطبا حاجت نباید کرد چه
این سخن خطا است برای آنکه نه هر کس را فهم کتب طب هست و استنباط از آن نمیتوان کرد و مراجعت باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی
اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
نه سطور و مرقوم چنانکه امیرالمؤمنین فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت اینجا کلام قطب شافعی بود که حق تعالی بر زبانش جاری
کرده است و اقبح رد بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در سقیفه
که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و تدفین و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادران چند منافق دیگر در سقیفه بنی ساعده متوجه غصب
خلافت شدند و مردمان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف
کافی بود فتنه نبایست شد و چونست که وقتی که حضرت رسول میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون تعیین خلیفه
ناحق میکنند مصالح امت است و ضرور است و ایضاً وقتیکه ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام عمر
را بگوید غش کرد و بیشعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت بعد از آنکه بشعور آمد او را تحسین کرد و چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه
هذیان از جهات شتی به او اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از
احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود
و این اول معارضه نبود که در اسلام شکستگی میپیوست و در مواطن متعدده معارضات میکرد و در اراضی بلکه کفر آنحضرت بود چنانکه بخاری
و مسلم و ابن ابی الحدید و سائر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود
پس نفرستند و هر که از مشرکان نزد مسلمانان بیاید بایشان پس دهند عمر در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم

و آنها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا به آن امر کرده است میکنم و خدا مرا
ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود و عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من گفتم که امسال
خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و نزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت
آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را طلبید چون آمد حضرت فرمود این
است آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک در پیغمبری
او نکردم مگر در روز حدیبیه این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دل تنگ بود از حکم آنحضرت و حقتعالی
میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس بحق پروردگارت قسم که
ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعتی که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی از آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند
انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مومن نبوده به آنکه شک در گفتار آنحضرت کرده و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر
میشود که حضرت از او دل تنگ شده بود و او را شک کننده میدانسته والقصه خاطر خطیر آنجناب از او رنجانیده بود که در خاطر داشت
و در صدد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و
از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت
روزی من پی حضرت رسول رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این نعلها
ببر هر که را بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد به لا اله الا الله و در دل خود یقین آن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت
ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با آنها
فرستاده است که هر که را ببینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم
بخدمت حضرت و میگریستم و گریستم و عمر از پی من آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم
حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابوهریره داده که آن بشارت را بدهد
فرمود بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد برین خواهند کرد بگذار مردم را که اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار که اعمال خیر
بکنند مولف گوید اگر چه از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح
ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی حیائی و بی ادبی عمر میکند که رد قول حضرت رسول کرد و آن عین کفر است و ابوهریره بیگناه
را زده خفت رسانید و این حدیث اگر درست باشد حضرت برای مصلحتی در انوقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت کتمان
معارضه بی حیائی آن منافق باشد و دیگر آنکه بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد نزد
رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را باو شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد
که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال
آنکه ترا نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا
مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة اگر میدانستم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد

بازهم گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیهٔ نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر رسول کردم
و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول
از برای تألیف قلب پسر عبد الله بجنازهٔ او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این
سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را برسان
بآتش جهنم حضرت فرمود که آن منافق مصلحت آنحضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله را بشکند
و بر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی در این مقدمه بظهور آمد و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی سزاوار نیست که جایش را [illegible] را غضب
بگیرد و بکشد و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که اخف آنها بر عالمیان [illegible] موجب خروج از اسلام است و ایضا
انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در چند موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر حرکت
حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده و در فلان موضع است حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را
فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب
کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من بآنحضرت و ایمانی که دارم ثابتم ولیکن عیال من در مکه بودند و کسی از [illegible] نبود که حمایت ایشان کند خواستم
نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم
او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه میخواهید بکنید من بهشت را برای شما واجب گردانیدم
این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد [illegible]
فرموده باشد و گفته باشد که بگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده کردن گردن زدن و فعل حضرت رسول [illegible]
صریح با آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل [illegible]
کرده اند از ابو سعید خدری که گفت که ابوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم و مردی خوش هیئت با خشوع دیدم که نماز
میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش ابوبکر رفت چون او را بآن حالت دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر فرمود برو و او را بکش عمر
رفت چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و برگشت پس حضرت رسول فرمود که این
مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجر ایشان نمیگذرد و از دین بیرون میروند چنانچه تیر از نشانه بدر میرود و بعد از آن بر نمیگردند پس بکشید
ایشان را [illegible] ابن حجر گفته است که سند این حدیث جید است و رجال آن معتبرند و در روایت ابن ابی [illegible] چنین است که بعد از آن
حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین
بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را با زیاده حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت
کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را بسیار بعبادت حضرت شناخت و با ابوبکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت
کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که کشتن ابوبکر او را مخالفت
صریحی بود با امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد
در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود هم [illegible] بود و مخالفت عمر از او سوای تر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر او را به نماز

فتنه باشد تا روز قیامت چنانکه بعد از وفات و ظلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این جیش اسامه باعتبار نفاق باطنی ابوبکر و عمر صادر شده و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت ایشان بوده و از برای نفاق طبیعی از ایشان ظاهر شده چنانکه گفته اند یک خطا و خطا شد خطاها بسیار خطا شد طعن دوم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم شد ابوبکر حاضر نبود و عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده ای این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان نیز خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس البلاغه روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود به آیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و میفرمود که علی ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و میفرمود که یا علی بعد از من منافقان خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده است و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که وفات و قلم طلبید اشعار باین فرموده و ایضا از کجا برای او معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از نسبت کسیان با بکر و غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر با حضرت امیر بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این سخن را در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سوم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه نساء را با آنکه حضرت رسول هردو را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه حل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند در این است که آیا نسخ شده یا حکمش باقیست و اهل بیت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شده این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب بحضرت از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده و از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن پس این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد تا متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه میخواست بهرچه میخواست و بدرستیکه قرآن بمنازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح این زنان را محکم کنید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که اگر نه آن بود که عمر بن الخطاب نهی کرد از متعه زنان هر آینه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیرش این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آنرا نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا و متعه کردیم و فرمان از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است

اجل مسمی ۱۲

وحکمت باقیست و فقهای عامه خلاف کرده اند در این است که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه و آیهٔ فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول متوجه حج وداع شد هدی با خود همراه برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آنجا بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختصهٔ آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر خواهد فرمود بحج تمتع هدی با خود نمی آوردم پس کسی که هدی با خود نیاورده است باید که عدول به نیت عمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را بانگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود که داخل شد عمره در حج تا روز قیامت پس همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیهٔ عمرهٔ تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود من ترک نمی کنم سنت حضرت رسول را برای گفتهٔ احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طائفهٔ از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از آن نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و این مضامین در روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بالای منبر رفت و آواز بلند کرد که متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة یعنی دو متعه بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعهٔ زنان دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور داشته باشد میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آن آیه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و کسی که حکم نکرد بانچه خدا فرستاده است حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از وی پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرده از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بوده من روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بود و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جمله دوستان منافقین و از دشمنان حضرت امیر المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت میکرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنین باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمهٔ امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبر ها سب علی میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت

[illegible] آنکه گفته است حضرت امیر بر منبر اقرار کرده و مردم را از آن منع نموده و چنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که ظاهر و جلی است
[illegible] است و شبهه نیست [illegible] معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آن در اینجا ذکر
[illegible] والی بصره کرده بود [illegible] بود که او را ام جمیل می‌گفتند از قبیله بنی هلال مغیره پنهان بخانه
او می‌رفت و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند چنانچه طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر
بود و میان شارع در میان فاصله بود و هر یک از ایشان در غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفه‌ها دریچه‌ها بسوی یکدیگر مفتوح می‌شد
[illegible] ابوبکره در غرفه خود نشسته بود و با جمعی صحبت می‌داشت ناگاه بادی وزید و در غرفه را گشود ابوبکره خواست که [illegible]
مغیره را دید که باد آن را نیز مفتوح نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره با جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند
گفت گواه باشید گفتند این کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما پای چند را دیدیم اما روی او را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده
حرکات می‌نمودند تا فارغ شد چون [illegible] شناختند که ام جمیل است و در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خود نماز جماعت بکند
ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را به عمر نوشتند و مغیره نیز در این باب [illegible] چند به عمر نوشت چون نوشته‌ها به عمر رسید ابوموسی اشعری را امیر
المؤمنین نموده والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان به مدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین [illegible]
روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای
ام جمیل گفت بلی والله گویا می‌بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیفی و دقیقی کرده ابوبکره گفت [illegible] که خدا خوار کند
ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه‌دان دیده که داخل می‌کرد و بیرون می‌کشید قبول نمی‌کنم گفت بلی [illegible]
[illegible] رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر گفت ای مغیره ربع تو رفت بعضی گفته‌اند که عمر این گفت پس نافع را طلبید و پرسید گفت گواهی
میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه‌دان فایده ندارد پس نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم [illegible]
نشست پس تأثر عظیمی بر عمر ظاهر شد و علی با عمر گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سوم بود و او هم چنین شهادت داد پس
علی با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] نزد مهاجران [illegible] که ایشان در این باب شفاعت کنند [illegible] حضرت رسول [illegible]
پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و سایر
صحابه از انصار حاضر شدند چون زیاد [illegible] گفت من مردی را می‌بینم که هرگز خدا نخواهد که بر زبان او مردی از مهاجران را رسوا کند [illegible]
شهادت اتمام [illegible] چون نزدیک رسید دید که جوانی [illegible] حرکت [illegible] بخاطر [illegible]
[illegible] میان عرب [illegible] گفت چه گواهی نزد توست [illegible]
[illegible] عبدالکریم [illegible] گفت که چون ابوعثمان نقل [illegible]
[illegible] منافق [illegible] مغیره زنا ثابت [illegible]
[illegible] تعطیل حد [illegible]
ایشان [illegible] شهادت [illegible] نوشته بودند [illegible] ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده‌اند که

زیاد گفت چون مغیره را که با ام جمیل بر روی هم افتاده بود و تعجیل می‌کرد دیدم و میان ایشان نهانی بود جنبش نفس تندی می‌شنیدم
و ابوالفرج گفته است که چون زیاد گفت آنچه گفت و از شهادت دادن او عمر بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند گفت
گواهی می‌دهم که مغیره زنا کرد و عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت امیر او را منع کرد و فرمود که اگر او را حد می‌زنی من مغیره را سنگسار می‌کنم
و از اینجا معلوم می‌شود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده‌اند این سخن را و ابوالفرج گفته
است که عمر ابوبکره را امر به توبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه می‌دهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده‌ام که گواه نشوم میان دو کس تا در دنیا باشم
و گفته است که چون آن گواه چهارم [illegible] نزد مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد و عمر گفت ساکت شو خدا [illegible] دیگر نفس تو را
خوار کند [illegible] ابوالفرج گفته است که عمر بعد از این به حج رفت ام جمیل و مغیره هر دو به حج آمده بودند عمر به مغیره گفت
دانستی آیا تجاهل می‌کنی بر من به خدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی‌بینم مگر آنکه می‌ترسم که از آسمان
مرا سنگ باران کنند به سبب تو و حضرت امیرالمؤمنین [illegible] اگر به مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هرگاه تامل کنند در این اخبار شکی
نمی‌ماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیرالمؤمنین و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر از برای حمایت مغیره تعطیل حد الهی رجم او و اقامت
حد بر جمعی مظلوم بی‌گناه کرد. طعن نهم آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده‌اند که روزی عمر در خطبه خود
گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس آنچه زیاده گرفته است [illegible] در بیت‌المال مسلمانان خواهم گذاشت
پس زنی برخاست و گفت خدا این را به ما داده است که این کار را بکنی [illegible] که اگر قنطاری بدهید یکی از زنان خود را داده باشید از ایشان چیزی پس مگیرید
گفت همه مردم داناتر و فقیه‌ترند از عمر حتی زنان پرده‌نشین در خانه‌ها و به روایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمی‌کنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت
و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و به روایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را به ما عطا کرده و تو از ما منع می‌کنی پس عمر با خود خطاب
کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت از این روایات نهایت جهل او به کتاب و سنت ظاهر می‌شود و چنین کسی که به اعتراف خود
زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصاً وقتی که عالم به جمیع علوم در میان امت باشد. طعن دهم از مطاعن او
[illegible] صریح است در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده‌اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده‌اند و آن انکار
حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده‌اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است و همه از شقیق
روایت کرده‌اند که گفت من نشسته بودم با عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری پس ابوموسی گفت که اگر مردی جنب شود و نیابد
آب تا یک ماه تیمم نخواهد کرد و نماز کند پس چه می‌کنید با این آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس عبدالله گفت اگر رخصت دهند ایشان را در این نزدیک است که چون آب
بر ایشان سرد باشد به خاک تیمم خواهند کرد من گفتم از برای همین کراهت دارید تیمم را گفت بلی ابوموسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار
را که به عمر گفت که رسول خدا مرا به حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم و در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه می‌غلطد چون به خدمت حضرت آمدم
این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دست‌ها و روی خود را مسح کرد [illegible] گفت مگر ندیدی
که عمر قانع نشد به قول عمار و در روایت دیگر این مضمون را روایت کرده‌اند [illegible] گفت من نزد ابن
مسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت اگر کسی جنب شود [illegible] ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد [illegible]
[illegible]

عبد الرحمن ابن ابزی روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری همراه بودیم و جنب شدیم اما تو نماز نکردی و من بخاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود که کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و دو دستها را مسح کرد و بر روی خود مالید عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و در روایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم چکنیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو میان شتران بودیم و جنب شدیم و من بخاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر میخواهی انشاء الله این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بآنچه گفته خود وامیگذاریم مولف گوید این احادیث از صحاح سته نقل شده و ایشان انکار صحت آنها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سائل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اعتنا بقول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود باینکه حکم تیمم را بر فاقد آب و جنب گردیده و متذکر آیه [illegible] بر بقول او و روایت تصریح بآن نموده و خلاف فرموده است حضرت رسول و بیان کیفیت آن کردن جاهل بود و نسیان [illegible] فرموده خدا و رسول [illegible] شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بنابر آنکه این حکم مستلزم مفسده [illegible] و نسبت جهل [illegible] تقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیح تر ظاهر نخواهد بود اگر چه از وی غریب نبود و از او بعید نبود چنانکه حی علی خیر العمل را [illegible] انداخت و منع دو متعه نمود و سایر امور یکه از او متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم باشد و بآیه [illegible] مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امری [illegible] که تعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام مردم احتیاج بآن بسیار واقع شود و او نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت [illegible] امامت [illegible] مسلمانان داشته باشد و از غرائب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون سید انست که او معارضه [illegible] امامت نمود [illegible] امیر خواهد گشت قبول نکرد و عذر [illegible] گفت آن بود که کسی نداند چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست [illegible] چنین حکمی که میان آن و طلاق [illegible] فرق بسیار است [illegible] امامت نگردیده اند با آنکه [illegible] متذکر شد [illegible] انکار باید نمود که [illegible] قبول عمار [illegible] بسیار صحابه کنند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کنند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه [illegible] نسبت بآن [illegible] انکار [illegible] خلفا [illegible] باید [illegible] باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد بلکه عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم [illegible] در [illegible] چنانچه [illegible] تعلق نیست ایشان قدرت بر انکار [illegible] باشد و امر خلافت و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن [illegible] و [illegible] حکم [illegible] میکرد و سایر صحابه [illegible] میکردند [illegible] چنانکه حکم کرد [illegible] انکار کنند [illegible] گفت [illegible] حکم [illegible] شکایت [illegible] خود برگشت [illegible] روایت کرده است که در ایام خلافت عمر [illegible] را آوردند عمر از او سوال کرد و او اعتراف کرد [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] التفات کرد و از وقعه سوال نمود چون مطلع شد [illegible] گرفتم او را [illegible] حضرت فرمود که شاید او را [illegible]

کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب علیه السلام بزایند اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضات و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب خبر و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد

طعن ششم بدعتهائی است که او در دین کرد و بدعتهای او بسیار است و ما در اینجا بر قلیلی اکتفا می‌نمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون عمر آمد در شب ماه رمضان و دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه قدر نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده های من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و در روایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح در آنها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا حجره از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت بخانه رفت و دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت در خواب رفته آواز بلند کردند بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته این امر را بجا میکنید تا آنکه می‌ترسم که بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانه های خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نمازها آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده اند که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن گفت که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله را بجماعت نمیکرده اند یا اگر میکرده اند منع نموده اند که بجماعت واقع شود پس این بدعت منصوص است و در شریعت مقرر کردن بجماعت مستحب گردانیدن و سنت موکده قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا است و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه بهم رسیده و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از امرهای تازه بهم رسیده زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه بعضی از علمای ایشان برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از احادیث صریح مستفاد میشود که هر امر را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعت است و حرام است و هر فعلی که بعنوان عبادت آورند که از دلیل شرعی عام یا خاص مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی که اصلش از شارع منقول شده باشد ... بقصد سنت کنند

یا سنت را بدعت و واجب بعمل آورند یا وصف خاصی در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقتی
مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر و حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و بر پنج قسم منقسم گرداند
شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن نموده
و گفته است و لا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی با عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی
دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من
یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانه ها از درها شوید تو از دیوار
بالا آمدی و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانه ها شوید پس سلام کنید تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد
گفت بلی والله دیگر اینکار را انجام نمیدهم گفت برو عفو کردم از تو سوم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت
رسول و ابوبکر و عمر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت سه طلاق حساب میکرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است
از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرأت بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش همه
چیز را احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد
چهارم آنست که از ائمه اهل بیت بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در
جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام ابراهیم را برگردانید بجائی که در زمان حضرت
ابراهیم در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت و پرسید که کسی هست که بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت کجا بوده است
منافقی دیگر گفت من اندازه آنرا بریسمان گرفته ام و نگاهداشته ام عمر از او طلبید مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت
بود گذاشت و تا حال در همان موضع است و حضرت صاحب الامر بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است الحال
جای مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بوده کبوتر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره به تحویل مقام نموده و گفته
است که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که
سیوطی گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه ای که شیعه تقی اسوزانید که بیعت نکردند
و او اول کسی بود که عسس را در شب گردانید اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیش از شمشیر
حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و مسجد رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود
و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این اقبح تر چه چیز تصور میباشد که سنت
آنحضرت را عمداً برطرف کند بجهت آنکه سنت جاهلیت را احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر شنیده بود که موالی انصار از عجم خواهند بود و با عجم
عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که پیشتر از عرب عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش دختر بعرب ندهند
و حرمت عجم نبستند نسبت بعرب بلکه قرشی عجم نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داده و حال آنکه رسول خدا اقرار نمود مسلمانان را که
با یکدیگر اند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم دهد مگر عجمی که در میان عرب متولد
شده باشد و این مضادت صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه میراث خوالی عصبه را قرار داده و آن

مخالفت کتاب الله و سنت [illegible]

جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است و لفظ [illegible] آنست که سبب اموال و غنائم در زمان حضرت رسول و در زمان ابوبکر بالسویه

قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زد و در حیات حضرت رسول [illegible] زیاده داد و به عائشه سالی دوازده هزار درهم میداد و به سائر زوجات را

ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و به انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سائر مردم را به تفاوت میداد و بخاری و مسلم و

دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر

بمن رسید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد در قسمت بالسویه تغییر [illegible]

است که خون ایشان را ظلم کرد و اکثر فتنه های بعد از خلافت حضرت امیر [illegible] بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر [illegible] سنت حضرت رسول را در میان

ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت با آن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنه های دیگر بر آن متفرع گردید اگر جائز بود تفضیل

در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین با وجود آن فتنه های عظیم [illegible] که آن قدر [illegible] از ارکان خلافتش [illegible]

دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی ابوبکر قسمت بالسویه کرد چنانچه حضرت امیر المؤمنین کرد و کسی انکار [illegible]

چنانچه انکار بر امیر المؤمنین کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بود به زمان حضرت رسول و [illegible] عمل کسی را اعتراض [illegible]

شد بنا بر [illegible] تفضیل [illegible] مردم با آن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر طول کشید [illegible]

و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که [illegible] شدند بعادت آن [illegible] قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد [illegible]

[illegible] چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین رسید [illegible]

بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند [illegible] ایشان [illegible]

ایشان از تفضیل [illegible] گمراه کردند [illegible]

[illegible] مؤلف گوید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن ابی الحدید [illegible]

چون ابوبکر و عمر [illegible] خلافت [illegible]

کرده بود [illegible] خلافت بر ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ... خواه ... آنها دو دین
سخن کرد پس گفت چه مانع است ما را که خلافت را بخلافت کردی در میان قریش ... تو ... شد در قرابت حضرت رسالت صلعم
[illegible] ... گفتند بگو اگر بگویم که دوست دارم که ... گفت ... اگر راضی باشی ... اگر راضی
[illegible] ... است که اگر خلافت ... در میان ... ابو بکر ... ایشان که اگر خلیفه شوی ... شیطان
باشی امام مردم که خواهد بود ... صفات باشی ... اما تو ... که رسول صلعم ... از تو ... از دنیا رفت بسبب
... گفتند که شیخ با ابو عثمان ... گفته است آن ... نازل شد ... حضور جماعت
[illegible] ... مرد ... ایشان ... بعد از این ... آیه نازل شد ... کما کان
[illegible] ... از ازواج ... ابدا ... جایز نیست که رسول صلعم ... زنان او را بعد از او نکاح کنید
و ... که خلافت ... اگر ... نباشد ... آن ... ببیان ... خلافت و اما تو ای
عبد الرحمن ... قوم خود ... و ... عثمان ... از تو اگر تو خلیفه شوی ... ایشان
خود ... مردم ... بیت المال را با ایشان ... قریش ... امام کنند و تو قوم خود را بر مردم ... ایشان ... مسلمانان
... بعد از ان ... علی کرد و گفت اگر ... برای ... بود ... الله اگر ایمان ...
با ایمان ... بعد از ان آنحضرت ... عمر گفت ... من ... اگر ...
... گفت ... نجات ... کنید ... ابو بکر
گفتند ... است که ... گفت ... زندگی و مردگی ... بعد ... گفت ... خلافت
... دیگر گفت ... بعد از ان عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده بودی ...
... ایشان ... بعد از ان عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار را ... با این شش نفر ... خانه
... شمشیر ... در خانه بایستید ... از سه روز مهلت بدهید تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را ... کار ...
نمایند اگر ... کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزنید اگر ... کس اتفاق نمایند و ... کس مخالفت ... گردن ... اگر ... کس اتفاق
کنند که عبد الرحمن ... در میان ایشان ... قبول ... و اگر ... کس ... مخالفت ... گردن ایشان را بزنید اگر سه روز بگذرد و اتفاق ...
... گردن همه ... مسلمانان ... پنجاه کس با شمشیر ... ایستادند و حضرت
امیر المؤمنین ... مخالفت ... مناقب ... کردند و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند
اگر خلافت ... است ... خواهد ... بسبب خلافت ... راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود
... علی و عثمان ... گفت من حصه خود را ... زبیر چون عم زاده امیر المؤمنین بود
برای ... قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از ان چون سعد بن ابی وقاص ... گفت من حصه خود را به ابن عم خود عبد الرحمن
دادم چون ... بعد از ان عبد الرحمن گفت من ... از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان ... علی گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت
رسول خدا ... ابو بکر و عمر ... کتاب خدا و سنت رسول و ... بعد از ان ... بعثمان گفت

عثمان گفت باین شرط قبول کردم بار دیگر بعلی رو کرد و عثمان بآن شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی بغیر شرط کتاب و سنت قبول نمیکند
دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی فرمود که والله که تو باو بیعت نکردی مگر باینکه امید داری که بعد از او بتو برگردد خدا
میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عداوت بهم رسید که هیچ یک با دیگری
سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام تطویل
سخن گذشته اند و بر هر عاقل مخفی نیست و نخواهد بود که اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و اعوان ایشان
اول آنکه گفت لبس است عمر آنچه کرد در حیات و ممات متحمل این کار نمیشوم و اگر این کار را حق میدانست موافق امر آنحضرت سالت نبی
طاعت ایشان بود چرا در ممات از آن احتراز نمود که اعتراف میکرد و اختلال آن میکرد بخت و بار شر از دوش خود
ایشان بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول مستحق شد و حق را از صاحب حق گرفت اول آنکه برای ابوبکر بعد از آن بجهت
دوم آنکه اول گفت که رسول خدا از این شش نفر راضی بود و این جمعه لایق خلافت اند و بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که باعث فساد و شقاوت
است و اکثر آنها اگر کفر نباشد شک معصیت هست پس با این عیب چون تجویز خلافت ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و این
از جاها نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود این مطلب باطل را میگوئی که از تو بروز کرده و دنیا
رفت و بنیان تفضیل یکدیگر ابدا آماده است میکرد و کلمه این سخنها با او میگوئیم که این سوم آنکه عیب که در امیر المؤمنین علی مزاح را از جمله صفات
و اخلاق حسنه انبیا و اولیا است و حق تعالی رسول خود را بآن مدح کرده و خلاف آن را مذمت کرده است فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا
غلیظ القلب لانفضوا من حولک و امر اوامر اوامر خدا و منزلت امری بوده باشد که منافی با معنی و قار و انقیاد حکم شرعی بود عیب باشد بر همه عالم ظاهر است که
آنحضرت بخلاف این صفات موصوف بود و در شأن او و اولیای کامل فرمان شد و قانع بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بر شیعه مخفی نیست
نماند که می شنیدند بعد از آن شان میگویند از زبیر و بابن سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت بحق تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که
آنحضرت ملاطفت بود و با ما امر نیکو میکرد که این ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که ابن عباس گفت که اگر صاحب ما علی خلافت
نشود مگر رسم نحوی که او را داد و از زیاده بر دعابه از ابی لاانباری روایت کرده است که علی آمد به مسجد و عمر نشسته بود و جماعتی بود چون
علی را مقام را نسبت تکبر میداد و عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام بر پا نمیشد و او اقضا و اعلم است
و دوست سوابق اسلام و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنی گفت بعلت خلافت او کراهت است که او جوان است
و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا اید چرا قوم شما خلافت
بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانیم ما هرگز بغیر نیکی چیزی از برای ایشان نخواستیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما نبوت و خلافت
جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت بر کرد ابوبکر بود و او چنین نبود و لیکن او کرد
آنچه شما بهتر از آن نبود اگر رأی ابوبکر بود در حق من البته از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر
میکنند بسوی شما مانند نظر گاو میکنند بقصاب و ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی عمر با عبد الله بن عباس
گفت که سید انی چه امر مانع شد قوم را از آنکه خلافت را بشما دهند گفت نه گفت لیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند که
جمع شود از برای شما نبوت و خلافت یکبار پس قوم رای خود را اختیار کردند پس از برای خود تدبیر کردند و توفیق یافتند

[illegible] ابن عباس گفت [illegible] جواب این سخن [illegible] ابن عباس [illegible] آنچه گفتی که قریش از برای خود

اختیار کردند [illegible] ایشان [illegible] اختیار [illegible] برای ایشان [illegible]

[illegible] اختیار کرده [illegible] قریش از برای خود اختیار کرده [illegible] اختیار کرده [illegible] حق است [illegible]

[illegible] ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم

[illegible] و اما آنچه گفتی که اگر چنین شد

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] ابن عباس گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] اینها نباشد [illegible]

کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا [illegible] آنحضرت [illegible] سوره برات [illegible] غزوه تبوک [illegible] خلافت

میکنم چند سال پیش از این بحکم بود و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن [illegible] بود و عذر دیگر که بجز ایشان [illegible] در گاه [illegible]

از اینجا باشد و مرتبه رسالت رسول خدا باشد چرا باید پس معلوم شد که این خطا اشتمال است بر خطاهای بسیار چه با هم آنکه خود روایت کرده اند در

[illegible] که ائمه میباید از قریش باشند و نصارا بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده میبود من خلافت را [illegible]

نمیکردم و حال آنکه سالم از قریش نبود و این مناقض صریح است با خلافت [illegible] با اتفاق [illegible] پس [illegible] ابن [illegible]

میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند با او گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی [illegible] گفت اگر ابوعبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال

میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که

میگفت سالم [illegible] نسبت بخدا [illegible] و سید مرتضی [illegible] روایت کرده است که [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] رسول خدا [illegible] ایشان [illegible] اگر [illegible] سالم یا

ابوعبیده خلافت را با و میگذاشتم و [illegible] قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعن در آن نکرده است و اما [illegible]

از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشان باشند و کافر ایشان

تابع کافر ایشان اند و ایضا [illegible] از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری

از [illegible] روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را [illegible] مادام که دین را

برپا دارند و [illegible] عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم اند [illegible] قاضی القضاة [illegible]

این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی ذکر کرد و [illegible] شهادت [illegible] حقیقت آن [illegible]

که در [illegible] حکم باستحقاق سالم از برای خلافت [illegible] گفته خود کرده و مخالفت نصوص قطعیه [illegible] خلافت سالم [illegible] کرده

بود با آنکه مجهول است [illegible] امامت [illegible] باشد [illegible]

خلافت [illegible] باشد و اگر [illegible] در باب سالم [illegible] حدیث [illegible]

تا امامت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آیات [illegible] و نصوص متواتره [illegible]

ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم [illegible] امامت [illegible]

[illegible] فضائل [illegible]

[illegible] شوری [illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر شوری کند میان شش نفر قرار دهد زیرا که از بنای شوری است که هر یک از اینها از خلافت بهره یابند و قوم ایشان نیز این طمع داشته باشند
و اگر هر یک کسی از خلیفه بیگانه و بنا نکه ابوبکر بر او ابتدا از نهایت بصیرت تمام کرده انگیختن این تهمت را با آنکه از طرف آنها جهت معویه و عمرو بن العاص با خلافت زیرا که او معویه
عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه دیده او و ایشان را نسبت با امیر المومنین بسیار نسبت این ایشان و او برای آنکه اگر روزی خلافت با خصم
بر گردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون این خبر را شنیدند اخبار این معنی گفت ای اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر اتفاق نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما
عمرو عاص و معویه چون این سخن با ایشان رسید و طمع خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است
که جعفر بن سلیمان حاجب المجاب بود و عاقل و ظریف و ادیب بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نداشت پرسیدم از او سوال کردم از احوال علی و عثمان گفت این
عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد الشمس بعد از سخن بسیار بعنوان گفت سبب عمده اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد
و نص بر یک شخص نکرد و بر نفس یک یک ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطر اهل ایشان گذر بود و چون حشم
بر این قضیه بود و منتظر این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان واقع شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نیست که خلافت بعد
از عثمان با و خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و طلحه سماحت و جود هم داشت و با عمر در حیات
ابوبکر نیز در خلافت منازعت کرده بود و پیوسته این سبب را بر تقصیر عثمان شتر می کرد و مردم را بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهر ها را از او منحرف کرده
و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد در خلافت از برای عثمان چون عثمان کشته شد خلافت کمتر از امید علی بود و بلکه طمع ایشان در وی بیشتر بود زیرا که علی را
ضایع کرده بودند و ابوبکر و عمر او را از نظر مردم انداخته بودند و او را فراموش کرده بودند از خاطر ها و آن جماعتی که خصائص و فضائل و بزرگیهای او را
در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر ایشان مرده بودند و جماعتی دیگر بهم رسیده بودند که او را شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضائل
او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول خداست و زوج دختر اوست و جاهلیت سایر مناقب و فضائل را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق
افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که
اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اوایل ایام عثمان آن دو لطف بسیار میکردند با ایشان و عطا و فضل بسیار میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه
بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را
می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر شجاعان عرب بر او بیعت میکردند خلافت او در علی قرار میدادند با آنحضرت
نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بیرون رفت و بعلی خلافت رسید بیعت را شکستند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل بر پا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهید بود
از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معویه را این جرأت نبود و هرگز این ایام را نمی انداخت که علی فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر بهشت و
ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین
گمراه شدن معویه و فساد دین قوی ظاهر شد و ایام خوارج بهم رسید و فتنه عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبد الله دعوی کرد که چون عثمان
بقتل رسید خلافت از برای پدر او و مروان بن الحکم نیز دیگر این گواه از پیغمبر که سلسله این امور بیکدیگر پیوسته است و
همه از پیغمبر اصل است و هر شاخی از شاخها پیوسته است و همه بآن اصل منتهی میشود و پیوسته شوری بود و عمر در این فتنه و ضلالت غرض بود
کیفیت بیعت را بیان کرد و آنچه ایشان گفتند و نقض کردند و اهل سواد و علم بهم بود و بهم رسید و بادهای تند دشمنان ایشان که بجبر اظهار
ایمان کرده بودند حاکم و والی کرد بر علی و بعد از علی بر دیگران و استیلای ایشان بر دین و دنیا از هر طرف جاری شد و بیش از این آنچه بیان شد از جانب من قبیل جایی

بکنند واما این جماعت دیگر از قریش بسیار ترسیدند که منتشر شوند در شهرها و فساد و فتنه برپا کنند پس گفت که اهل بیت ایشان خلاف نمایند و باشد که فساد کنند و هرکه بیعت و خلافت از ایشان [illegible]
چگونه ترسید و در وقتی که شش نفر را در امر خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد کنند این معلوم شد که جمیع فتنه‌های اهل اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای
ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما غضب الله و اللاعنین لعنت سیم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق در اعتبار ثابتند و بتحقیق متفق علیهما
از اجلاء اهل بیت و بزرگترین اهل یقین و ملازم حق و یار آن بودند محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین بودند و عباس عم حضرت رسالت را در شوری داخل نکرد
جمعی که بافواه خویش منسوب بهمه آن عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار در حق این کار کرد چهارم آنکه در تضعیف قدر کسی که امر حق را با او و او متعلق
بر بود و بسی شهادت چهار معصوم را که اهل بیت عصمت حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیقت ایشان داده اند بر تهمت [illegible] در باب
امامت و ریاست تمام امت و جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرت بسوی هیچ کس نمود که همه اشراک ایشان امر کرد و تهمت بر نفس عمل [illegible] شد پنجم آنکه اگر
بحسب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین را داخل شوری کرد با تقسیم آنرا بر وجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بفعل خود ظاهر شود که دلیل واضح است
بر کفر او و نهایت ظهور دارد که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت با عداوت با امیرالمؤمنین باعتبار آنکه او ابوبکر [illegible] حضرت باو داخل است
و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان میگرفت و همچنین سعد که [illegible] جانب عبدالرحمن و عثمان را میگرفت
و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر را [illegible] گاهی با ایشان گاهی با ایشان بود و اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر بخدمت آنحضرت
اقامت مینمود و کسی نبود [illegible] با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند عبدالرحمن [illegible] و تهمت میکرد [illegible] صورت
خلافت با آنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت
امیرالمؤمنین و عباس از مجلس عمر برخاستند [illegible] شوری گذشتند من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که این مرد [illegible] خلافت را از دست
ما بدر برد عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که گفت در جانبی باشید که عبدالرحمن در آن جانب است و عبدالرحمن [illegible] است و
عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد اوست پس هرگاه اینها با هم موافق شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید ندارم [illegible]
و با وجود این مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما [illegible] اول ایشان که ابوبکر بود [illegible] چه جای عبدالرحمن [illegible]
میگفت که اگر عمر در بعضی امور [illegible] خاطر ایشان [illegible] آنچه را از اول تا آخر با ما کرده و اگر [illegible] ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را
از ما بگردانند و اگر بکنند [illegible] ظاهر گردد که قیام
نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت [illegible] خلافت [illegible] داخل شوری [illegible] جواب آنست که چون ابوبکر و عمر در
اول آن حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و خاطرها را بر آن قرار داده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد
هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیبود [illegible] چون حضرت [illegible] داخل شوری [illegible] چنانچه ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را در آخر نوشت عباس بحضرت گفت که
ترا از همه پس نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد پس داخل شوری مشو حضرت جواب نداد و گفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت [illegible] چنین خواهند کرد
حضرت فرمود که مراد من از داخل شدن در شوری این بود که عمر بر منبر میگفت که خدا در اهل بیت نبوت و خلافت جمع نخواهد کرد [illegible]
خود تکذیب نمود و بکند و مردم ببینند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم [illegible] افعال ایشان [illegible]
است که [illegible] معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند [illegible] بیعت [illegible] آنها ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت

برضا و رغبت ترک خلافت کرده با اصحاب بیعت کرده و حق خلافت آنکه داخل شوری شود و شوری طلب حق خود بکنند و چون با ایشان تحکم کنند که توهم رضا و اختیار برطرف
شود و چنانکه طبری نقل نموده حضرت گفت یا علی بجان خود در این شوری من نظر کردم و مردم را دیدم که هیچیک از ایشان کسی را
مساوی عثمان نمیدانند و چون بیعت عثمان شد حضرت علی غضبناک گردید
بیعت عثمان این آیه را خواند که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه پس حضرت
را شنید برگشت و بیعت کرد و روایت کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان
کرد حضرت امیرالمؤمنین ایستاده بود نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن و الا گردنت را میزنیم پس علی غضبناک بیرون رفت
اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم با تو پس برگردید حضرت را تا بیعت کرد پس از این احوال و خصوصیات بر همه کس ظاهر شد که بیعت واقع
برضا نبوده و اجماعی متحقق نشده و دیگر آنکه باید اختیار باشد با آنکه بقتل و جهاد و تهدید بود و گفته است که اول کسی که عبدالرحمن و اول کسی که از میان
بدر بکر و عمر و ابو بکر قبول نکنند و دیگر آنکه بر حضرت امیر عرض کرد خلافت را بشرطی که علم داشت آنحضرت بآن شرط قبول نخواهد کرد
با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت باطل میدانند و قبول این شرط نخواهد کرد و نکرد پس حضرت اظهار
این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که عمل بسیرت هر دو کردن بر یکی اضافه نمود زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و با این مراتب
چنین امر باطلی را پیش برده و آنکه ... مخالفت عمر با عبدالرحمن ... اولیای عثمان ... گرفتن ... ایشان
و این امر ... معصیت بود که مستحق قتل شوند ... عبدالرحمن ... دلیل حجت بود ... امر خدا و رسول ... اطاعت ایشان
که مخالفت ایشان ... قتل ... اکبر ... شود و آنکه در میان ایشان ... حضرت امیرالمؤمنین ... بلکه امر بقتل نمود
برای آنحضرت و اتباع او ... ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب خدا
و رسول است ... آنکه ... ایشان قتل مسلمین ... خصوصا ... بزرگوار ... دلیل
بر خصوص ... اگر ... مستحق قتل شوند ... آنکه حضرت امیرالمؤمنین با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت
شده و اگر ... از حق ... علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت
عبدالرحمن بکنند ... مناقب عاری ... که جانب عثمان ... زیاده ... باعتراف خودش ضعیف الرای ... بود و با این علت قابل
خلافت نیست ... آنحضرت ... اگر خلاف ... کشته شوند ... نفاق و کفر و ضلالت بالاتر چه
باشد ... آنکه هرگاه باتفاق ... امیرالمؤمنین ... با حق ... و سفینه نجات و علم است ... طریقه شیخین
نشده ... خلافت که حق ... ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب
خدا و سنت رسول بود چرا حضرت آن را قبول نکرد ... قبول کرده بود و عبدالرحمن ... خلافت آنحضرت راضی نشده
اگر خلاف آن بود مخالفت خدا و رسول ... چهارم آنکه عثمان چون با این شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت ... ایشان ظاهر شد و
بر تقدیر ... اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد بودند ... قابل خلافت نبودند زیرا که ... خلافت ... اجتهاد است ...
داخل شوری ... خلافت و عبدالرحمن تکلیف بیعت کرد اگر مجتهد بودند چرا عبدالرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر ...
و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول که واجب است

متابعت او نصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل جایز نباشد و بوجوه دیگر خطا درین قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل منصف کافی است پانزدهم آنکه ابوبکر وصیت کرد که او را نیز در آنخانهٔ مقدسه دفن کنند و آن نیز جایز نبود بچند وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست دوم آنکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در خانهٔ آنحضرت بغیر اذن سوم آنکه کلنگها در نزدیک قبر آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند چهارم آنکه حرمت مؤمن خصوصا حرمت آنحضرت در حیات و ممات یکی است و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تفصیل این سخن بنابر آنست که موضع قبر رسول خالی از آن نیست که یا وقف و خیرات بود یا ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه بعضی از سنیان دعوی کرده اند و بنابر اول خالی از آن نیست که بمیراث بدیگران رسیده یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی خبری نقل نشده است که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا [illegible] و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضا از ایشان تحصیل کرده باشند اگر انتقال در حال حیات بوده بایست بینه بر آن بیاید یا شاهدی از عایشه طلبیده باشند چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه [illegible] تسلیم کنند [illegible] و از حصه [illegible] از حضرت [illegible] فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مسلمانان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف ایشان بیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه تنها فایده نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بمجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود پس برفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم ازین موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی بن ابیطالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان مجاور آنحضرت اند در قبر کدام حجت ازین واضحتر میباشد فضال گفت من این را ببرادرم گفتم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیدهٔ خود کردند و عهد را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان را [illegible] دخترهای خود در آنجا مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت آنحضرت مهر زنان را [illegible] حلال [illegible] چنانچه حق تعالی فرموده است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت [illegible] دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن [illegible] هشت یک [illegible] بهر یکی یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نمی شد چگونه جنازه بآن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند پیغمبر میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت [illegible] را فضی است [illegible] حسب [illegible] مذکور است [illegible] گنجایش آن ندارد مطلب [illegible] در بیان قلیلی از مطاعن عثمان [illegible] قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد [illegible] الهیست [illegible] مسلمانان [illegible] ایشان [illegible] روایت کرده اند [illegible] ایشان گفت [illegible] روایت کرده اند [illegible]

او را فاسق نامیده است و مفسران در تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بسیار از آن روایت کرده اند که فاسق او بود و مکرر مست به مسجد آمد و بر منبر قی کرد و او را بمدینه آوردند حد شرب خمر زدند اگرچه عثمان راضی نبود و مروان بن حکم را در حکومت خود دخیل کرد و عبدالله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چون مصریان از او شکوه کردند و نزد او آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبدالله نوشت که چون جماعت بیایند سر ایشان ببُر و بعضی ازیشان را بکش و حبس کن و بعضی را بیرون کن و این نامه را گرفتند و بمدینه برگشتند و باعث کشته شدن او شد طعن ششم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرده بود باعتبار کفر و نفاق و ایذای بسیار که از او به آنحضرت رسیده بود تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز التماس کرد عمر نیز راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را با اعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل را ازو انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالف حضرت رسول بود و هم مخالف سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبدالبر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند طعن هفتم آنکه ابوذر را که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچه های مدینه می گشت و میگفت و بشّرهم بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید بر او انکار میکرد و فضائل و مناقب امیرالمؤمنین را روایت میکرد معویه هر چند میخواست که او را بمال راضی کند قبول نمیکرد نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ و عنیف بر او موکل کرد و مقرر نمود که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف را با آن عنف آوردند تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شده و گوشتهایش ریخته بود چون او را نزد عثمان آوردند دست از نهی منکر برنداشت احادیثی که در طعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از حضرت رسول شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود برنداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیده ایم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغگو بزنم یا حبس کنم او را یا بکشم یا از بلاد بیرون کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیرالمؤمنین گفت من میگویم در حق او آنچه مومن آل فرعون در حق موسی گفت پس آن آیت را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعض آنچه که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که چون با جماعت آنحضرت مشغول کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت میخواهی نزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت بمصر بفرست گفت نه راضی نشد پس او را به ربذه فرستاد که بدترین جاها بود و نزدیک بود ... از صحبت ... و در آنجا بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی

غسل و نماز او خواهند کرد چون هنگام وفات ابوذر شد ... گفت رسول خدا مرا خبر داده ... که در غربت خواهم مرد و
که جمعی از اهل عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه را بر روی من بپوشان و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا با ایشان برسان چون
دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را با ایشان گفت همه سعی زدند و گریان شدند و متوجه
تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و نفرین کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب خشم عثمان با ابن مسعود
بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین واقع شد که شایسته او نبود
و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه اهل سوابق که ترمذی و دیگران روایت کرده اند که زیر آسمان و بر روی زمین از ابوذر راستگوتری نیست و او شبیه
عیسی بن مریم است با فضائل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد نسبت به بنده اهل بیت رسالت آن نامناسب ... بعمل آورد از اهل
اسلام و ایمان چگونه شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر صحابه است و زیاده از عثمان احادیث در فضائل او
نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و مدتی ... او را زد ... برای آنکه بر ابوذر نماز کرده بود ... دیگر برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود ... احراق
کند ... او را القدر زد که ... پهلوی او را شکست ... بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است
که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب بطلبم گفت طبیب مرا بیمار کرده
است گفت وظیفه ات را که قطع کرده بودم باز برای تو مقرر سازم گفت تا محتاج بودم قطع کردی الحال که مستغنی شده ام میدهی گفت برای فرزندانت باشد
گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند ... از
عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز ... کرده اند
طعن پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است از ذکر فضائل و مناقب او چنانچه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه
گفت احدی از صحابه حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان از فرق تا پای او
و به روایت دیگر آمیخته است ایمان با گوشت او ... از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت از
روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست میدارم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان
و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود ... و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من
و عمار نزاعی بود من سخن درشت بروی گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم ... و غلظت
و درشتی کردم حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند
خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار کردم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری
که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک یک خشت بر میداشتیم و عمار دو دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را بان حال مشاهده کرد و ... بسیار گرد و
خاک را از سر او ... میفرمود بیچاره عمار خواهند او را کشت گروه باغی او ایشان را بسوی بهشت میخواند و ایشان او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنها و اما
کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ خود در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسول اتفاق نمودند و نوشتند
ظلمهای عثمان را ... و تهدید ... کردند که اگر ترک این افعال نکند ... شورش نمایند ... عمار ... چون بعثمان رسانید ... یک سطر را خواند و انداخت عمار گفت ... این

تا آنکه صحابه سوگند خورده است عثمان از دو عمران ... حال آنکه من یقین میدانم که من خیر از همه ام پس عثمان غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند
او را که از حرکت افتاد پس غش کرد ... بیرون آمد ... بلکه چنان زد که فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا ... شد ... از نصف شب بهوش آمد و وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ خود روایت کرده است که چون
خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود و گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت ... گمان است که من از اخراج ابوذر
پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد و گفت بگیرید ... و از مدینه اخراجش کنید بهمان جا که ابوذر بود تا من زنده ام بمدینه نیاید
عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان را خوشتر است از همسایگی تو ... پس عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که عشایر عمار بودند اتفاق نموده
بنزد حضرت امیرالمؤمنین رفتند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده اگر این کار بکند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما
... پشیمان شویم حضرت ... عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها ... این ... از خویشان ... می‌شنوی
پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج ... کردی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نپسندیدند و حالا می‌شنوم که اراده اخراج عمار داری
از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول تو بیرون باید رفت که همه ... از تست ... که با من این
سخن گوئی ... این کار توانی کرد ... اگر خواهی ... والله که نتوانی و اگر شک داری ... تا بدانی ... و می‌گویند که فساد عمار ... از تست ایشان گناهی ندارند
کارهای ... که تا ... آنچه ... بیان ... پس ... روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت
و ضرب ... نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد ... که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق
است این عثمان ... از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار ... ظاهر شد اینست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیرالمؤمنین
بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان ... ای ابن عباس ... چه کار دارد ... گفتم ... عمر ...
... گفت ... والله ... از ... میدانم ... عمار ...
... که ... خود ... عثمان گفت ... از ... عثمان ...
... آید ... گفت ... عمار گفت ...
کردن ... عثمان گفت ... عمار گفت ...
رسالت ... عمار ... میدارد
... عثمان گفت ... عمار ... گفت
یا ابن عباس ... عمار ...
نسبت ... امیرالمؤمنین ... آنحضرت ... آنحضرت ...
... آنحضرت ... آنحضرت ... است
... مسلمانان ... از ... بیت المال ...
... چهار هزار دینار ... هزار ... هزار دینار ... هزار
دینار ... عثمان ... خود ...

اموال عظیمه از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کردم هم او روایت کرده است که شتر بسیاری از زکوة آوردند همه را
بحارث بن الحکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و به سه صد هزار دینار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد
و مروان ملعون را خمس افریقیه داد و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت که من دیگر خازن شما
نمی توانم بود با این سلوک که طرید رسول الله سه صد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نامه نوشت بعبد الله بن ارقم خازن
بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سه صد هزار دینار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد و نوشته را رد
کرد و آن مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن مائی هر چه میگوئیم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلیدهای
اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنائل غلام خود داد
و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سه صد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم ببرد و گفت
امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال احتیاج نیست و من برای آنکه عثمان مزدی بمن بدهد بیت المال
نگاه نداشتم بخدا سوگند که اگر این مال از مال مسلمانانست کار من آنقدر نیست که مزدش سه صد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است
نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را به هر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهر
از خزانه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن می تابید مثل مشعل آتش شعاعش بلند می شد خازن بیت المال گفت این را
میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بر سر این بلا فتنه عظیمه میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این را جز [illegible]
مسلمانان نمیتوان قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش بر آید که این را خرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان روزی
کند که کسی را آنقدر قدرت بهم رسد که تواند آنرا خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آنرا
بدختران خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده که چون بیعت بحضرت امیر المومنین آمد که از عثمان برای او چیزی بگیر فرمود که او
مال خطا است نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند
و نصیب چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه او دویست و چهل و نه هزار دینار با صد و سی
و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی اینقدر از برای اقارب خود تغلب نماید و صرف فسق و فجور و
و تهذیب و زینت کند و فقرا و مساکین از شفقت و حسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت آن شرطی است
که در اول بار اقرار کرد که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفصیل در عطا را او بدعت کرد اما تحری میکرد در انتظام امور شرعیه جهات
و تفصیلی فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف می نمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه
بقتل او منتهی شد طعن نهم آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و پس برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المومنین و چون خواست
اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد و او را برای جمع قرآن اختیار کرد باین سبب قرآنی که حضرت امیر المومنین بعد از وفات
حضرت رسول جمع کرده با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون [illegible] خلیفه شد از حضرت امیر قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن
بیندازد و آنچه را نخواهد باطل کند [illegible] و نمود که [illegible] نمیکنند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت

سخن ظاهر شود و مردم بر خواندن و عمل نمودن بآن مایل گردند و عثمان چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد که جمع نمود قرآن و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و دیگران نوشته بودند گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ. و علما از آن سوخت [illegible] بر آنها اطلاع بهم رسیده و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت کردن او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان دهد و بآن جهت [illegible] از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی را که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است نسخه ایست که از آن برداشته اند و چون این خبر بعائشه رسید گفت یا قتلوا حرقوا المصاحف یعنی کشتید یا بسیار سوزانند که قرآن را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق لعن است اول آنکه تحریف و تصرف در کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیاة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضا کراهت داشتن از بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنست که ناخوش شمردند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا اعمال ایشان را دوم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نموده و استخفاف بمصحف یقین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمی باشد سوم آنکه ترجیح قرارت زید بن ثابت از جمله قرار قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قرارت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی روایت کرده اند که عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرارت او را پس دیدم بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که من در نماز از او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرارت را که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از رسول خدا نحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحو که از تو شنیده بودم حضرت فرمود که رها کن او را پس بهشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین است و چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که یاد گرفته بودم فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه که در آنها ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرارت و منع از قرارت دیگر مخالف حکم خدا و رسول است و اعتقاد ایشان بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرارت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را نگهداشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و [illegible]

نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان
وارد شده که تنزیل بر این عنوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوهٔ ایشانست تصریح نموده است بآنکه این سبعه آن سبعه احرف است
که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه این ما بر ایشان لازم نمی آید زیرا باعتبار احادیثی که
در صحاح ایشان وارد شده است تعدد نمی توانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خدای واحد
نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و از انها لوضع
کرده اند برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها قرائتست که چون قرآن جمع
نشده بود متفرق بود تجویز نموده باشند که هر چه میسر است از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و الا ترجیح مرجوح است زیرا که احادیث صحاح ایشان
دلالت میکند بر آنکه البته قرائت او واجب است و ترک قرائت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با ابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را
فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقرائت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده اند
که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت [illegible] داناترین ایشانم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه
میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی را که بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده است که
گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قرائت قرآن را میخوانی گفتم قرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بدرستیکه آن قرائت آخر است جبرئیل
هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس
دانست آنچه تغییر یافته و آنچه نسخ شده از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلام سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود که قرآن را
خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و شقیق روایت کرده است از ابو وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد
عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائیکه جانم بدست اوست
که من از دهان حضرت رسول هفتاد و سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بحق خداوندی که از قرآن
نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر از من نیست بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد
بکتاب خدا و شتر مرا بسوی او تواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در
حلقه ها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم که کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را
از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است چرا
گرفتن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضائل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول
و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم
میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا اینکه قبول مصحف علی بن ابیطالب عدو ایشان را نتوانستند [illegible] کرده از جمیع
مصحفها اعتبار نکرده اند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد
شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه را باجماع [illegible]

عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان عفان کردند و شهادت بظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق
بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیت در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم و آیات اینها اند ومن لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیت دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند
و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر انچه خدا فرستاده است و ابو وائل روایت کرده است
که عمار میگفت که عثمان [illegible] در میان [illegible] کافر تا اینکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص
منافق [illegible] از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت
خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست
دین ما را تغییر بدهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در کفر عثمان شکی ندارم اما شکی که
دارم این است که آیا قاتل او کافر بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش افضل از همه مؤمنان است که بنیت خالص قربت
قتل او کرد و ایضا حذیفه میگفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه
جمعی که گوساله پرستیدند و [illegible] زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه خصال خدا اموال را [illegible] و دولت
اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عائشه پیراهن حضرت رسالت را
بیرون آورد و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه ساکن بودند از مهاجران
و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار
نمیکردند و [illegible] مگر چند نفر قلیلی که از ظلمه و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید
قائل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسقی و کبیره که موجب قتل او باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند
و خلیفه واجب القتل نمیتواند بود یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت در این اجماع داخل بودند و اکثر
آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام سوای
[illegible] ایشان از دو حال بیرون نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عائشه و معاویه چنانکه در تاریخ
اعثم کوفی و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با امیر المؤمنین خون عثمان را بهانه کرده عالم را برهم
زدند و اتفاق کردند که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عائشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کند مردم را از این کار باز دارد
قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد او را در دریا افگنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت [illegible] یعنی
ریش دراز احمق [illegible] و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عائشه مکرر
میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را این یهودی را بکشد خدا او را و ابن ابی الحدید از اسناد خود از ابو جعفر طبری
[illegible] نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان [illegible] تحریص و ترغیب نمود عائشه بود و چون معاویه [illegible]
گفت [illegible] اطاعت خدا [illegible] رعایت [illegible] حرمت دین خدا [illegible]
و [illegible] کفره التمرد و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه

و در این اجماع بودند که آنجا مخالفت نمود حتی حضرت امیر المؤمنین چنانچه سابقاً دانستی که آنجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و اکراه بود و در اینجا القول بسیاری از سفیان ثوری که بقتل عثمان او بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود میفرمود قتله الله وانا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضاً جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه فارغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین کردند و با او بیعت نمودند و شیعیان آنحضرت را این اجماع خلیفه و واجب الاطاعت میدانند چرا اجماع ایشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چند طعن دیگر اختصاراً بالکلیه ذکر نکردیم طعن نهم شهادت امیر المؤمنین که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سائر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر مشتمل بر تظلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضاً شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش کافی است و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت میفرمود خشم نیامد و بیم نیامد و ایضاً پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند ناخوش شدی فرمود نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننموده پس خونش در پیش او مباح بوده و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی یا فسقی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت باسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب میشود فتنه‌های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد و جمل و صفین و نهروان و غیره که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه مفسده باشد و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه مفسده برابری می‌نمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن آنحضرت اظهار سرور بر قتل او میفرمود و انتظار آن میکشید چنانچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و مستقر شدن آنحضرت بر سریر خلافت در مسجد خطبه خواندند که مشتمل بر این فقرات بود و قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک هدایت درخشید و امور که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق که میل بسوی باطل آمده بود با انتظار تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سال قحط منتظر باران رحمت می‌باشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند که از جانب خدا بامور خلق او و شناسندگان اند و کل بر بندگان او و داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که ایشان را شناسد یا امامت ایشان را شناسند یا ایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است بآنحضرت و از فقره چهارم اعوجاج امری که در اواخر زمان عثمان بوده و فقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب سجاح عثمان و شیعه او و اتباع او و بعد از آن گفته است که اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود آن قدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت امامت دینی و خلافت حق و احیای شریعت بود

و … کشته شد یا حیا … گفته که علی منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این سخن مشتبه باشد
جواب گوییم که انتظار تغییر گفته شد انتظار قتل نیست اگر بود که منتظر عزل خلیفه باشد بسبب اختیار اعمالی که کرده بود و این موافق مذهب
اصحاب ما است پس از این کلام … حضرت امیرالمومنین موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده که ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال
بود از قتل او و همین بس است از جهت شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری
نوشتند که بر همه کس واجب است لعن علی ابن ابیطالب اگرچه … باشد بسبب آنکه تعدی بقتل عثمان نمود و امیر تیمور را برای نوشتند در
که باین حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر تیمور فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر ببرند تا سر او در آن باب معلوم شود شیخ در پشت
آن محضر نوشت که … عثمان که علی مرتضی … فتوی … چون او ده امیر تیمور را نوشته او خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد و طعن … آنکه
طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او بتجهیز و غسل و دفن و کفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی در قتل عثمان
و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبدالبر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز
اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر
از غلامان او … او را می بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعش او را سنگباران کردند بعد از سه روز حضرت امیر مردم را از ممانعت
دفن او منع کرد پس او را در شب بردند و در مقبره یهودان دفن کردند و … گفتند که او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر
و … از مسلمانان و صحابه کبار در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه … شد فرمود که دیوار که در میان
آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و امر او مسلمانان را فرمود که اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان
شد و در تاریخ اعثم کوفی که … موجود است مذکور است که امیرالمومنین فرمود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه سه روز
که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را برده بودند پس او را برداشته بر تخته در کوچه گذاشتند که …
گذشته بود و … آن … و بروایت دیگر بر آن تخته … حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گزارد
معلوم است که اگر حضرت امیرالمومنین و سایر صحابه او را از خیل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را در
مزبله مانند کلاب نمیگذاشتند که … و … جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیرالمومنین
و خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح در یکی از این دو خلیفه است و خلافت و جلالت امیرالمومنین علیه السلام متفق علیه است
پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنها است درست نیست و چرا امیرالمومنین در ایذاء عمار
و اخراج ابوذر آنقدر معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان آنحضرت … بود …
و مساهله میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بر تقلید حضرت امیرالمومنین
گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سوال کرد که میگویند سلمان
در مدائن فوت شد و علی ع از مدینه که تا آنجا … راه است در یک شب آمد و او را تجهیز فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت
عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبل افتاده بود و علی ع در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس یکی
از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او زن گفت

عائشه باذن رسول بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت این عیب لازم و ساکت شد بدانکه قبایح و بدعتها و اعمال و اقوال
عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب بحار ایراد
نموده ام و آنچه ایراد شد از برای منصف کافی است و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب بعضی از آنها گفته است
که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها باعث فسق نشد و باعث
حبط اعمال او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بود زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت است به سه وجه اول آنکه
او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدیم و عثمان اگرچه در بدر
حاضر نبود اما برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه مانده بود و حضرت رسول از برای او حصه غنیمت او داد و اجر او شد دوم آنکه او از اهل بیعت
رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و اگرچه او در آن بیعت حاضر نبود لیکن
حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که اراجیف مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت
نشست و از مردم بیعت بر مرگ او گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست
راست گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سوم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده
که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها
دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله از همه
این وجوه اجمالاً و تفصیلاً با آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار چند است که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج
بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم
و بعد روایات ایشان که بخاری روایت کرده است از صحیح چند از عبدالله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر کسی است که با امیرالمؤمنین بیعت
نکرد و یار او نبود و دشمن آنحضرت بود و با حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت امیرالمؤمنین در روز جمل منکر شد و تکذیب نمود
چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و او
با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود که بخدا سوگند که شما هر دو و جمیع اهل علم از صحابه محمد صلی الله علیه و آله و عائشه میدانید که اصحاب جمل را
لعن کرد رسول خدا و خائب و ناامید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که
اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا
که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را از عثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری که این
حدیث دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت علیه السلام فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگویی که آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر
و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود که نه نفر را شمردی
دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم
زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر رسول خدا بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله بیقین میدانم که افترا کرده است بر رسول خدا و بخدا
سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد

گردید آن سنگ از سر آن چاه بیرون شد و فهمیدیم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشیم خدا از این ظفر و بمرو خوان عرایست تو بریزید و اگر شنیده باشیم
خدا مرا ظفر ده بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی به جهنم برد پس برگشت بسوی اصحاب خود و بسیار گریست و ایضا ایشان در صحاح خود
از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که هر دو از اهل عشره اند و در این حدیث متهم اند با آنکه اکثر متکلمین ایشان بر این عقیده ایشان
شده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلاف نیست که
اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شده و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب
خود این را نشمردند و هم چنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم
میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این خبر اگر اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر
واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشد که مردی را که یقین
دانند که از اهل بهشت است با آن ذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا
اگر این خبر ثابت بودی بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوییم
که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان
گذشته و آینده همه است یا تجویز تخصیص در آن میرود بنابر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در
ارتکاب جمیع محرمات صغیره و کبیره هر چند آن فعل موجب کفر هم باشد مانند استخفاف مصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است
کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین ع و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان بچنین
چنین مغفرت عامی اغرا بر قبیح است و اغرای بر قبیح و صدور آن از حق تعالی محال است و بنابر ثانی تجویز تخصیص در آن رود یا تخصیص
رخصت بالصغائر و تعمیم میکنیم مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت
نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغائر مکفره بوده است یا تخصیص مینمایید مغفرت را بگناهان گذشته و مراد به اعملوا ما شئتم
مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان است بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمی بخشد و نهایت آنچه
بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد اما
تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او و استدلال بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه
حق تعالی معلق گردانیده رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار
از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا
آنکه در این آیه بعد از این صفتی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که پس دانست
آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود
بلافاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و امیر المؤمنین را فرستاد و فتح نمود
چنانچه گذشت پس بآنحضرت مخصوص است بحکم آیت و داخل بودن او و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیت
معلوم نیست این جواب را بعضی [illegible] سوم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیت و شمول عثمان و اضراب مفاد اش

آنست که به تحقیق که راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و آیت
دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد
و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد نفر یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب گناهان
و کبائر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یک روز کار خوبی بکند و آقا با او بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی
یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از او در غضب شود و او را تعذیب و تادیب بکند هیچ عاقل او را ملامت
نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیتی که در همین سوره قبل ازین آیت است بانکه فاصله واقع شده است تصریح است
در آنکه قبول این بیعت مشروط بوفاست و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستیکه
آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمی کنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را نمیشکند
مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن شکستن عاید او میشود و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود باشد که خدا عطا خواهد کرد او را مزدی
بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد و رضای الهی وقتی شامل حال ایشان میشود که امر کنندگان آن
باشند از ایشان از جهاد ... و ... از ... خیبر ... گریختند و ... و ... ازان ... با ... کردند و ... بیعت را
بر هم زدند و ... خلیفه او را ... کردند و ... حق او را ... کردند ... این ... تفصیل ... حکم آن ... ایشان
باقی ... و این مطلب از کتاب ... دادیم ... آنکه بعضی از مخالفان این آیت ... است که
ایشان از جواب عاجز میشوند و ما سلطان عثمان بن عفان پس تنها زیاده ازین نیست که درین رساله احسان آن نمود لهذا درین رساله همین قلیل
اکتفا نمودیم هر که خواهد تتبع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب ... و ... و ...
و تلخیص الشافی و ... و سایر ... ارباب ... کتاب و سایر کتب اصحاب ... مقصد ... بیان امامت
ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المومنین را بعد از حضرت رسول خلیفه بداند و امامیه اثنا عشریه
بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام علیهم السلام را ... امام و خلیفه خدا و رسول داند و ایشان عصمت را در امامت شرط میدانند
و بعد از رسول علی ابن ابی طالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی ابن الحسین امام زین العابدین را و بعد از او
محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی نقی را و بعد از او
علی ابن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجت بن حسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم ... امام میدانند و حضرت مهدی را
زنده و غائب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان
مذاهب فرق شیعه این است پس کثیر زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه اثنا عشریه نیستند
و شیعه باین معنی فرقه های بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد تجاوز کرده
کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد حنفیه پسر امیر المومنین را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده خود را مخفی و پنهان نموده است و مهدی
او است و غائب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرده و امامت با اولاد او ... رسیده ... ایشان

بسیار بوده است و الحمدلله همه منقرض شده اند مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین با امام زین العابدین قائل بامامت زید پسر امام زین العابدین
شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بی فاصله خلیفه میدانستند و بعضی بآن سه خلیفه باطل نیز قائلند و مانند اسماعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام
جعفر صادق را امام میدانستند و اسمعیل در زمان حضرت امام جعفر صادق فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان [illegible]
اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام جعفر صادق
ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نقل امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد
اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقه بالآخره در ایام ملاحده شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را اباحه کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام
پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفتند که حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه
بعد از حضرت صادق عبدالله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و این سبب امامت با او منتقل نشد امام
دانسته اند و بعد از او امام موسی را امام دانسته اند و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که
میگفتند که حضرت امام موسی کاظم نمرده است و پنهان شده است و او مهدی است و بامامان بعد از او قائل نبوده اند و چند فرقه دیگر
نقل کرده اند و احوال این فرقه ها تا حال که سال هزار و صد و [illegible] از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر
فرقه ها همه مستاصل و منقرض گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قائلان بامامت محمد پسر حضرت صادق و قائلان بامامت محمد
میرزا جعفر کذاب و امثال ایشان ابطال بودن مذهب اینها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که تعیین امامت ایشان [illegible]
و باجماع است معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف به معلوم نبوده
بوده باشد تکلیف بما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز
قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی امامت آنها که مذهب ایشان جدا شده و اما اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و بطلان سایر
مذاهب خواه موجود باشند خواه منقرض شده باشند بچند طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و [illegible] یا مجمل و دیگری
مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا
که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلامی گفت که آن را نشنیدم از پدرم پرسیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش اند و
بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم گذشته و جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است [illegible]
گفت با پدرم نزد حضرت رسول رفتیم شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه پس [illegible] گفت
که فرمود که همه از قریش اند و بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول از [illegible]
ابی داود و صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات است که از آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج
و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قائم و برپا است تا دوازده والی ایشان باشند و دوازده امیر ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد
بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس نوشت که شنیدم از رسول خدا
در روز جمعه [illegible] که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته این دین برپا است تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش
و در روایتی دیگر [illegible] این حدیث [illegible] ایشان [illegible]

و از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی گفت ای ابا عبد الرحمن آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه در این امت
خواهند بود عبد الله گفت تا من به عراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود که دوازده نفر خواهند بود به عدد نقبای
بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که همیشه امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که
همه از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود که همیشه این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش باشد پس هرگاه ایشان بگذرند
زمین موج خواهد آمد با اهلش و ایضاً از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضاً
روایت کرده اند که ابن عمر گفت به ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضاً مروی است که از عایشه
پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من
نوشته است به املای رسول خدا گفتند بگو با کو نگفت و بسیار مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن
عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که همیشه این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحاق بن سلیمان عباسی
روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا حدیث کرد از پدرش از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه
خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه خواهد بود پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را یک شب اصلاح خواهد کرد و
پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آن قدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و دلالت
این احادیث بر خلافت همه ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از میان فرق اسلام هیچ فرقه قائل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام
معصوم نیستند که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیست مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح
ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد از غرایب توجیهات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته است
که این احادیث را موافق مذهب خود گرداند گفته است که خلفای اثنا عشر خلیفه اول و امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و بعضی
گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و مهدی از بنی عباس اند و این توجیه در غایت سخافت
است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعض اطوار حسنه داشت
پس از میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن بی وجه است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی
صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهد بود و [illegible]
[illegible]
بهم می آید و نظام عالم برطرف شود و در بعضی صریح است که خلافت در قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این ها با نهایت [illegible] ایشان
نمیکنند و این احادیث در اثبات مدعا [illegible] احادیث ثقلین [illegible]
امر بمتابعت قرآن و اهلبیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بغیر
احدی از اهل بیت قائل نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق ملحد چند اند که بظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف
اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین تمسک بحجتی نیستند و اعتقاد ایشان بر فاطمی است که خروج بسیف کند امام است
و ائمه که الحال ایشان دعوی امامت آنها میکنند اگر نسبت ایشان ثابت باشد باید که عالم باحکام الهی و معانی قرآن بوده باشند تا آنکه ممکن
باشد مقارنت ایشان با کتاب خدا و حال آنکه اکثر ایشان [illegible]

اخوتجیی ... ولی ندارند و نص بر امامت خود ندارند و شاهی منعقد شده است برای ایشان مانند سائر سلاطین جور بتغلب و استیلا پادشاه میشوند و بنا
امامت امر کرده اند و افاضل اهل البیت مانند حضرت باقر و صادق سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع است بتغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و
جلالت و عدالت ایشان دارند و از جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهل البیت وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که شیعیان
با عداوت دارند و با عداوت میکنند و زیدیه با عداوت میکنند سوم ابن ابی الحدید و صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است در فضائل احمد
بن حنبل در مسند انس نقل است نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت خلد
که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابیطالب را اختیار کند و پیروی کند
امامان و اوصیا از فرزندان او بعد از من که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است
پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و صلهٔ من و ایشان قطع کنند و رعایت من و حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند
چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده
منست و امامان از فرزندان او امنای پروردگار منند و ریسمان کشیده اند میان او و خلق هر که چنگ زند بریسمان ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرکه سفل جهنم واصل گردد و این
احادیث در کتب معتبرهٔ ایشان زیاده از آنست ... و چون در صلاح ایشان ... ایراد نموده الا انکه ... چون خلافت امیرالمؤمنین ثابت شد
آنحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر امام حسین ... هر که ... بعد از حضرت سید الانبیاء ... میان فرق علما ... ایشان امامند ... در هر عصر
جمعی ... از ایشان ... بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان دعوی امامت
بغیر دیانت و حقانیت نموده زیرا که همیشه ملک و مال و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و نهایت خوف از ایشان
ضبط ایشان بارها ... نموده اند و اگر غرض ایشان دنیا بوده بایست که بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز
و مکرم باشند ... آنکه ... که اکثر ایشان از اهل سداد و صلاح بوده اند و نهایت احتراز از کذب می نموده اند و هر که با این ... وجهات ...
این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیقت ایشان و در کتب معتبره شیعه احادیث دوازده امام ... متقدمین ایشان از حضرت رسول
و از هر یک از حضرات ائمه معصومین متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر
داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و حتی که میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم
میان شیعه ... معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث را شک و شبهه نیست **طریق دوم** افضلیت است و شک نیست در اینکه
هر یک از ائمه ما علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفائی که غصب حق ایشان کرده اند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضائل
و مناقب مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقائق و وقائع همه علما و فقها بایشان رجوع می نموده اند و سخن ایشان را
حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان
در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضائل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست
که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا را که حضرت امام حسن را
بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت روزی
حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من ایشان را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس

روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن گفت بسیار نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود
که او نیز نیکو سوار است و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد
تو محبوب‌تراند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشان را می بوئید و در بر میگرفت و بخود
می چسبانید و ایضاً از صحیح مذکور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من با حضرت
سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا منزل فاطمه آمد گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم
که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار
تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و در صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول آمد بخانهٔ
فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستهای را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد تو او را دوست دار پس ابوهریره گفت ابتدا از آنکه من این سخن را
از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی
بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم
پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر
دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از
اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جملهٔ اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند
یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایة اللغه باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزلهٔ امتی است از امتها
در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طائفه و دو قطعه اند
از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند و ایضاً از
صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی
گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از پیغمبر خدا
که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحیح نسائی
روایت کرده از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین را بر دوش داشت پس پیش
ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد پس سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت
سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم و چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول
دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم تا او را
بحاجت خود برسد لذت خود را یابد و ایضاً از بخاری و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکره گفت من دیدم
حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن بر پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است

ذکر وضع احادیث در فضل شیخین

ونشاید بسبب او صلاح کند میان دو گروه عظیم از مسلمین و آنکه در صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر نبود برسول خدا
از حسن و حسین و احادیث در فضائل ایشان زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیت تطهیر و مباهله و غیر اینها در فضیلت ایشان
کافی است و اکثر اینها صریحست در امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا
و محبت آنحضرت از جهت قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و حبیب اهل بیت رسول آنحضرت بوده باشند
مگر امیرالمؤمنین که بدلائل خارجیه فضیلت آنحضرت معلوم شده و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که ابوهما خیر منهما
یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس حق خواهند بود بخلافت و بهتر از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان متصدی
خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را در مواطن متعدده امر کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت مفترض
او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او بجهت ارتکاب معصیت واجب خواهد بود و ایضاً کسی که آن اختصاص
بحضرت رسول داشته باشد که زیاده از او از من است و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا
بوده اند لایق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل
زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشند و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن
کهولت بشرف شهادت رسیده اند با آنکه با مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه
افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرموده که ایشان بهتر
از جمیع اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بی وجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب بر تقدیر تسلیم باز
مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن طفولیت بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز فضیلت ایشان بر وجه اتم ثابت
میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید
پیران اهل بهشت اند غافل از اینکه در بهشت پیری نمی باشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف است که
خود متفرد اند بنقل آن و از ابن عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر نفع و لعداوت امیرالمؤمنین معروفست منافات دارد
با حدیث سید شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبر خود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و بهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر پسر ابوطالب
و حمزه و حسن و حسین و فرزندان حسین تا مهدی علیه السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در
سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این حدیث است آن حدیثی که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها
وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافل از اینکه شهر سقف نمیدارد و ایضاً حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار را دلالت
بر نهایت قرب و منزلت او میکنند دیده که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت کرد و آن تخفیف مطلوبست نماید از جهت آنکه خدا او
اجل و بسیار از الفاظ مبارکش بر خود دیگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه فضیلت
که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس حق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل

تفضیل

مفضول عقلا قبیح است طریق سوم عصمت است و بیانش آنست که به براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و جمیع
فرقه سوای اثناعشریه قائل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس غیر آن مذاهب باطل و مذهب اثناعشریه
حق است طریق چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات بی حد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر
گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ملا جامی در شواهد النبوه
و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنچه از کرامات نام کرده اند حتی بدست ابواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه معجزات عظیم جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان را میدانستند طریق پنجم اعلمیت است و بیانش آنست که همه شیعه متفق اند
در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان امت است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت
باتفاق زیرا که اکثر این طوائف قائل بامور مذکوره در جمیع ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طائفه که قائل باین امور شده اند
مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت ائمه اثناعشر شریک اند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوی وقف و غیبت
و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابت شده و وجوب عدد اثناعشر در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و
طریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسیکه اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها
تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از مشاهیر علما یکی از آنها را از جمیع
آنها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر المؤمنین اند و همه از آنحضرت اخذ
کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند و جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکمت و آداب
و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و در راه اعتراضی بر آنها
نگشوده اند و با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و هیچیک از اهل علم
در علم و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر
عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده با تحقیقهای
کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بزبان معجز بیان آنحضرت جاری گردیده و باین سبب آنرا انجیل اهل بیت و زبور آل محمد
ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته بال چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام حقا که اگر آنها نمی بود مردم طریق مناجات
با قاضی الحاجات نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله را طوالب رسیده از آنحضرت که کتب خاصه و عامه با آنها زینت یافته برای ارباب
حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال مشقت که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
که اواخر زمان بنی امیه و اوائل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و
سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و مسئله
و مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و اکثر ایشان
صاحب تصانیف بودند و چهارصد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم روایت کرده بودند و شیعه ایشان در هیچ حکم
احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج ایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز میشدند

بهم رسیدند مثل محمد بن مسلم و امثال او و از اصحاب آنحضرت بودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت
آنقدر علمای ایشان او را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن شیاطین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعه او را مؤمن الطاق می نامیدند و
هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم خصوصاً مباحث علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس
خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی کاظم ع نیز در علوم در این مرتبه بود تا آنکه هارون
مردود او را حبس کرد و حضرت امام رضا در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شده که کتابهای مفرده در این باب
جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت
کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی ع در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف عالم بحج آمدند
که بخدمت آنحضرت رسیدند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در منی در ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از آنحضرت پرسیدند و جواب فرموده که همه حیران شدند
و در مجلس ملعون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهما السلام بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان می توانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما
هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می نوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر اقوال
سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا از راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را
ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و آنچه علوم ایشان بود مباین علوم دیگران مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان
محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده است و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده که منبع دین
است باشند و این معجزه ایشان را دانسته چنانچه [illegible] حضرت رسالت [illegible] آنکه
در کتابی بیجا نیامد از احدی نشنود [illegible] دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدرت نکرده که قدحی در ایشان
بکنند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا در حط منزلت و رتبه ایشان میکردند و سعی در اظهار عداوت ایشان
میکردند و مقرب خود میگردانیدند کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان باو نمی بردند و میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او میآمدند
زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامت ایشان دارند یا اعتقاد برتبه رفیعه است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوی صدور
معجزات و عصمت از معاصی و کرامات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که
از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حسّاد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند
و یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک بلندی در رتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح
از زبان دشمنان سالم نمی ماند البته عیبی چند از برای او اثبات می کنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند
پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی ایشان را حفظ کرده است و زبان دشمنان ایشان را البته بسته و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن مرتبه ظاهر گردانیده است
که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد سیم آنکه فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند
بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه اقوال ایشان را حجت میدانند
و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود [illegible] نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر

و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و غیره ...
و هشام ها و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیار که احوال ایشان در کتب رجال
علمای شیعه مسطور اند و ایشان رؤسای شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده اند و مسائل اجماع نموده اند
و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می آمده اند و احادیث می شنیده اند
و بعراق و سایر بلاد بر می گشته اند و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت می نموده اند و معجزات از ایشان مشاهده نموده اند
و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه با او و اختصاص شاگردان
شافعی با او بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس حال از دو شق بیرون نیست
یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذهب شیعه راست میگویند و محققند یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند
در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس
همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باقوال و احوال ایشان تبری از ایشان ننموده اند
و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند
و اگر دانسته اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس والعیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال
خواهند بود که راضی بآنها بوده اند و زکوة و اخماس ایشان را قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشان را چنین
نمیداند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت
عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان می نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی نمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین
نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه می نمودند و همچنین ناکثین ترک تعظیم
آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معاویه با آنکه بنای کارش بر فساد و عناد
بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمی نمود و لهذا شرکت در قتل عثمان بخصومت با آنحضرت نسبت میداد و همچنین قانع بود که حضرت امارت
او را برای او باقی بدارد و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و ذکر مناقب و فضائل آنحضرت را در حضور او میکردند و تصدیق
نمیکرد و یزید پلید لعین با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا علیه السلام نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را تعظیم
می نمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه شقی را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل او را مرعی دارد و حتی مروان نیز آنحضرت را نهایت
اکرام و اعظام می نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس ظاهرا
رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی علیه السلام را نهایت تعظیم می نمود با آنکه ائمه محبوس ایشان
و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلوب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و
تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای مخالف و مؤالف خلق را بر زیارت
قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد
ضرایح مطهره ایشان طلب می نمایند و امید اجابت می دارند و بر آورده می شود و در شدائد و خطیر پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان مییابند

و فلفقان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضرایح نمی آورند و ایضاً خلفای بنی امیه
و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان
ائمه بودند قبور ایشان مندرس و متروک شده و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون اند و نادری که معلوم است کسی رغبت
بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیکتر اند و ظاهراً نیز علم و زهد و ورع
و عبادت بسیار داشته اند در حیات دولت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان را از برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور
بعضی از ایشان باقی فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشان است مثل حضرت معصومه و عبدالعظیم پس این جمله از جمله معجزات
ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب و عنان عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی بر محو آثار ایشان
بوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر می شدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمی نمودند و خلفای جور سعی های بسیار کردند
که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصاً حضرت امام حسین را که متوکل شقی خواست که جای قبر آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت
کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست گاوها که بشخم بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاوها بسیاری را کشتند و داخل
نشدند پس جمعی را فرستاد که بیل و کلنگ آثار قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که می گفتند ایشان را و مانع شدند سرکرده ایشان
گفت که ایشان را تیر باران کنید هر که تیری بآن جانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا بستند چون آب
بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و
هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و باین مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر آن نیست که
حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد و اکثر
سنوات خصوصاً تربت ضریح سید الشهدا علیه السلام از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار باینها دارند
و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که مفسر مشهور
عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی
آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه
خلائق را بیافریند نوری چند بودند در جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند و یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که پیش
فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من در پیش ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی
در کجائی در پیش خانه آباده نشسته که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور
خدا را که خود را آن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها
نام خدا و تسبیح و تقدیس و تنزیه کنند خدا را در آن خانه ها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا
داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که ما اکنون نزد این خانه ها نشسته ایم آن خانها آباده قتاده گفت راست گفتی و بخدا ما را
فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانه ها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه آباده نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضاً در روایت دیگر وارد شده است
که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود و در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده اند و از امور دین خود سوال می کنند

عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون به نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد گفت یا بن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت عارض نشده حضرت همان جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم ایشان نمایند و در هیچ زمانی پناه با ایشان میبرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد هشتم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت علیه السلام است بدانکه احادیث خروج مهدی را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل شده پس صلیب نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طائفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت شما بر یکدیگر امیر هستید که خدا این امت را گرامی داشته است و از سنن ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز هر آینه حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی را که از من یا از اهل بیت من باشد که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابوداود روایت کرده از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روزگار باقی نماند مگر یک روز البته بر انگیزد مردی را حق تعالی از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضاً از سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من است گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و مملو کند زمین را از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و بایشان روایت کرده اند که ابوسعید گفت ما می ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی به نزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن پس حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحاق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین بسوی حسن نظر کرد و فرمود پس گفت این پسر من سید است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرده از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام او موافق نام پیغمبر شما است و شبیه است باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از احادیث ایشان روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چیست باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو

در اثبات وجود امام عصر و غیبت آنحضرت

است تو مرا فضائل گذارند و در روایت دیگر است که من گفتم حضرت فرمود ای حبیبه من اگر نمیدانی که خدا اطلاع شد بر زمین اطلاع شدنی پس اختیار کرد از ایشان پدرت را پس او را مبعوث گردانید به رسالت خود پس بار دیگر اطلاع گردید و برگزید شوهرترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی با عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوبترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر تو و عم شوهر تست و از ماست آنکه حق تعالی دو بال باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تواند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائیکه مرا بحق برسالت فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندیکه مرا بحق براستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنه ها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلها را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عزوجل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من هست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوی و علی ع فرمود که فاطمه ع نماند بعد از حضرت رسول ص مگر هفتاد و پنج روز که به پدر خود ملحق گردید **مؤلف گوید** که رسول خدا حضرت مهدی را به حسن و حسین هر دو نسبت داده برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن ع است زیرا که مادر امام محمد باقر ع دختر امام حسن ع بوده و جد حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین ع است و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابوسعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین ع و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبدالرحمن بن عوف دندانهای مبارکش گشاده است و بروایت عبدالله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری عیسی در پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است و نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال میان علمای عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده اند و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه او امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر آنها احادیث مقرون

با آنچه حضرت رسول خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و طول غیبت آنحضرت خواهد بود تا آنکه
داده اند اول آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سائر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل است بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از
ظهور این امر تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر حدیث من جهت دیگر افاده قطع می نماید و ایضاً ولادت آنحضرت و اطلاع
جمع کثیر بر این ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز
معلوم است و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و ... و
شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند
پس چنانکه ولادت آبای طاهرین آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت
و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فائده ندارد و امری که به براهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آن نمی توان نمود
چنانکه کفار قریش انکار معاد می نمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده خواهد شد با آنکه امثال آن در امم سابقه
بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده امثال آن در این امت واقع میشود و حضرت
ابراهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این سال بهم خواهد رسید که زوال ملک ... بر دست او خواهد بود نمرود امر کرده بود که مردان
و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت ابراهیم مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت
موسی نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون لعین حکم بکشتن پسران بنی اسرائیل
و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در صحرا ... بود و فرعون با آن سلطنت و ...
بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام ... فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی
میخواست ثواب او را زیاده کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت
رسول و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم را
برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او می کشند ایشان ... در اطفاء این نور سعی میکردند لهذا امام علی نقی علیه السلام و امام حسن
عسکری را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تفتیش آن گوهر بودند حق تعالی بمقتضای
قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانید و او را حفظ و حمایت خود از شر
ظالمان مقرر کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگواران مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار
ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اکثر ایشان معروفند بولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و
قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت
ولادت آنحضرت و نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شده زیاده از حد و عد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسائل دیگر ایراد
نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج بوده و بعضی دویست و پنجاه و شش و بعضی پنجاه و هشت نیز گفته اند و
بنابر مشهور میان خاصه و عامه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول
تقریباً پنج سال بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرائب حالات از آنحضرت بظهور آمده ...

غیبت اول که صغری بود و دیگری کبری بود غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرائض با ایشان میدادند و مسائل
می‌پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و جمعی نیز اموال که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت سفیر میفرمود که بسا اوقات
و فقرای شیعیان میرسانیدند و جمعی کثیر هر سال بر خلافت بودند و بر دست ایشان معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم یقین میدانستند که ایشان از جانب
آنحضرت منصوب‌اند چنانچه مقدار مال را که میفرستادند تا کسی که مال را فرستاده بود خبر میدادند و آنچه بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال
آینده ایشان را خبر میدادند و بیان میکردند و اقسام معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت
رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعه ایشان را می‌شناختند و با ایشان رجوع
میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید است که وکیل حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری بود و نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و در شیعه
گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ایشان میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری
و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و حضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان به محمد نامه نوشت که انا لله و انا الیه راجعون
تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده‌ایم بقضای او پدرت با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی
او که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ایشان خدا رویش را منور گرداند و لغزشهای
او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید بمصیبت او و تو مبتلا شدی و ما مبتلا گردیدیم و مفارقت او ترا و ما را بوحشت
افکند پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او این است که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است
که جانشین او باشی بعد از او و قائم مقام او باشی بامر او و ترحم کنی بر او و میگویم الحمد لله که نفوس شیعیان به مکان تو و بآنچه خدا در تو قرار داده
خوشحال است خدا یاری و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق بخشد و حافظ و ناصر تو باشد چندین توقیع و تقیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او
برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و معجزات بسیار از او ظاهر شد و کتابها در فقه
تصنیف کرده مشتمل بر اخبار حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهما السلام که از پدر خود شنیده بود و از آن بزرگواران روایت کرده‌اند که
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند سؤال از او پرسیدند که
صاحب این امر را دیده گفت بلی و در این نزدیکی دیدم که به پرده‌های کعبه چسبیده بود و میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن
بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش
خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حاشیه آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست
گفت این برای قبر خود میسازم که در قبر بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر خود را کنده‌ام و هر روز در آن
قبر فرود میروم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می‌آیم و چون روز فلان از ماه فلان از فلان سال شود از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در قبر
مدفون خواهم شد چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفته بود
برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز همچنان روایت کرده‌اند که در سال سیصد و پنج او برحمت
ایزدی پیوست و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر علیه السلام او را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر
بن احمد بن متیل نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را او بسفیر میداد و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نائب خود خواهد کرد

جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان به بالینش نشسته بودم و با او سخن می‌گفتم و سؤالها می‌کردم و حسین بن روح نزد پای او نشسته بود پس محمد
متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را بعد از خود نایب گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود
نشاندم و خود رفتم نزدیک پای او نشستم و بعد از آن جعفر بخدمت حسین می‌بود و بجا آوردن خدمات او قیام می‌نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت
کرده‌اند که چون نزدیک شد وفات محمد بن عثمان جمع کرد اکابر شیعه را نزد خود و به ایشان گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی
و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مأمور شده‌ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با او رجوع می‌کردند و
زیاده از بیست و یک سال مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه می‌کرد که سنیان اکثر او را از خود می‌دانستند و در نهایت محبت با او بودند
و در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش به ریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود
گردانید و سفارت و نیابت با او متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمهٔ ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه به رحمت حق واصل شد و این سال
تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال به عالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال به عالم بقا ارتحال نمودند و حسن بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه
بخدمت علی بن محمد سمری بودیم ناگاه ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه را که در این ساعت به رحمت حق واصل شد پس مشایخ تاریخ
آن روز را نوشتند بعد از آن به هفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی بن الحسین رحمة الله علیه در همان ساعت به رحمت خدا رفته است
علی بن بابویه این خبر را بسند صحیح روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم
در سالی که سمری به رحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس توقیعی از صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو که تو شش روز دیگر از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن
کارهای خود را و بکسی وصیت مکن که قائم مقام تو گردد بعد از وفات تو که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمی‌شوم مگر بعد از آنکه حق تعالی رخصت دهد
و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار طول بکشد و دلها سنگین شود و زمین پر شود از ظلم و جور و بعد از این بعضی از شیعیان من ادعای
مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس گفت ما نسخهٔ این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او در حال احتضار بود پرسیدیم کیست وکیل تو
بعد از تو کی خواهد بود گفت که خدا را امری و حکمتی هست که آن را به عمل خواهد آورد این را گفت و به عالم اعلی ارتحال نمود و مؤلف گوید که جمعی
بسیار از ثقات روایت کرده‌اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده‌اند و در آن وقت نشناخته‌اند و بعد از مفارقت شناخته‌اند پس ممکن است
که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت دیده‌اند و شناخته‌اند دروغ می‌گویند یا اگر دعوی مشاهده و دعوی سفارت و نیابت
کنند دروغ می‌گویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه
گفته است که خبر داد مرا ابوعلی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا به من داد که در بغداد به حسین بن روح برسانم پس یک شمش کم شد
یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و به نزد حسین بردم چون آنها را شمردم و به ایشان دادم اشاره کرد به آن شمشی که خریده بودم و گفت
این شمش را که عوض گم شده خریده‌ای زیرا که گم شده به ما رسیده و دست دراز کرد و آن شمش گم شده را بمن نمود ... گفت
... وکیل حضرت صاحب الامر کیست یکی از شیعیان ... حسین بن روح ... گفت ...

تا تسلیم کنیم حسین گفت آنچه آورده بودم بنهید از میان جامه تا آنکه هر چه آورده بودم پس آن را بنزد واگذاشت و آنچه او بود در جامه انداخت گفت بهر رد نمود
چون از اول حسین شد حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون حقه را آورد حسین گفت که این حقه است که آورده بودی در جامه انداختی و در آن
یک جفت دست بند طلا است و حلقه بزرگی در آن و انگشتری است و در حقه کوچکی که از آنها آورده بود و دو انگشتری که یکی نگینش عقیق است و دیگری
فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن بود چون آن حالت را مشاهده کرد پیش شد و جمعی دیگر آنچه آورده بودند خبر داد و بسیار از شیعیان
با ایشان رجوع میکردند تا آنکه حکیمه خاتون عمه حضرت صاحب الامر کسانی را که نام ایشان مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشاء و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و
بن العلاء که در نهایت نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب الامر بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن برای
او فرستاد و در آذربایجان و جمعی دیگر بودند که شرفیاب شدند از خدمت آنحضرت میرسیدند یعنی بتوسط سفراء آنحضرت که نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب الامر را بسیار طلب کردم و مال خطیری را صرف کردم و باین سعادت فائز
نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند
اباکرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون شد او رفتم دیدم که روی آمد جوانی خوش روئی خوشبوئی با او و بدست هیئت تجار
ایستادن خود داد پس عمری اشاره کرد بسوی آن جوان که او است آنکه میجوئی پس بخدمتش رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس
بر خانه رسید که نبود و عنایتی بآن نداشتم خواست داخل آن خانه شود عمری گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم
که سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعون است ملعون است کسیکه نماز مغرب را تاخیر کند تا ستاره ها در آسمان بسیار شوند و ملعون است ملعون
کسیکه نماز صبح را تاخیر کند تا ستاره ها برطرف شوند یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از
اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتیم روزیکه در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزد ما نشسته بود و ازاری پوشیده بود و قیمت کردیم آنها را
صد و پنجاه دینار میشد و نعلین زردی در پا داشت و اثر سفر در او ظاهر نبود پس سائلی از ما سوال کرد و سوال او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت
از او سوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد و سائل او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست و از ما غائب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم
که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگریزه طلائی که مانند دندانه ها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال طلا بود
برفیق خود گفتم که امام و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از
جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که او که بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب راوندی در خرائج از حسن بن مسعود
روایت کرده است که گفت روزی در مجلس عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در آنجا سخن از ناحیه حضرت صاحب الامر و غیبت آنحضرت مذکور
شد و من استهزا میکردم باین سخنان که عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم
در غیبت تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که برایشان میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند
و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم
و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد و در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر از چشمهایش دیده نمیشد و دو موزه
سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه باسم حقیر یاد کرد گفتم چه میخواهی گفت چرا غیبت ناحیه ما
را حقیر می شمری و خمس مالت را باصحاب نواب ما نمیدهی و من مردی صاحب شجاعت بودم که از چیزی نمی ترسیدم از سخن او بلرزه آمدم و ترسیدم و گفتم میکنم

... عهد فرمود گفت هرگاه ... این شیخ که متوجه آن گردیده تا بیایی بدون مشقت قتال ... اهل شهر ... و کسب کنی آنچه کسب کنی ...
... بزبان گفتیم شنیدیم و اطاعت میکنیم ای سید من پس گفت ... شد و سلاح و غلمان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر غایب
گردید و ما ... بتجارت ... بسیار طلب کردیم و نیافتیم ... زیاده شد و ... گشتیم ... حکایت نقل
کردیم و فراموش کردیم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدیم و گمان داشتیم که با ایشان بتجارت خواهیم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند ...
... سبب ... می آمد ... بتجارت میکردیم و چون ... آمده میان ما و تو ... نیست در اهل شهر ... [illegible]
... و ماندیم و مال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتیم جمع کردیم پس ... خلیفه ... کثرت مال من ... [illegible]
خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من آمدند و ...
... محمد بن عثمان عمری ... آمد ... گذشت ... نشست ... تکیه داد ... بسیار ... [illegible]
... ساعت بساعت خشم من ... زیاده میشد چون مجلس ... شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری
هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب ... میگوید ... وفا بوعده خود کردیم ... گفتیم شنیدیم و اطاعت
میکنیم ... پس ... تسلیم کردم بعضی از مال را
که من فراموش کرده بودم ... بیاد من آمد ... بعد از آن ... امر حضرت صاحب الامر شناختم ... گفت من
... شنیده ام شک از دل من زائل شد و یقین کردم ... حضرت را ... شیخ طوسی رحمه الله ... روایت ... که علی بن بابویه
عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح داد ... سوال کرده بود ... که حضرت دعا کند که حق تعالی ... فرزندی
روزی کند ... پس ... [illegible] ... بسیار ...
کتاب من لا یحضره الفقیه است ... حسین ... نسل ... فضلا ... [illegible]
... صحیح میکردند ... سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب الامر ... متولد شده باشد ... شیخ صدوق ... بن بابویه
... احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ... سوال کنم که امام بعد از او کیست
حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عزوجل از روزیکه آدم علیه السلام را خلق کرده است ... خالی نگذاشته
و تا روز قیامت ... نخواهد گذاشت ... حجت خدا ... خلق ... بلاها را ... زمین ...
برکتهای زمین ... گفتم یا ابن رسول الله پس کیست امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد ... پسری ... ماه شب
چهارده و سه ساله ... گفت ای احمد ... اگر نه این بود که ... گرامی ... این فرزند را ...
او ... نام و کنیت حضرت رسول است ... عدالت ... ظلم ... مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین
بخدا سوگند که غائب خواهد شد ... نجات نیابد ... ثابت بدارد ... در قول
بامامت او و توفیق دهد ... بتعجیل فرج ... گفتم آیا معجزه ... غلام ... عربی فصیح گفت منم بقیة الله ... انتقام ... از دشمنان ...
... روز دیگر بخدمت حضرت رفتم گفتم ای ... رسول الله ... عظیم ... [illegible]

کهدران حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که این غیبتی طولانی است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او طول خواهد کشید فرمود بلی
بحق پروردگار من آنقدر طول خواهد کشید که برگردند از دین اکثر آنها که قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسیکه حق تعالی
عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد و او را بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد
این امری از امور غریبه خدا است و رازیست از رازهای پنهان الهی و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان
باش تا در روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری ع
و آنحضرت در دکه نشسته بود و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود
پرده را بردار چون پرده برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا بایست هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده
و روی سفیدی و دیده های درخشان و دستهای قوی و زانوهای بهم و بر رخسار راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد
و بر ران راست پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو
تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس با نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در حجره
هست چون داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن عثمان عمروی و محمد بن ایوب روایت
کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن ع پسر خود حضرت صاحب الامر را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت
این است امام شما بعد از من خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز
او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و نعمانی
روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعت کرد در باب میراث برادر خود امام حسن عسکری ع حضرت صاحب الامر
علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غائب گردید بعد از آن
جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده او حضرت امام حسن ع برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را
در آن خانه دفن کنند چون خواستند که دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است در اینجا دفن نکنید حضرت ع ظاهر شد و فرمود
که ای جعفر این خانه تو نیست و غائب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است
که ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت
کرد حضرت رسول صلعم که اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و اوست حجت و منتظر و صاحب الزمان
اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و بنزد او نشستم و آنجناب عقید
خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام قدح را آورد و بدست آنحضرت
داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل
این خانه شو کودکی که در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشت سبابه را
بسوی آسمان بلند کرده است چون بر او سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید
پس مادرش نرجس آمد و دستش را گرفت و بنزد پدرش آورد چون داخل خانه شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بر گوا گندم گون بود

ادعای امامت جعفر

پیچیده بود و بندهایش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سیدهٔ اهل بیت خود آب بیاور که بر من پروردگار خود
سیر دهم و آن طفل قدح آب مصطفی را برداشت و لبهای خود را بدان حرکت داد و آیه به پدر بزرگوار خود داد چون آب بیاشامید فرمود که مرا برای
نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند حضرت صاحب الامر آنحضرت را وضو داد و یکمرتبه دیگر قبه سر و پاهای
آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب الامر گفت که ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین تو فرزندی
و وصی منی و از من متولد شده و توئی محمد بن حسن تو فرزند حضرت رسولی و توئی خاتم امامان طاهرین پاکیزه و رسول خدا بشارت داده بتو بیست را و نام و
کنیت ترا بیان کرده و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمری
روایت کرده است که چون آن آفتاب حضرت صاحب الامر متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب
به هزار من تبریز باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت
عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتهای شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مرا رخصت سخن گفتن بدهند خدا شکی
نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال
شدم پس فرمود میخواهی که ترا بشارت دهم در عطسه گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابوعلی خیزرانی از جاریهٔ حضرت عسکری روایت
کرده است که چون حضرت قائم متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع شد و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفیدی دیدم از آسمان بزیر
می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت امام حسن عسکری
نقل کردم حضرت خندید و گفت اینها ملائکهٔ آسمانند فرود می آیند که تبرک بجویند باینحضرت و اینها یاوران او خواهند بود وقتی که خروج
کند و شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده
فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام عسکری علیهما السلام و همسایهٔ ایشان بود در شهر سرمن رای
گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی علیه السلام بنزد من آمد و مرا طلبید چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود تو از فرزندان انصاری و
ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و تو محل اعتماد ما بوده و من ترا اختیار میکنیم و مشرف
میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در موالات ما ترا برازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ
پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسهٔ زردی بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که
بگیر این نامه را و زر را متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل برسد جمعی از کنیزان را در
کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهند بود و بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر
کن بسوی برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف
او را بیان فرمود و جامهٔ حریر گنده پوشیده است و آن کنیز ابا و امتناع خواهد نمود از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی
که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید که وای که پردهٔ عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که سیصد
اشرفی بقیمت این کنیز میدهم که عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانیده پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت

سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن به قیمت سیصد دینار پس آن برده فروش گوید که من از برای تو چه چاره کنم
که بیع مشتری [می‌]باید ... واقع شود و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیز گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید مشتریی بهم رسد که دل من با او میل کند و اعتماد بر وفا و
دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی لطف نوشته است به لغت فرنگی
و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را به آن کنیز بده که بخواند اگر به صاحب این نامه راضی شود من وکیلم
از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را به عمل آوردم
پس چون آن کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمر بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خود را
هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی به من داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و
کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره که در بغداد گرفته بودم و تا به حجره رسید نامهٔ امام علیه السلام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید و بر رو
می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای
پیغمبران گوش خود به من بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم
از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم به امری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد
در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس
و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع
گردانیده بود و آن تخت را بر بالای چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاها خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان
انجیلها بدست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت همگی خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت افتاد و
بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین
امری که به سبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی به زودی زائل گردد پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و
کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را با او تزویج نمایم
تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع به خواندن انجیل کردند همان
حالت اول به هم رسید و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر شد و سر این کار را ندانستند که از سعادت سروری است نه از نحوست دو برادر پس مردم
متفرق شدند و جدم غمناک به حرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت آویخت پس چون آن شب شد به خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از
حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسالت پناه محمد با وصی و داماد خود علی بن ابیطالب و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان علیهم السلام قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود یا
روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری فرزند آن کسی که
تو نامه‌اش را به من دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند به سوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو رو آورده پیوند کن رحم خود را به رحم
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و حضرت مسیح مرا

با حضرت حسن عسکری عقد بستند بفرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از ترس کشتن
آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید
و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود و هیچ
نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد
من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و
ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش مرا عافیتی بخشند چون چنین کرد اندک صحتی در خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی میداشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر
شوهر تست امام حسن عسکری پس من بدامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم و گفتم که حضرت امام حسن عسکری بمن جفا میکند و از دیدن من
ابا می نماید پس حضرت فرمود که فرزندم چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران
بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم از تو خشنود گردند و امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری
فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی
آنحضرت میبردم چون شب آینده درآمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی
چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب
بنزد تو خواهم آمد تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است
که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی
از شبهائی که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران
بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلایه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود
که دیدی و تا حال بغیر تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت حصه او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این
نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا
بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت
تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب
فرمود که چگونه حق سبحانه تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت علیهم السلام را گفت چگونه وصف
کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی
بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت شرف ابدی را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که

حامله شدن حضرت نرجس خاتون

پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بهم خواهد آمد فرمود که
از زنی که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس آنگاه پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که درآوردند گفت بفرزند تو امام
حسن عسکری علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را می شناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان عالمیان مسلمان شده ام شبی گذشته است که
بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که
میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را
یاد بیاموز که او زن حضرت عسکری و مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذوالاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه
قمی و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آورد و نظر تند و نگاه تندی به نرجس خاتون کرد پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند
بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب پس حکیمه خاتون گوید که جامه های خود را
پوشیدم و بخانه برادرم علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست
از برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای با برکت بزرگوار خدا چنین خواسته است که ترا در این
ثواب شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت و کرامت عطا کند ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن
نبوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز
آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و پادشاه خلافت حسن عسکری در سامره امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرره زمان پدر
بخدمت امام اطهر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون من و
صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پایم بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده های خود می نهم چون حضرت امام این سخن را از من
شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود را که بیاور جامه هایم را تا بروم
حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من این فرزند من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از
دیگری پس جستم و شکم و پشت نرجس ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر
خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون ملعون شکم زنان حامله را
می شکافت به طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیا
پیغمبران در شکم نمی باشد و در پهلو می باشیم و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و نجاست
و کثافت را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس
شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم و در هر ساعت از او خبری میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد
و در این شب بیشتر از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد

چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود ندا
کرد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکند در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب
مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری
تمام شد نرجس از دیده من پنهان شد گویا پرده میان من و او حائل گردید پس دویدم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای
عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو بقبله
بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی امیر المؤمنین
پس یک یک از امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطأتی واملأ الارض بی قسطا وعدلا
یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام از دشمنان مرا ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من
از عدل و داد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل گشت و محو گردید بدرستی که
باطل مضمحل شدنی است ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر افتاد و سلام کرد
پس حضرت او را برگرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو گوشش گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست بر سر آن حضرت
مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش این است که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی
که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین
و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان از ایشان آنچه را حذر میکردند و میترسیدند پس حکیمه گفت پس حضرت صاحب الامر صلوات
الله وسلامه علیه صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا به پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیاری نزد سر
مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه نزد ما بیاور پس آنحضرت را گرفت و بسوی
آسمان پرواز کرد و سایر مرغان از عقب او پرواز کردند و حضرت امام حسن عسکری فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی موسی را باو سپرد پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو برمیگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانید چنانکه
حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش بدو روشن گردد پس حکیمه از حضرت پرسید که این چه مرغ بود که صاحب الامر
را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و نگاه میدارد ایشان را و بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که
چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نموده فرمود که
اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند

و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه زبان ایشان را می بوسند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او می رسیدم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل دیدم و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و دعوای امامت میکند و یا خاموش است تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را به نبوت و وصایت هر چند موسی بهتر بود از هارون و حجت بود بر او و فرزندان هارون را این فضیلت داد بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است امت را از حیرتی که بشک افکند اهل باطل را و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری فرزندی بهم رسیده و مانده است تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس که حجت خواهد بود بعد از او من گفتم تو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت و غیبت آنحضرت چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت علیه السلام شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکس که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شد و بیامدم چون رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر روی من خندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت علیه السلام بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد صحف آدم علیه السلام را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برداشتند و بسراپرده عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده خالص من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت و توئی هدایت کننده بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و به مخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش بتحقیق که از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است و او را از شر دشمنان

محافظت و حراست می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر گرداند پس حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق بمن خالص باشد و بسیاری
از شیعیان در حال حیات حضرت امام حسن عسکری و بعد از وفات آنحضرت علیه السلام آنحضرت را دیدند و معجزات که از آنحضرت مشاهده کرده اند
بسیار است از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه روایت کرده است از ابو الادیان گفت که پیوسته خدمت حضرت امام حسن عسکری می بودم و نامه های
آنحضرت را بشهرها می بردم پس در مرضی که در آن بیمار بعالم بقا ارتحال فرمود مرا طلبیده و نامه چند نوشتند بمداین فرمودند که بعد از پانزده روز
باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه بلیه روی دهد
امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب نماید او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود که هر که بر من نماز کند او جانشین من است
گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شما است مهابت حضرت مرا مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها
را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل آنحضرت
امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر
و تهنیت بامامت خویش میگویند پس من در خاطر گفتم که اگر این امام است پس امامت نوعی دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که
پیشتر او را می شناختم که شراب میخورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم هیچ سوال از من نکرد در این حال عقید خادم
بیرون آمد و گفت ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم
که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندمگون
پیچیده موی گشاده دندانی بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر
عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی امام علی نقی دفن کرد و متوجه من شد و گفت
که ای بصری جواب نامه ها را که با تست بده پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از نشانها که حضرت امام حسن عسکری فرموده بود ظاهر شد
دیگر یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که آن طفل که بود جعفر گفت والله هرگز او را
ندیده بودم و نمی شناختم پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری چون دانستند که وفات یافته است
پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره بجعفر کردند پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه ها و مالی چند هست بگو که نامه ها از
چه جماعت هست و مالها چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در این حال عقید خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر و گفت با شما نامه های فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در میان آن ده اشرفی هست که طلا اندود کرده اند پس آن
نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است مرا و امام حسن عسکری چنین همیان بود
پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری
را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم از آنحضرت و باین سبب او را با ابن ابی الشوارب قاضی
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از
خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر
کرد که هر یک دو اسپ با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم سبکبار و بتعجیل برویم بسامره و بخانه حضرت امام حسن عسکری با ایشان

حکایت احمد بن اسحاق قمی

و گفت چون بدر خانه رسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر کرا در آنجا بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بآنخانه
حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که در این خانه کیست گفت صاحبش و هیچ گونه
التفات بجانب ما و از جای خود نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم
که گویا الحال از دست کارگر بر آمده است و در خانه هیچ کس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریایی از آب در میان حجره ایستاده
و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما
التفات ننمود احمد بن عبدالله بیاران گفت که داخل شوند نزدیک بود که در میان آب غرق شود و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رشیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان
بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت می طلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستیم که بسوی که می آییم و از حقیقت حال مطلع نبودیم و اکنون توبه میکنیم
بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما می کشید و بدربانان
سفارش کرده بود که هرگاه برگردیم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری
ملاقات کرده اید یا کسی حرف گفته اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این قصه را بدیگری نقل کرده اید همه را گردن بزنم و ما این
حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم
که سیما غلام خلیفه بسر من رأی آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست
مبارک داشت رسیما گفت چه میکنی در خانه من سیما بر خود لرزید و گفت جعفر کذاب گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما برگردیم
پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس گفت که دیدم یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت
کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری
بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله چند که منظور است سوال کند سعد بن عبدالله گفت که چون بدر دولت
سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل خانه شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان
کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود چون بسعادت ملازمت
رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که به
نگینه های زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه بجهت آنحضرت فرستاده بود و بدست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون
آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت
حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان تست بگشا و تصرف نما آن طفل یعنی حضرت صاحب الامر گفت ای مولای من آیا جائز است که من دست
طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان هست تا حضرت صاحب الامر
حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت
و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که از پدر میراث باو رسیده بود
که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون

کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست سکه ری که در فلان تاریخ زده‌اند و نیمه نقشش برطرف شده است و یک قطعه‌ای که نقشش محو شده است یک پاره‌ای
شده ناقص هست که یک دانگ و نیم است حرام در این کیسه همین دو اشرفی است و جهت حرمتش آن است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد
جولاهی که از همسایگانش بود بقدر یک من و نیم ریسمانی بود و مدتی بر این گذشت و نزد آن جولاه بود و آن مرد چون گفت این را دزد برد تصدیقش
نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک‌تر از آن که دزد برده بود به همان وزن و داد که آن را بافتند و فروختند این دو دینار قیمت آن جامه است و حرام است
چون کیسه را احمد گشود و دو دینار به همان علامت یافت که حضرت صاحب الامر فرموده بود و پیدا شد به دستش باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت
صاحب الامر فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است دست به این را نمی‌کنیم پرسید که چرا فرمود که این
اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت مال ایشان داخل آن است حضرت امام حسن
عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش پس بدهند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است
تا آنکه همه را بامن تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت امام حسن عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی
و اشاره کرد به صاحب الامر پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب
اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سائر کتب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند
بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک
بر کرسیها می‌نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میگردانیدیم در دین خود
و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند و پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم
و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجب است بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه
قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیاری با خود برداشتم پس دوازده ماه
گردیدم تا نزدیک به کابل رسیدم جماعتی از ترکان بمن برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من
مطلع شد مرا به شهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده‌ام
فارسی آموخته‌ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده‌ام مرا به مجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون
آمده‌ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده‌ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب
می‌نمائی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم که میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم آنکه شما میگوئید آن هست
که من اوصاف او را میدانم یا نه بگوئید او کجا میباشد تا بخدمتش برسم و سوال کنم از او از علامات و دلائلی که در کتب خود خوانده‌ام اگر آن باشد
که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله
پسر عثمان است و نسب او را به قریش ذکر کرده‌اند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب
میکنم خلیفه او برادر او است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او است و پدر فرزندان او است و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
بغیر فرزندان این مرد که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این را از من شنیدند بخشم آمدند و گفتند ای امیر این مرد از شرک خود بدر آمده است و داخل
کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسک‌ام و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی‌تر از آن بیابم من اوصاف

آن پیغمبر را خوانده‌ام و در کتابهائی که خدا به پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده‌ام و دست برداشته‌ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده‌ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود و طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان بصیرترند و اعلم‌اند به مناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطرش را بجوی پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم به مطلب من مطلع شد گفت آن پیغمبری که طلب او میکنی همان است که ایشان گفته‌اند اما خلیفه او را غلط گفته‌اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابی طالب پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد و پدر حسن و حسین که سبط و دختر زاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه والی و والی بلخ را گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بما کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سائر فرایض از او اخذ کردم و به حسین گفتم ما در کتب خود خوانده‌ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه او است و بعد از وصی با وصی و خلیفه او است و پیوسته امر خدا در خلافت خدا جاری است در اعقاب او تا ایشان تا منقضی شود دنیا پس گفتم کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین و پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بیان کرد آنچه حادث شد از غائب شدن آن حضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آن حضرت بکنم شاید بخدمت آن حضرت توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت و سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوش نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا داخل قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی به نزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که تو را میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راه های غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر را که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان بحج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بهیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر دادند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرمودند از رفتن بسوی حج و در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه‌ها از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر الاسود را بکعبه برگردانند و در جای خودش نصب کنند من بامید

ملاقات حضرت صاحب الامر ... سال اراده حج کرده ... [illegible] ... چنانچه ... از
بهشت حضرت رسالت پناه که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آن را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را ... چون
بسیار ... برگذاشت ... و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین از آنجا خود گذاشت قرار گرفت و در آن سال به حج شدم و چون به بغداد
رسیدم علتی صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم ... نامه نوشتم ... به ... از شیعه که او را ابن هشام میگفتند دادم و
حضرت نوشتم و سر آن را مهر کردم و در عریضه سوال کرده بودم که عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم
که مقصود من آن است که این نامه را به دست کسی که حجر الاسود را به جای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ... ابن هشام گفت که
داخل مکه شدم ... چون ... درست ... حجر را به جای خود ... مردم
و دیدن من نشود چون خواستند که حجر را به جای خود بگذارند ... نظر میکردم هرکه حجر را میگذاشت حرکت
میکرد و ... قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشرو گندمگون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و به جای خود گذاشت و ... ایستاد و رفت
... از مردم برآمد ... جوان روانه شد و از مسجد بیرون رفت من از عقب او ... رفتم و مردم ...
و از جانب راست و چپ ... مردم گمان کردند که من دیوانه شده‌ام ... که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان
مردم بیرون رفت ... چون به جایی رسیدم که بغیر از من و او کسی نبود ...
ملتفت شد ... آنچه با خود داری ... بده ... و بگو ... از این علت عافیت می‌یابی ... سی
سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم ... خوف بر من مستولی شد ... حرکت نتوانستم کرد چون این
خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد ... سال سیصد و شصت و نه ... آن سال اندک ... وصیت کرد و
... سفر آخرت ... تمام ... گفتند ... اضطراب ... گفت این
سال است ... مرا وعده داده است ... انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار
سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب چهارشنبه ماه ذی القعده سال ششصد و ... حضرت صاحب الامر را شنیدم
که از برای شیعیان ... دعا میکرد ... شیخ ابن بابویه
... احمد بن فارس ... گفت که من وارد شهر همدان شدم ... بنی راشد ... ایشان ... می‌گفتند ... امامیه بودند
... ایشان سوال کردم ... سبب تشیع ... گفت ...
... پیاده ... قافله ... چون ... جواب ...
تا آنکه ... قافله ... بودم و جاده ... نبود ... توکل ... الله ...
... چون داخل آن بستان شدم قصر عالی ... خادم سفید دیدم
سلام کردم جواب ... گفتند ... خدا خیر ... پس یکی از آن خادمان داخل قصر شد
بعد از اندک زمانی بیرون آمد گفت برخیز داخل شو چون داخل شدم قصر ... خادم پیش رفت ...
... خانه ... گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی دیدم که میان خانه نشسته است و شمشیری ... آویخته ...

هشتم آنکه بیست ... شبی مجلس ... شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی شبستان تابند پس سلام کردم و بانهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب
فرمود و گفت میدانی که من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از عدل و داد
خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو بر زمین مالیدم گفت چنین مکن سر بردار تو فلان مردی از مدینه ای از بلاد جبل که او را همدان
میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی بسوی اهل خود برگردی گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشان را
باین سعادت که میسر شده پس اشاره بخادم کرد و خادم دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندکی راه آمدیم
علامات و آبادانی و درختها و مناره مسجد پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک شهر ما شهری هست که آنرا اسد آباد میگویند گفت همان است برو براه رشد
و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسد آباد شدم دیدم در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس به همدان رفتم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اثر در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگران
بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت
صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج بیا که بخدمت امام زمان
خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی
چند بهم رسانیدم و متوجه مکه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه
طیبه شدم تجسس و تفحص بسیار کردم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی مترددو متفکر بودم
تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و تضرع و ابتهال از بخشنده لاینزال سوال کنم که مرا
بمطلب و مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشروئی و خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده یکی
بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم
از اهواز گفت ابن الخضیب را میشناسی گفتم او بجهت آنکه بحق واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
میایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم گفت خوش آمدی ای ابو الحسن
چه کردی آن علامتی را که میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفتم با منست گفت بیرون آور دست بسوی جیب خود بردم و انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و
علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد گفت خدا رحمت کند ترا
ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت
بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر بشو
مخفی و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت که بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت
پس سوار شتر خود شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت
دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت چون بپایین عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز شب بگیر پس او فرود آمد و با او نافله
را بجا آوردیم صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت بعد از نماز بسجده رفت و روی بخاک مالید و سوار شد و من نیز سوار شدم تا بر بالای
عقبه رفتیم گفت نظر کن چه چیز می بینی نظر کردم قبه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار سبز شده است گفت نظر کن بالای تل ریگ چه چیز می بینی چون نظر کردم

خیمه‌ای از مو دیدم که از نور آن خیمه تمام صحرا را روشن کرده بود و گفت [illegible] آنجاست [illegible] شد [illegible]

شتر را بخوابان و داخل شو [illegible] و چون از مرکب بزیر آمدم گفت دست از مهار ناقه بردار گفتم ناقه را بکه بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن

نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمی رود از آن مگر ولی خدا پس مهار ناقه را گذاشتم و با او رفتم تا نزدیک خیمه رسیدیم گفت اینجا باش تا از برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک

زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده‌اند

و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و چون نظر کردم ماننده ماه [illegible] از طیش و سفاهت مبرا [illegible] بلند

و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بهم پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه‌ها [illegible] و در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بسر داشت که نزدیک بنرمه گوش رسیده بود و از

پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در

دولت بنی عباس در نهایت ذلت و خواری زندگانی می کنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود

پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان تر و دور ترین جاها باشد تا آنکه پنهان باشم از مکر اهل ضلال و متمردان

تا هنگامی که حق تعالی رخصت ظهور بدهد [illegible] فرمود ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی

او نمایند و حجت خدا بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آن کسی که خدا مهیا گردانیده است ترا برای اظهار حق و برانداختن باطل و قلع اعادی دین و اطفاء نائره

مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو

مانند مرغان که بسوی آشیان پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که [illegible] در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیز اند و اهل قناعت اند و چنگ در دامن

متابعت اهل بیت زده‌اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده و مجادله با اعداء دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است

بانکه [illegible] صبر کنند [illegible] تا آنکه [illegible] فرزند [illegible] فاخر گردد [illegible] تا آنکه حق تعالی اسباب دولت

ترا مهیا گرداند [illegible] علمهای زرد و سفید [illegible] در میان حطیم و زمزم [illegible] فوج فوج از اهل اخلاص و صفا نزد رکن حجر الاسود [illegible] ببیعت تو آیند

کنند در حوالی حجر الاسود [illegible] طینت ایشان پاک است از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه است از نجاست شقاق و طبایع ایشان

نرم است برای قبول دین [illegible] فتنه‌ها [illegible] مفسدین [illegible] حدائق ملت و دین بیارآید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان

را از زمین بردارد [illegible] امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود [illegible] شرایع دین [illegible] بسوی آشیانهای خود برگردند [illegible] را

سبز و شاداب گرداند [illegible] فرمود [illegible] در این مجلس گذشت پنهان دار و اظهار منما مگر جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار

گفت چند روز در خدمت آنحضرت علیه السلام ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرخص شده بسوی اهل خود [illegible]

وداع [illegible] زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم [illegible] بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرماید [illegible] اعانت [illegible] اهل

برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز در پیش داری [illegible] دعای بسیار در حق من فرمود [illegible] برگشتم [illegible] حکایات [illegible] این باب بسیار است این رساله گنجایش

ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که [illegible] معجزات آنحضرت را [illegible]

آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا [illegible] عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز

محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری [illegible] محمد بن ابی عبدالله [illegible] و از اهل آذربایجان

قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان از اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هارون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب النواء و صاحب صره مهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن همدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و ابو محمد بن هارون و صاحب سنگ ریزه و علی بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوی و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر ماناو و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال در مکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی انتهی و کتب معجزات مذکور است زیاده از اینها و نقل بیشتر میشود چنانچه اگر این عدد را جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر یا معنوی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که قائم را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این جاری خواهد کرد و ناچار است آنحضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن فضل روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر سست ایمانی بشک افتد گفتم چرا آنحضرت فرمود که مارا رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور حق تعالی و سریست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا چون دانستیم که خدا عالم حکیم است باید تصدیق کنیم که افعال او همه موافق حکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع از آفتاب است در وقتیکه غائب کرده باشد آنرا ابر از دیده ها و بدرستیکه من امانم اهل زمین را از عذاب الهی چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند پس ببندید در بسیار سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکنید در دانستن امری که از شما تکلیف دانستن آنرا نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی بزودی بار فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول که آیا شیعیان منتفع خواهند شد بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم با آفتاب هر چند ابر آنرا پوشانیده باشد **مؤلف گوید** که تشبیه بآفتاب زیر ابر اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار مستفیضه نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و عقوبتها از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم

و بتمامه و خلاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل بیت من امان [illegible]
ایمان منور شده باشد رسیده اند که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته و دیگر [illegible] مشکلی بر او دشوار گردد چون
متوسل بارواح مقدسه ایشان شود البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم آنکه چنانکه آفتاب با آنکه محجوب بسحاب باشد با وجود
انتفاع خلق بنور او تا آنکه منتظر زوال سحاب میباشند که آفتاب از حجاب بدر آید همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و
ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد
چهارم آنکه چنانچه پیوسته بیرون آمدن آفتاب از سحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است و پنهان بودن گاه اصلح است همچنین غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود
انتفاع ایشان با آثار ایشان اصلح باشد از ظهور آن حضرت بوجوهی که ذکر آنها موجب طول [illegible] پنجم آنکه از نظر کردن بآفتاب [illegible]
و دیده را امکان نیست [illegible] چشم نظر کنند [illegible] همچنین [illegible] جمال آنحضرت [illegible] غیبت ایشان
گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهودان
مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه هر روز بر بعضی از مردم آفتاب از رخنه ها میتابد همچنین در ایام غیبت ممکن است
بعضی از شیعیان ایشان بخدمت آنحضرت مشرف شوند بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که قائم ما را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و دیگری دراز
در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خاص شیعیان و در غیبت دوم نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان موالیان او و در روایت دیگر وارد شده
که [illegible] نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود [illegible] هر یک بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آن حضرت و اباء طاهرین
علیهم السلام مانند آفتاب اند در عموم نفع کسی که [illegible] کور باشد بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کوران فرموده است من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ایضا آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود
حضرت قائم قائم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات آن حضرت بسیار بعید است با آنکه مثل آنرا عامه در وجود حضرت خضر
قائل شده اند و در عمر حضرت نوح زیاده از هزار سال قائل اند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار
سال قائل شده اند و عمر دجال ابن الصائد از زمان حضرت رسول تا نزول حضرت عیسی از آسمان قائل شده اند و در حضرت عیسی را تا
زمان مهدی قائل اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در خروج داند و امر بخروج
فرماید اما آنچه میگویند که در وجود امام غائب چه فایده هست این سوال بی جهت است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه
بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و در [illegible] از خلق پنهان شده باشد
هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود اگر فایده غیر آن نباشد که شیعیان اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت
و انتظار ظهور آنحضرت بثوابهای غیر متناهی حاصل شود کافیست چنانچه منقول است که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است
نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین منقول است که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که
قائل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی بایشان عقل و فهم و معرفت آنقدر داده است که
غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدا ایشانرا در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی حضرت رسول
بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بدرستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا [illegible]

فرج شیعیان از بزرگترین فرجهاست و ایضاً از آن حضرت منقول است که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد بمنزلهٔ کسی است که در خیمهٔ حضرت قائم با آن حضرت باشد بلکه بمنزلهٔ کسی است که در پیش روی آن حضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در خدمت حضرت رسول خدا شهید شود و از حضرت صادق منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آن است که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسرّ من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و از شما عفو میکنم گناه را نه از غیر شما و شما را می آمرزم و بسبب برکت شما باران میفرستم بر بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان می فرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که منافع آن حضرت ظاهر بمردم نمیرسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آن حضرت هر سال بحج می آید و مردم را میشناسد و مردم او را نمی شناسند و چون آن حضرت ظاهر شود گویند که او را میدیدیم و نمی شناختیم و از حضرت صادق منقول است که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سفیهان بی بصیرت تعصب بر شیعیان انکار میکنند این را برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد آن حضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه حضرت خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر سر فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناسانید و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خائف گردانند و او غائب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فائز خواهند گردید خصوصاً در وقتیکه از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تأویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب الامر بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان اخبار و احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و منم حجت خدا بر ایشان و آن دلائل قطعیه که بر امامت آن حضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مقصد سیم در اثبات رجعت بدانکه از اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه دیدهٔ ایشان روشن شود بدیدن دولت ائمه و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا

به ایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا مشاهده اضعاف آن دولتی که میخواستند باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسائل منفرده در این مسئله تالیف کرده اند چنانکه اسماء ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که خواهد رجوع بآن کتاب کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی در روزیکه مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب خدا بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان جنبنده از زمین که سخن گوید با ایشان بسبب آنکه مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مومن است حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف نیز روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد و مانند ستاره درخشان باشد که در میان دو چشمش نوشته میشود مومن و انگشتر را بر بینی کافر می زند سیاه میشود و جمیع روی او را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قراء تکلمهم بتشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین مکرر در خطبه ها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ می کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض امیر المؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا طلب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان می کنید که دابة الارض علی است گفتم ما نمی گوییم تنها یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفتند بلی معاویه گفت چه چیز است گفتند مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفتند الیا معاویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی سوم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستی که آنکه واجب گردانیده قرآن را برتو ترا برمیگرداند بسوی محل عود و در احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در رجعت حضرت رسول [illegible]

قول حق تعالی ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور
میشوید استدلال کرده اند بسیار که این آیه در رجعت است زیرا که سبیل الله علی و ذریت او است هر که ایمان بیاورد و کشته شود [illegible] و اگر کشته شود [illegible] هست اگر
چنانچه کشته شود [illegible] برمیگردد تا بمیرد [illegible] برمیگردد تا کشته شود [illegible] و تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت
هر که کشته شود برمیگردد تا بمیرد [illegible] در رجعت [illegible] و تفسیر قول حق عزوجل واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال
فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین یعنی یاد کن وقتی که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام شما را از کتاب و حکمت پس بیاید
بسوی شما پیغمبری تصدیق کننده آنچه با شما است [illegible] ایمان بیاورید باو و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید بر این پیمان مرا گفتند
اقرار کردیم گفت پس گواه باشید و من با شما از گواهانم [illegible] در احادیث [illegible] وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه
سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است [illegible] یعنی ایمان برسول خدا صلوات الله علیه خواهند
آورد و حضرت امیرالمؤمنین را یاری خواهند کرد [illegible] پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد
از او است همه را خدا برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند پیش روی حضرت امیرالمؤمنین و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از
کتاب واحده از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد یگانه و بی مثل و نظیر است
و منفرد بود در یگانگی کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه نوری گردید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریت مرا پس از آن نور خلق
کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم
روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم حجت خود [illegible] ما بوده ایم پیش از خلق [illegible]
از نور [illegible] در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماهتاب و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس او میکردیم
و اینها پیش از آن بود که خلائق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که با ایمان بیاورند و ما را یاری
کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید به محمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستیکه
حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را
و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان
خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مغرب و مشرق زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم
تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس چه بسیار
عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هائی که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبر لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که
لبیک لبیک یا داعی الله [illegible] بیابانها و بازارهای کوفه بروند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و
اتباع ایشان [illegible] از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض [illegible] یعنی وعده کرده است خدا آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه
خلیفه گردانید آنها را که پیش از ایشان بودند [illegible] دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان

و بدل کنند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند
مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و به درستیکه مراجعتی بعد از برگشتنی
و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حمله‌ها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن
و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد
و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت
و دوزخ و داخل میسازم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت با ایشان و با من است عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است
و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مومن و کافر را
از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مومنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا و وارث پیغمبران و وارث انبیا
و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که مابین آنهاست و منم آنکه خدا با او
حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا
و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم
آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق
این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازهائی که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها
را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از
من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
ششم ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر
پایین تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند
کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین
یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن در رجعت است
و دیگری قیامت و یک میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد
یعنی به درستیکه البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی
دادن بر پیغمبران یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود که یاری
دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی
که تاویل به رجعت فرموده اند بسیار است در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبدالله
در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزیکه مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی
ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنة الله علیه با جمیع اتباعش از روزیکه خدا آدم را خلق
کرده است تا آن روز و حضرت امیرالمومنین برگردد و این آخر برگشتنهای آن حضرت است راوی گفت که رجعت های بسیار خواهد بود

فرمود بلی بر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او با او بیایند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند و مومنان از
ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمومنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات
واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمومنین را که صد قدم از پس پشت
برگردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد
در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد بعقب برگردد و اصحابش با او گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه
شما نمی بینید من می ترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول خدا باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه با آن
هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیرالمومنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی
کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود و هر سال یک فرزند پس در آنوقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمان
فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که حساب خلائق با امام حسین خواهد بود در رجعت پیش
از قیامت و بچندین سند از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آن مقدار
پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده هایش آویخته شود و از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح
مومنان با ارواح دشمنان ایشان که بعوض ستمها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند
و هر که ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک
شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ایشان ببدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند
از تفسیر قول حق تعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را از پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت
رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت او بیند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و
علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیتی هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است یعنی
و آن آیت این است وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورد بحضرت عیسی پیش از
مرگ او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را بزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا می میرد من گفتم ای امیر آن معنی مراد نیست که شما
فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت
عیسی می آورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم
از حضرت امام محمد باقر شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشتهٔ و ایضاً روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب می کنند با آنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود
این آیت در باب رجعت و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها می نمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر
دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است ان
له معیشة ضنکا و ایضاً علی ابن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب
هلاک کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره

وارد شده است و تاویل این آیه «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون» که این تمثیلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که چون موسی
آن حضرت گردید زیرا که فرعون و هامان قادر و مسلط بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را می کشتند نظیر ایشان در این امت ابوبکر
و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا و حق تعالی وعده داده است چنانکه ولادت
موسی را مخفی کردیم و او را از فرعون غائب گردانیدیم و بعد از آن او را ظاهر ساختیم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدیم و همه را بسبب او هلاک
کردیم همچنین حضرت قائم ولادتش را پنهان خواهم کرد و از نظر دشمنان غائب و او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد
که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت
اند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که ظالمان را
براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان از اینها آنچه که غصب حق آل محمد کردند و هم یعنی از آل محمد
حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه
قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر روایت کرده که حضرت امام حسین در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا
بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد و زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را
عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن با ایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش
را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که اگر ما را بکشند بسوی پیغمبر
خود میرویم پس باشیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق
می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار
شده بر اسبهای ابلق خدا از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر
خود بدست قائم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا میخواهد می مانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه
حضرت امیرالمؤمنین شمشیر حضرت رسول بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه
بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول او
در وعده ها که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله درآید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستند
که آنها را فتح کنند پس هر حیوان که حرام گوشت باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر
ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نماند
مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا
به برکت ما اهل بیت آن بلا را از او رفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری
میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و این است معنی قول حق تعالی که اگر اهل قریه ها ایمان

بیاورند و پرهیزگار گردند هرآینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران را پس گرفتیم ایشان را بانچه کسب کردند و به بخشد خدا به شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین هست حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بانچه ایشان می کنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی ابن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است واذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیت که گذشت پس روزی دهد رسول خدا علم خود را بعلی ابن ابی طالب پس او امیر جمیع خلائق خواهد بود و خلائق همه در زیر علم آن حضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود این است تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از ابان بن ابی العیاش که گفت رفتم بخانه ابو الطفیل و حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت ندانند و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد در رجعت بتفسیر شافی و واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد دوستان خود را بر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن دابه است که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود او سبب زمین است که بآن زمین ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم که بیان فرما که کیست فرمود آن است که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم من الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نام او را بگو فرمود ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر همه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار باطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین می نامند و جهاد با مخالفان را حلال میدانند پس حدیثی کنم بعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بسبب آنکه امر ما صعب است و قبول احادیث ما دشوار است و نمی شناسد آنها را و اقرار نمی کنند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مومن حقیقی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جعفر جعفی از حضرت صادق که اول کسی که از زمین برجعتی خواهد بود فرزندش حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشند پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از

ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود چنانکه پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر خواهد داد و بقیه پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند دین او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برگردد حضرت امام حسین و اصحاب او و یزید پلید لعین و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشند مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضا کشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او و یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدار او خواهد بود و از حضرت باقر روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدای تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است میخواهم ختم اعمال من آن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد بود و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است و در ضمن آن خطبه فرمود و ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلبهای حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که یکسر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوندی که شکافته است دانه و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه می روند و شمشیرها بر دوش گذاشته باشند و میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و این است معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر که چون قائم ظاهر شود عایشه را زنده کنند تا بر او حد بزنند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق روایت کرده که چون وقت قیام قائم شود در ماه جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق عالم مثل آن را ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر خود را از سرهای خود افشانند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بیرون می آیند با قائم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف

بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکنند بحق و بحق عدالت میکنند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا روایت کرده‌اند که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله که چون حضرت قائم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه که مشهور است و اکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارات حضرت امام حسین ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است و در مصباح شیخ و مصباح الزائر و سایر کتب از حضرت صادق منقول است که هر که دعای عهد را چهل صباح بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد نیز مذکور است که خداوندا اگر حائل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یار او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق زیارتی نقل نموده که حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را بآن زیارت کنند و در آن روایت مذکور است که من قائلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را و هیچ چیز را قائل نمیشوم مگر با آنچه خدا خواسته و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق زیارتی از برای حضرت امام حسین روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم که چیزی را که خدا خواهد نمی‌تواند بود و بسند صحیح در زیارات دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضاً بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو ای پروردگار کسی که خلف وعده نمی‌کنی و در کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکنند آل محمد را در بهشتهای رضوان و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می‌آشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم ما اهل بیت پس چون خدا او را زنده میگرداند ایشان را پس با او می‌آیند لبیک‌گویان فوج فوج پس در آن وقت بشک می‌افتند اهل باطل و مضمحل میشوند منتحلان و این بعثت بود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین گفت که وعده‌گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائیکه در سرداب غیبت حضرت صاحب الامر باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قائم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیش از آن از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که برمیگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و تمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او می‌باشند و محشور میشوند در زمره او و روشن می‌شود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب الامر بیرون آمد بسوی ابی القاسم بن علا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین است این دعا را باید بخوانند و بعد از دو ... تا آنجا که ترجمه‌اش این است که در حق حضرت امام حسین میفرماید

کرسید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد
و رستگار گردند مردم باو در زیارتش و در گریستن او و در کشتن او صیانت از عترت او بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را
راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بخدا می آوریم و انتظار برگشتن او می کشیم و کلینی و عیاشی و سید ابن طاوس و شیخ مفید رحمة الله علیهم
بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعده لازمی است بر
خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده را
در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک شوند این کار باد کسانیکه این سخن را میگویند بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات
و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها
بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آن حضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان و فلان از قبرها
مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شماست
و هر دروغیکه میخواهید میگوئید والله زنده نشده اند و تا قیامت زنده نخواهند شد پس حق تعالی در این آیت حکایت قول ایشان را فرموده
و ایضا کلینی از حضرت صادق روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بکشتن امیرالمؤمنین و نیزه زدن
بر ران حضرت امام حسن و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگ حضرت فرمود که اشاره است بکشتن حضرت امام حسین
فاذا جاء وعد اولیهما پس هر گاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هر گاه بیاید انتقام خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا
اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب بأس و قوت عظیم بودند در جنگ پس
گردیدند میان خانه ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن
حضرت قائم پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده
فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا لکم الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا
بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در او نکنند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت
قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی متکفل
نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را که غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در نشاه شهید در معرکه بود احتیاج
بغسل نداشت یا ائمه که بعد از آنحضرت بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند برای تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بسبب
ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع می شود و
حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت بادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش

سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم ع از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد نمود و آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این از ذریت پیغمبران نمی بود اینقدر آدم نمی کشت پس بعد از ان حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا بمن شش چیز داده دانستن مرگها و بلاها و حکم حق میان خلائق و منم صاحب رجعتها و صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهم گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که برای خود پسندیده است و کلینی و علی ابن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام باو حامله شود و آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را بانچه بامام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آن حضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی ابن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین علیه السلام غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب و انصار او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است

مبعوث شدن امام حسین ع در رجعت

۱

که قوم ترا عذاب کنم بسخت‌ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت
تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای
اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بانچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادهٔ
حسین ع را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار
من آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین را برخواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضا
از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما
اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه
داریم که در ان نوشته است انچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است
و در آنوقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی بما بشارت
میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفهٔ خود را خواند و در ان صحیفه نوشته بود انچه در حال حیات خود کند
و انچه باقی ماند که بعد از ان خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد از جملهٔ اموری که باقی
مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید
شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبهٔ او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس
گریه کنید براو و بر انچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن براو پس
آن ملائکه براو میگریند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات
بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة روزیکه بلرزند حرکت کنندها و متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید
انچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی ابن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون
می آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه
گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کلا سوف تعلمون
یعنی رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین [illegible] ایشان [illegible]
آیت پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود که [illegible] این آیت
و ذلیل میگردد و در آیت آنست که علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر آنکه منکر رجعت خارج از دائره تشیع خواهد بود

۲

کتاب برقی که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کردم از تفسیر قول حق تعالی اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ اِلیٰ مَعَادٍ فرمود دنیا آخر نمی شود تا جمع شوند رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد
ایضاً از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال
دولت سائر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن
عبد الله این روایت را از این مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیارات از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که فرمود گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام
بر آن کرسی نشسته و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد و مومنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس
حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال کنید بسیار آزار کشیده و ذلیل و مظلوم شده اید و هر
حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت
باشد این است و الله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه
این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر
حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در
روزیکه نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب نکرده در ایمانش خیری را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه
روایت کرده است از حضرت صادق که هر که اقرار بهفت چیز بکند مومن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است
و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و بحج تمتع و ایمان
بیاورد بمعراج و بسوال در قبر و بحوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن
است بحق و براستی و او از شیعه ما اهلبیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام
و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسیکه در آن شک کند ظاهرش آن است که حشر قیامت را
نیز منکر باشد زیرا که به نصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بیدینی است و بعضی از
خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث
آن نمی شود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت و نعیم و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار
واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اصلش آن است که رجعت بعضی از
مومنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواترات است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است بلکه خروج از دین اسلام و رجعت
حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسین نیز متواتر است بلکه حضرت رسول خدا نیز متواتر است یا قریب بمتواتر و در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه
معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه استفاضه رسیده است که اعتقاد باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این جمعیت معلوم
نیست که آیا با ظهور حضرت صاحب الامر در یک زمان خواهد بود یا پیش یا پس خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب

زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان نقل کرده است با آنکه هر امام زمان امامتی دارد و در زمان مهدی بودنی دارد و حضرت
صاحب الامر اول کسی که ظاهر شود در زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین جهت تاویل کرده است آن حدیث
را که از ما دوازده امام امام دوازدهم مهدی است این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است
و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آن است که آن حق است حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند
بیرون می رفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود می ماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون
طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارها خود را بر زمین گذاشتند ندا از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند
و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها برین حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند
و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده می توانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند با
سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس حق تعالی ایشان را زنده کرد و بعد از آن پیغمبر با ایشان فرستاد
پس این جماعت مرده بودند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال
زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود جدا کرد و با خود بطور برد
چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمی کنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان گرفتار صاعقه شدند و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا
چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده گردانید و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند
پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که مردگان را زنده میکردی باذن من و جمیع مرده ها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا
و مدتها ماندند بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه
رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرموده که می باشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند نعل بنعل و پر تیر بپر تیر
یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان نقل کرده اند که چون حضرت مهدی بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و نزول او
بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت
میکند ایراد نموده و آنچه در باب رجعت حضرت عیسی و اصحاب کهف گفته ... تفسیر ... و تحقیق آن نکرده است ختم مینماییم
بحث را بایراد حدیثی مشهور که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر گفت سوال کردم از حضرت
جعفر صادق که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می کشند و امید فرج او دارند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی هست از برای خروج آنحضرت
فرمود که حق تعالی ابا نموده است از آنکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان ما بدانند پس گفتم آیا که حق سبحانه و تعالی در امر قیامت ساعت را
فرموده است حکمی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و کسی که برای ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است
و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نام او بلند شود و امرش
هویدا گردد و منادی از آسمان بنام و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه های او را
بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را بر همه مردم ظاهر کرده ایم که اسم و کنیت او مثل نام و کنیت جدش است تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را

بی دوستان پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و دیگر فرموده است و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که ای مفضل بر طرف شود از جهت ایشان دینها اختلاف را و همه دین یک دین یا دین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول ننمایند چنانکه حق تعالی فرموده است و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که ای امام غیبت آن حضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مومنان از جن و امر و نهیش بیرون می آید بسوی معتمدان و اعیان آنحضرت که بشیعیانش برسانند و اقعد ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل مکه شود و برد و جبه حضرت رسالت پناه در بر و عمامه زردی بر سر بسته باشد و در پا نعلین نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی آنحضرت را نشناسد به این هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی غیبت پس چون شب درآید و دیده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه برو نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است امر تو جاری است پس حضرت دست الامر بر روی مبارکش کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان پس از خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من آنها که حق تعالی ایشان را از برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جا که باشند از مشرق و مغرب عالم و در هر حالیکه بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت میان رکن و مقام پس امر نماید نوری از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مومنان درآید و جانهای ایشان بآن شادی شادمان شوند و ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که نقباء الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه بدهد و دست خود را بگشاید و مانند موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که با او بیعت کند و دستش را ببوسد جبرئیل باشد پس سائر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بیعت نمایند پس سیصد و سیزده تن نقباء بمتابعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند اینها که با او یند پس بعضی گویند که همان صاحب الزمان است که داخل مکه شده گویند که هیچیک از اصحابش را می شناسید گویند که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلائق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش پس امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او منمائید که گمراه می شوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلائق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه میشوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب باشد از جانب مغرب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنه با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقباء او را تکذیب کنند

و دانسته که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن در حضرت قائم آل محمد
پشت بکعبه داده گوید هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال
همه با من است هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه
نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند
و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند والله این است صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییری راه نیافته است و خواند بما از آن
صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه
شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از آنها فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را
بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که خدای تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده
پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آن حضرت که روی او بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم
و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی ... در لشکر سفیانی بودیم
و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را شکستیم و اسبان و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند
پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بود و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در صحرای مدینه
طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر با
چهارپایان و اموال و اسباب فرو رفتند که هیچ چیزی بر روی زمین بغیر از من و برادرم نماند ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روی ما را به پشت گردانید
چنانچه می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را
که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و بامن گفت ای بشیر ملحق شو به مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن
بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند
مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مرد
با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین
هجرت مابین کوفه و نجف و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن
و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس
چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که با خانه کعبه چه خواهد کرد فرمود که خراب
میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و آنچه بعد از ایشان پادشاهان ظالم افزوده اند خراب میکند
و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که بر آن اساس نهاده اند مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت
خواهد فرمود که ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را آنجا جانشین خود خواهد کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را بقتل رسانند
پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن حضرت سرها بزیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه
ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند ... ایشان والی کند و بیرون آید پس آن والی را بکشند

آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که بگوئید حق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان
نیاورد سعادت را بقتل رسانند پس چون لشکر فیروزی اثر بسیار شکار گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک ایمان نیاورد
مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پایه تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان
و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل
پرسید جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد
و در آنزمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلا متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی
آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه کند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک حاجت مثل
هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس
کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه است که در آنجا ندای انی انا الله
از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد
از شهادت شستند در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که
حضرت رسول صلوات الله علیه از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت
ای سید من پس حضرت مهدی بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی
مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خداست
گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند مصاحب و ضجیع او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق از روی مصلحت بپرسد که کیست
ابوبکر کیست عمر و بچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی
آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ایشانرا ببیند بشناسد گویند بلی بصفت می شناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند
نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشتند پس امر فرماید
که کفنها از ایشان بکشایند و ایشانرا بر درخت خشکی بیاویزند پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند
شود پس جمعی که اعتقاد ولایت ایشان داشتند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان چون این خبر منتشر شود
هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب الامر ندا کند که هر که این دو مصاحب
ضجیع رسول را دوست دارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعن کننده
بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان وگرنه بعذاب الهی گرفتار شوید ایشان جواب بگویند
که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزاری جوئیم از
ایشان و حال آنکه آیات بسیار از ایشان ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده است

و از هر که ایمان با ایشان نیاورده و از هر که ایشان را با ستم آزار رسانیده خبر آورده بیدار گشته‌اند پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاهی که بر ایشان وزد و
همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو مرد را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از
اول عالم تا آخر عالم رو داده گناه آنش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بر در خانه حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
برای سوختن ایشان و زهر دادن حضرت امام حسن و کشتن حضرت امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون
آل محمد و هر زنائی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سود و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام
قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر روز اول غصب خلافت خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر
فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص حق نمایند پس ایشان را بفرماید که بدرخت بکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند
با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر
محمد رسول الله و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض
خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده باشد همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار بار
ایشان را بکشند و زنده شوند پس حق تعالی ایشان را بهر جا که خواهد ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و
شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده نفر از نقبا مفضل پرسید که زوراء بغداد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب
الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای احمر و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و والله که بر آن شهر نازل
شود صنوف عذابها که بر امتهای سابقه نازل شده است عذابی چند بر آن شهر نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش
نازل شود طوفان شمشیر خواهد بود و وای بر کسی که وطنی در آن بسازد والله که وقتی چنان شهر آبادان شود که گویند دنیا همین است و گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است و دختران آن شهر
حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن را بآن
فتنه‌ها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی آنجا گذرد نشان نبیند که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش صورتی حسنی بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند
که بفریاد رسید آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند با
پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر اسبهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشند
پس در کوفه ساکن شود و باو خبر رسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد
والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش این است که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس سید حسنی به برابر مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست
میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای حضرت رسول خدا و انگشتری او و برد و زره او که آن را فاضل می نامیدند و عمامه‌اش که سحاب میگفتند و اسبش
که یربوع نام داشت و حمارش که یعفور می نامیدند و ناقه‌اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و براق و مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل
جمع کرده پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت
موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت
درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه‌اش باشند پس سید حسنی گوید که الله اکبر دست خود دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت

دست دراز کنند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمائل کرده باشند
آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند آیات از اینها ببینند و معجزات نماید سود ندهد تا سه روز پس امر نماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید
که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و سر او را بر صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت
امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس
بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در هجر و یکی در
صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می‌بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می‌دهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر
محمد رسول الله با هر که ایمان آورده است بآن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آن حضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند
جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او یا رد گفته او میکردند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش
خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین میگرداند یک یک از ائمه تا صاحب الامر
و هر که یاری ایشان کرده باشد تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت
ظاهر شود تاویل این آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید
که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الامر
خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از
زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا
ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای
ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما از کشتن و بیرون بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما
بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و فرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما
واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت
کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود بر آن انداخت و پاره
کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت
از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند
پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول می‌نمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم ای
پروردگار شکایت میکنم بسوی تو که پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار
خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزندی محسن نام شش ماهه از من سقط
شد و من فریاد میکردم وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند خواستم که گیسو بگشایم
امیرالمؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود و بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه را از سر نگشائی

و سر بآسمان بلند نکنی و انشد که اگر نکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس گریستم و از ان درد و آزار شهید شدم پس حضرت
امیر المؤمنین ع شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه های مهاجر و انصار رفتم و از انها یاری کردید تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و
ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ یک بنصرت من نیامدند بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار
چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم ملعون پس حضرت امام حسن
برخیزد و بگوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه پسر زنا رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم
حسین و سائر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم معاویه را و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم
و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا
تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من تقصیر کردند خداوندا
تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند که
معاویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا با ایشان جهاد کنیم
پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیهما السلام
با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائیکه با او شهید شدند پس چون حضرت رسول او را ببیند بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمینها
بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه زهرا نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند
و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید بنزدیک آید حضرت رسول او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو
روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام بسر دست بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر الفاظش
این است آنروز که شما را وعده میدادند امروز مییابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد
آرزو میکند که کاش میان او و میان آن کار بد فاصله دوری باشد پس حضرت صادق ع بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر
این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد
مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند
و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمها که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه هفت آسمان و حاملان عرش
الهی و هر که در هوا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی
بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند
که شما و دوستان شما و دشمنان شما و آنها زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله ص را و سخن ما اهل بیت را
که خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر

عذاب جهنّم است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند میگویند که معنی رجعت
آن است که پادشاهی با برگردد و مهدی پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا با برگردد پادشاهی نبوت و
امامت و وصایت همه با ماست ای مفضل اگر تدبّر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده‌اند این آیه کریمه را و نرید
ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه کریمه که ترجمه‌اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدّم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجدّ خود
رسول خدا آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بما رسیده است پس
برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجدّش از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مأمون پس برخیزد
امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر او پس برخیزد امام علی النقی و شکایت کند از متوکّل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتمد پس برخیزد
مهدی صاحب الزمان بنام جدّش حضرت رسول با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش
را شکستند و خون آلوده شده و ملائکه بدور او احاطه کرده باشند تا بایستند نزد جدّ او محمد پس بگوید ای جدّ من وصف کردی مرا برای مردم و دلالت نمودی بنام و نسب و کنیت مرا
از برای ایشان بیان فرمودی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است اگر
میبود غایب نمی شد پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوّأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری و فتح الهی ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی که هو الذی ارسل رسوله بالهدی و
دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته
علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه
گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است بعد از این خواهد شد حضرت صادق فرمود که ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر من
علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب
گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها از فضل خداست بر ما ببرکت شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص
و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند
پس ما هیچ فائده بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت
الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده است فرمود که
ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و صابیان و مجوس و سایر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول خواهد بود و آن آیه در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق فرمود که پس برگردد حضرت
مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و
نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مومن در ذمّه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول حضرت مهدی ندا میفرماید در عالم
که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل این حدیث اگرچه طولانی است ما بقدری که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم

باب ششم در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای عالم و در آن چند فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق با آن منتهی میشود باید همه را از جان گردن و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار منقول است که هر چه از ما بشما رسید از جان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سوم زمان عود و مراد از عود در اینجا عود روح است بجسمیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز برمیگردد و آن روحانی و جسمانی می باشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و حالاتی که در دنیا اکتساب نموده متبهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قائل اند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت می کنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قائل اند و اکثر کتابهای الهی بر این معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده می کند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این ان شاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی همه است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه که انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئله عظیمی که محک اظهار و انکار جمیع عقلا است و دعوای هدایت کرده اند و کسی که با تتبع چنین شبهه دست از دلائل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و رسول و جمیع انبیا و ائمه هدی بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهد شد

انشاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان برمیگردد و به بهشت یا بجهنم میرود سُعداء در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام جسمانی و روحانی هر دو دارند محقق دوانی در شرح عقائد گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم و التذاذ او بلذات و آلامها عقلی است پس تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منتفی نیست شرعاً و عقلاً از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند که جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند که عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با استغراق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی الشان شدند بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرأیین است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز بر این دلالت دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند در بستانهای خدا و منازل و مساکن خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند خدمتگاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتگاران برای او حاضر گردانند پیش از آنکه از ایشان طلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جای من بیائید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر می باشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها که داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را باغستانها در بهشت که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوش

ونیکو و جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و فرید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی می کنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزامیر شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی کند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدائی بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که خلائق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله در رساله عقائد گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم می کنند به تقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند سه صنف صنفی از ایشان عبادت می کنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکارانست و صنفی از ایشان عبادت می کنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بمآکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائی که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک می کنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر اینها و قول کسی که میگوید در بهشت بشری هست که لذت می یابد به تسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولی است که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند آنها که عبادت حق تعالی در دنیا کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمی خورند و نمی آشامند و جماع نمی کنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند در حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جائز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد **مؤلف گوید** که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی مشغول نشوند

وانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمی کند زیرا که آنانکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نبوده باشند و بعد از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذت جسمانی در روحانی مندرج باشد برای جمعی حاصل نباشد چنانچه تحقیق کردیم یا آنکه ممکن است که ایشانرا در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات بسیار دارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهائم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره یافته باشند و بعضی هستند که بهشت را از آن جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذات از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا کرده است پس از هر گل و ریحانی که بوی لطف خداوند رحمان را استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت و بهشتی هر دو روحانی و جسمانی اند بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادات است پس کسی که در دنیا بجسد بیروحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی نیز لذات روحانی می یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیات و کتاب بحار ایراد نموده ام و فی ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینمائیم که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیت غرائب بسیار هست بقدر امکان ذکر می کنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیل بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است پس این انکار بمحض استبعاد بود و حق تعالی ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود و نسی خلقه یعنی فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا چیزی قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل و ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا می کنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمی کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کردند آنرا به پوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرمود که ضرب لنا مثلا یعنی مثل زدند استخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را اول خلق او پس گفته بگو زنده میکند آنها را آن خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امر برو مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگر چه آخر نیز باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود برا کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است با آنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود او را آفرید همچنین او را برمیگرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دوم آنست که میگویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن

درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزای کوزه‌ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر برمیگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم و جوابش آنست که بدن آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم رسیده و ماکول نیز دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حقتعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنخداوندیکه از درخت تر که سبز است آتش و پدید آورنده آنست آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به یکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب را و از این دو درخت بیشتر بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسیکه آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد می کنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسم شما را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وهو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است

مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در این نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقل ثابت شده است که جناب مقدس الهی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشأه فانیه منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فتن و بلیات و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کند و این شبیه است بآنکه کسی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون داخل شود طعامی تر و تازه حاضر سازد و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دست و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت براو حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل چنین ضیافت را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرمایند و او را وعده کنند که چون این آزارها بکشی ترا بمنازل

عظیم میسر شود از میکنم و انعامات غیر متناهیه بتو میدهم و چند روز آزار میکشی و بعد از آن نعمتهای بسیار و حکومت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را تحسین میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در رفع شبهه های معاد جسمانی است و آن موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول است و اینجا محل ایراد آنها نیست و آنچه اکثر محققین قائل شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت اند که میان ایشان در لطافت و کثافت نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را آثار و عملی هست که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است و بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه این افعال چیزیست که از بدن و اعضای آن جدا میشود مثل دیدن و شنیدن که کار روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چند اند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و شنیدم بگوش و من گفتم بزبان پس من عبارت است از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل او است و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بی همه اعضا ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبر اند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود می آید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما درین کلام سخنی هست پس معلوم شد که انسان حقیقتش روح است و بدن بمنزله آلت او است و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است که اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی صفا و جمالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی قدر و کمالش را توانی شناخت و آن وقت معلوم میشود که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت و جمالش اما چراغ تا کدورت و ضعف و ناتوانی است از هبوب ریاح محتاج بفانوس و تنها نیست و بسیار تا تخفیف در وجود است لحاف و پوشش او را ضرور است مشتعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و هیچ محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق چون جوهر را که بیرون آورند صندوق را می اندازند و اعتنا بشان آن نمی کنند و در کتاب ... روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان است و ایضا در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح ممزوج ببدن نیست و اصل به بدن نمیشود بلکه مثل سرپوش است بر بدن که محیط است بآن و صاحب شک در روح باین میکرد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قائل شده اند یکی آنکه عبارت است از این هیکل محسوس و دوم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است بانا و من اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قائل شده اند و براین قول بعضی از اخبار دلالت میکند باین معنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزا است چنانکه بعد ازین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنها که جسم میدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه و حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه

بعضی گفته‌اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متأخرین گفته‌اند که از بسیاری از اخبار نیز بعضی مستفاد میشود و فقیر حدیث صحیح صریحی در این باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمی‌توان کرد و دلائلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود و منتقل شدن بسوی دار السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها نزد عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده‌اند که همچنانکه خدا را نمی‌توان شناخت نفس را نیز نمی‌توان شناخت و حضرت رسول فرمود ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن را بشما نکرده‌اند که مبادا باشد که برخلاف حق قائل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته‌اند که قول بعود روح بعد از مفارقت بدن در معاد جسمانی موقوف بر قول به تجرد است بی وجه است و ممکن است بر وجهی که صاحب صحائف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته‌اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از عالم سموات و از جنس اثیر قدسی و مجامع انس و در این بدن از بابت چراغ است در غرفه که اثر ضوء و نورش بهمه بجمیع اجزای بدن رسیده و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت است بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق سؤالات کرد و بعد از جواب شبهه‌ها مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و دیگر برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قائم‌اند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری بزنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغی می‌افروزند پس آتش در این اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده‌اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندیکه خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنا آن را برمیگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین هر جا که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود در دست ملکی است که آن را قبض کرده تا او را در بدن بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب درآمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی می‌ماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن بمقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف شود و بعد از آن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال

بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازهٔ این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بیشتر است و در حال خواب تعلقش به بدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود بمقتضای وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ وحی های شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش بآنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار بآسانی میتواند شد و بنا بر قول به تجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول به تناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید به بدن عمرو منتقل میشود یا به بدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشأه و نشأهٔ دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبهٔ عرنی منقول است که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بصحرای نجف رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین می ترسم که از بسیار ایستادن آزاری بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر پرده از برای تو برطرف شود خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعهٔ از بقعه های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصلهٔ مرغان سبزاند که در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و کریمتر است نزد خدا که روحش را در حوصلهٔ مرغ کنند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند و ایضاً ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در بدنند در بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال می پرسند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر به بینی میشناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فائض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمه الله و بعضی از حکما به هیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر

صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق اتصال معدوم نمیشود بلکه بعضی از آن که اتصال داشت
برطرف میشود و انفصال بعارض آن میشود و برعکس و این قول بسیار متین است و با دفع شبهه استحاله اعاده معدوم محض این مشکل است و اکثر
متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لایتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی
از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب
آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما تشبث بآن نموده اند امتناع اعاده معدوم است بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که
بنا بر مذهب ایشان صورت جسمیه و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول
دوم و سوم گمان کرده اند که باختیار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزانند
و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمی ماند و هر چند صورت اجزا باقی باشد و عود تشخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام
آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قائم است باجزای اصلیه که مخلوق است از منی و آن اجزا باقیست
در مدت حیات شخص و بعد از مرگ و در تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
و غیر آنها بجای آنها بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد
و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند
از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمی ماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی پوسد
و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول به
امتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی
نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر کسی
قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده
بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او
فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتیکه روح در او دمیده
میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه
اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر
شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند میگویند که بر او ستم کرده
است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار این است که کار بر ارواح است و همین شخص که بحسب عرف همان
شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمی شمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص
دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو
ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قائل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی
مبتنی بر امثال این دقائق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بر زمین

و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق
مثلهم یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب
اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان شود پوستهای ایشان بدل میکنیم
از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و جمع عامه
نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی مو بدن ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه
در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق سوال کرد از
آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است
و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آنرا از امور دنیا بیان فرما حضرت فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز
دیگر در همان قالب بزنند میتوان گفت همانست و می توان گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و باین
مراتب اعتقاد آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص بسیار متواتره وارد شده است بغیر تاویلی که بدلیل ثابت شده است
از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند به تفکر و تعقل
در اینها که مبادا از حد آن گذرند امری که مطابق واقع نباشد بدل از ... چنانکه سابقا مذکور شد **فصل سوم** در اقرار بحقیقت مرگ و بیان
آنست و در آن دو مطلب است اول آنکه اقرار باید نمود که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس
ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتم بتعزیت حضرت امام جعفر
صادق که آنحضرت را تعزیت بگویم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر خود را باو داد و فرمود
انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود اهل زمین
خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند بغیر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس
ملک الموت می آید نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است
بغیر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید بگو که جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول
و دو امین تو اند فرماید که من مقرر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید نزد حق تعالی بایستد و از او
سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است بغیر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید
غمگین مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده است پس گوید
بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند
آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند دوم بملک الموت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان است
از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و با و بسیار نزد انبیاء بظاهر آیات اند که منافات دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده
و در بعضی نسبت بملک الموت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است و اکثر جمع میان آنها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک الموت قبض میکند و
بعضی را از اعوان او و ایشان با دست او و همه را حق تعالی ... از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است

که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان از ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا که هر چه بفرمان او میکنند نسبت بخود داده است از ملائکه رسولان سفیر ایشان بوده
و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که
از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک الموت اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل
او است و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باو است پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک الموت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در
روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر کرا میخواهد بهر امری که میخواهد ملک الموت را موکل گردانیده
بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را به همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و
ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را
بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خداوند عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بدست هر که میخواهد
از ملائکه و غیر ایشان مولف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت با سایر ائمه نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا دخلی در آن
دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده چنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم
ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق منقول
است در جمع میان این آیات که ملک الموت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که بسیار ولات داشته باشد و بهر جا و هر کار که خواهد بفرستد ملائکه
اعوان او قبض ارواح می کنند و از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک الموت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول ملک الموت را در آسمان اول دید از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک
ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد
من بمنزله کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من بمنزله درهمی است
که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص این تفاصیل ضرور نیست آیا نفی ملک الموت نمودن
و تاویل کردن آن بقوای بدن یا بنفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است با آنکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک الموت قبض
میکند یا ملک دیگر چون نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت و قضای حق تعالی
است و محیی و ممیت همه اوست میتواند که ملک الموت قبض میکند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و از ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش است
که روح آنها نیز محفوظ می ماند تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده است
از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا و ائمه هدی در وقت قبض روح هر شخصی مومنان از برای بشارت دادن و آسان
کردن مرگ بر ایشان و اعدای ایشان کافران و منافقان و مخالفان از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و انذار ایشان بعذاب
ابد و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشانرا بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است
یا در جسد مثالی چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب تسلط شیطان و سلب میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر
حضرت امیر المومنین که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مومن و منافق قبلا ای حارث
همدانی هر که میمیرد مرا میبیند خواه مومن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق منقول است که چون

وفات کند و من شیعه حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را از دنیا راضی
میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند با و میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است
من مهربانترم و مشفقترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان پس با و میگوید اینهایند رسول خدا و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را
می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزة یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه و مرضی و پسندیده باشی بسبب
ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهلبیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود
و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمی میرد تا رسول خدا و امیرالمؤمنین را ببیند راوی پرسید که چون ایشان را دید باز بدنیا بر میگردد
فرمود نه چون ایشان را دید بسوی آخرت میرود پس آن حضرت فرمود که می آیند رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک
گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیرالمؤمنین بر میخیزد و سر را نزد گوش او می برد
و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابیطالب که او را دوست میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است
الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان
آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون آن
محتضر میشود رسول خدا و امیرالمؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیرالمؤمنین در دست چپ او و حضرت رسول
با و میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و از آنچه می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشایند و میگویند این
منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم او گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش
سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او در هم میشود و آب دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بدر رود
بر او دنیا را عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او است و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که
میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت آن جنازه میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام
میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حقتعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را با و بر میگردانند از سر تا کمر
و از او سوال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت در بهشت را برای او میگشایند پس داخل میشود در قبر او از نور بهشت
و خنکی و خوشبوی آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و
شما را می آمرزد و بس چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است چون محتضر میشود حاضر میگردند
نزد او رسول خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیرالمؤمنین نزدیک او می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهلبیت بود
او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت را دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این
دوست میداشت خدا و رسول و اهلبیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی
چیزی که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید

بلی پس بدانکه آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن می‌ترسیدی خدا ترا از آن ایمن گردانید بآنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می‌آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله که از حله‌های بهشت برای او بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم گلهای بهشت برای او داخل شود و از پیش رو و پیش دست راست و پیش رو بقدر یک سال راه بگشایند و با او بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس با او گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگار که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای رضوان و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می‌آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند و تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و رسول خدا با جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهلبیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید این دشمن خدا و رسول و اهلبیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زمان دنیا گرفتی چیزی که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و گرفتی برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شدی بعصمت کبری گوید نه ملک گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن می‌ترسیدی بآن رسیدی پس جان او را به نهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر رو او می‌اندازند و از روح او متأذی میباشد و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او می‌گشایند که داخل میشود بر او از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید همه اینها را اقرار نمایند و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می‌آیند از برای سؤال و تعلق روح او را با و بر میگردانند از سر تا کمر و او را می‌نشانند و از او سؤال میکنند و جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر و این بنسبت بسائر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فائده بیان میشود فائده اولی در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات بسیار و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی بپیغمبر میفرماید که گمان مکنید که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادانند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شادی میکنند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان در عقب ایشان اند بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته‌ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمی‌توانند شد این بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید و فائده نمی‌بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزیکه در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و با آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که

گفت در خدمت حضرت صادق بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند
گفت سبحان الله مومن گرامی تر است نزد خدا از این چون وقت مرگ او در رسد می آیند نزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین
و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر به نبوت و از برای اهلبیت بولایت
گواهی میدهد باین رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شود حق تعالی مخصوص
سازد پیغمبر خود را بعلم آنچه در دل او هست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت رسول و
علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود می برد این روح را بسوی بهشت در صورتی
مثل آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه نزد ایشان میرود می شناسند ایشان را بآن صورتی
که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته
بود و کودک بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال
که بر دور او میباشند کیستند گفت که اینها اطفال مومنانند که ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال
شیعیان ما را از مومنان تربیت میکند فاطمه مؤلف گوید که این حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار
که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند حدیث نمودن حضرت امیر المومنین رسول خدا را بابوبکر در مسجد
قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را با اصحاب خود و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات
کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این
دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائل اند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا
و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت می نمایند و ایشان را بآسمان می برند و دیدن حضرت رسول انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند
و حدیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از اینها جسد اصلی ظاهر تر است و از صحائف الابرار از فضل
بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابیدند قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم
حضرت فرمود نیست مگر تربت مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مومن
را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چیست حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست
در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش
زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مومنان را که حلقه ها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند
و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مومنی در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا و جلا روایت
کرده است از حضرت امام زین العابدین که میگویند روح مومن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی
گوید چه میکنم بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن
حادث شد راوی پرسید سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز و جل ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را
خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این کار را بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مال از ما بیشتر نیست و عشیره ات

در بیان حدوث خواب

انا عزیز نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند
جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند که تا آنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما میبینیم مردهای خود را که استخوان
شده اند و پوسیده شده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان با آنحضرت بیشتر شد پس حقتعالی در ایشان خواب دیدن
را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجبی که درین باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند این حالت
بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که
بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که گفت با بو بصیر هر که از شما با اعتقاد
ما بمیرد شهید مرده است هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده
است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مومن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت
بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که مومن بزیارت اهل خود می آید و می بیند
چیزیرا که دوست میدارد و از او می پوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمی خواهد و می پوشانند
از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مومنی و
کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مومن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر
این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحاق بن عمار منقول است
که گفت بخدمت حضرت کاظم عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی
یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را
بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی می بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضائل خود
بعضی در هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا متصل آن بصورت گنجشک
یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو مینماید آنچه باعث سرور او است و از او می پوشانند آنچه باعث اندوه او است و بر میگردد با شادی و خوشحالی
و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک با او میفرستد و بصورت بعضی
از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشانرا می شنود و جمع میان این احادیث را در کتاب
مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق سوال کرد از ارواح
مومنان فرمود در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا کن
و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند و میگویند پروردگارا برپا مدار از برای ما قیامت را
و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و مثاب و
معاقب میباشد فی الجمله فائده ثانیه در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانان است که در قبر سوال میباشد
و روح را از برای سوال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال

ذکر آمدن ارواح بزیارت اهل خود

در سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر

متواتر و منحصر در نیست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و
بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم های
دار بقا و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب می کنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سوال قبر عام
نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوالی نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین
کنند از سوال کنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید
گفته است که سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامهٔ باهلی که پیغمبر
فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و مادرش را بگوید او
میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که با آن
از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و آنکه راضی بودی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود
و قرآن را کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر می روند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند
بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند در اینکه آیا انبیا و اوصیا را سوال قبر میباشد یا نه و انکار در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سوال اظهر است
و در سوال اطفال نیز جماعه خلاف کرده اند و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید در شرح عقائد صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد
دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب را نمی یابند و از حضرت صادق پرسیدند از کسی که می میرد
در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا ماحض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از
هیکلش بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت
انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مومن بعد
از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند متنعم میباشد در آنجا تا
روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و می برند او را بسوی آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت و شاهد
این بر مومن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یاسین یا گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش که قوم من علم
بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافران آنکه در باب فرعون و اصحاب او
فرموده است که آتش را برایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و
نوعی دیگر آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان را نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که
محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه ارواح ایشان با بدنهای
ایشان از زمین بآسمان میبرند و متنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان شهیدی قرار
حضرت رسول منقول است که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من می شنوم آن را و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که
صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم من بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم من بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات
را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات او را می شنود و این منافی نیست با آنکه نزد حق تعالی

زنده باشند و همچنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشانرا از نزدیک می‌شنوند و از دور با ایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون
وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده‌اند و روزی با ایشان میرسد روایت کرده‌اند که حضرت رسول ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب
کرد مشرکانرا که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند فرمود که بتحقیق که شما همسایه‌های بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او
بیرون کردید و راندید و باز خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت
یا رسول الله خطاب تو چیست با سرهائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از آنها نیستی
و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشانرا بگرزهای آهنی مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت
امیر المؤمنین سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را
نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را
در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشانیدند فرمود ای کعب من وعده خدا را خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای
خود را یافتی که حق بود پس فرمود که او را بخوابانید و او چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده
دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمی‌شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب سخن حضرت رسول
شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده‌ها بر میگردد بسوی [illegible] از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عالم
نیست در برزخ بسیار تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید رحمه الله و کلینی قدس سره و احادیث بسیار از حضرت صادق روایت
کرده است که سوال کرده نمی‌شود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمانرا خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از
ایشان غافل اند یعنی متعرض ایشان نمی‌شوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سوال از کسی میشود که ضغطه برای او واقع
میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می‌آیند که مسمی‌اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتیکه مدفون شد صدای ایشان مانند
رعد قاصف است و دیده‌های ایشان مثل برق خاطف است بزمین میکشند بپشتهای خود و موهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند
سوال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او
می‌پرسند که چه میگوئی در حق این مرد که در میان شما بیرون آمد گوید که از محمد رسول خدا از من می‌پرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خدا
است گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که در آن خوابی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند
و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می‌بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با این هیئت بر او داخل میشوند
و شیطان در پیش او بازمیاید که دیده‌هایش از مس گداخته است چون آن سوالها از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطانرا با او میگذارند
و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و جای خود را در جهنم می‌بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند
فرمود کسی که ایمانرا خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشانرا وا میگذارند
و اعتنا بشان ایشان نمی‌کنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مومن می‌پرسند که چه میگوئی
در حق فلان بن فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده‌ات خواب آسایش کند و راحت گذارد و دوری

از بهشت از برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگوئی در حق فلان
پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم او را و نمیدانم کیست آن پس میگویند که هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته
حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و کلینی بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مومن که
کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند که کیست محمد میگوید
فلان پسر فلان میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا
ثابت داشت برآن میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت از برای
او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قائم گردان شاید باهل و مال خود
برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید
اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی برو میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب
آن نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح او را باو بر میگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید
پروردگارا قیامت را در گردان مولف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول صلی الله علیه و آله
باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان
بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک
هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند نزد صاحب قبر و از و سوال میکنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا حق
بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم میگفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله است نمیدانم که حق بود یا دروغ
بود پس چنان ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین میشنوند مگر ثقلان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت
میدهم که او رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آمد بهدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند
و میگویند بخواب رو در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مومن
میمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند
و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست
و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند و داخل میگردانند
برو نسیم و گل بهشت و این است معنی قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی
در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر میمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوگند
میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی
بودی بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شائسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه
جواب او میگویند کلا این سخنیست که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه
او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها

و اورا بنشانند و سوال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از
عذاب الهی براو بزنند که همه چیز از ان بترسند پس باز او سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی
پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آرند و این است
مراد از قول حق تعالی اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما
قبر آنچه از او سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث
از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام سوال میکنند چنانچه شیخ کشی
بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی ابن
ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی
براو زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر او را نشاندند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت
تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از
زرین بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد
او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سوال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام
او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر تحیر شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخته و ولی
خود را نشناخت چیست حال او فرمود که مذبذب است نه از اینها است و نه از آنها و هر کرا خدا گمراه کند نمی یابی هرگز از برای او راهی
بسوی نجات و گفتند برسول خدا صلی الله علیه و آله که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است و بعد از او
وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از این گفتند در
وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری
بما رسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو
همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه
راست و کیست کسی که هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن
اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که
بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود
مگر کسی که ایشان او را شیعه خود ندانند و ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان
شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در
کتاب خود در آنجا که فرموده است و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف ما بین بهشت
و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشان اند گواهان بر سوالات دوستان خود و رسول
خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند

ورسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا آخر آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم
از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر
شدند و نافرمانی رسول کردند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش یکسان با زمین و هموار می شدند
و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا را در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضائل
و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعالم اعلی ارتحال نمود
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده
ترا نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یکدرخت خرما بود و سبقت
میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او
شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و بتانی میرفت
و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت
تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر نه عقیل پسر تو علی ابن ابی
طالب علیه السلام چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله درین جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نمیکردی فرمود
اما بتانی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز
کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش
خوابیدم که او را [illegible] و اما آنکه کفن کردم او را از پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات
او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم
که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم با او ابنک ابنک برای آن بود که دو ملک آمدند نزد او و سوال کردند از
پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من
است گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزندت علی بن
ابی طالب علیه السلام پس خدا دیده او را روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت
او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه صلوات الله علیها
باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که میت مومن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام
میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین با او گوید مرحبا خوش آمدی بسوی اهل خود بخدا سوگند که دو

در احوال قبر

۳

میبینم که مثل تو کسی ندیده و من راه رو خواهی دید که با تو چه خواهیم کرد پس قبر را برای او گشاده میکند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند برو دو ملک منکر
و نکیر و سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو او میگوید خدا میگویند چیست دین تو او میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام
تو میگوید فلان میگویند ندا از آسمان بلند میکند که راست گفت بنده من فرش کنید برای او فرشها از بهشت و دری از بهشت برای او بگشائید و از جامه های بهشت
برای او بپوشانید تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس باو میگویند بخواب مانند خواب عروس بخواب در آن خواب پرلذتها
تا بیاید و اگر کافر باشد ملائکه او را مشایعت میکنند تا قبر او و میبرند او را و آنگاه برای او میآید و میگوید دشمن خدا میبینم که مثل تو کسی
ندیده و من راه رو خواهی دید که با تو چه خواهیم کرد پس قبر را تنگ میکند بر او تا استخوانهای پهلوی او در هم شکسته میشود پس منکر و نکیر
داخل میشوند و سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید نمیدانم میگویند کیست پیغمبر تو
میشود و میگویند نمیدانی میگویند چه میگوئی در باره این مرد و امام چه میگوئی و همین جواب میگوید پس از آسمان ندا میرسد
که دروغ گفت بنده من فرش کنید برای او از آتش و بپوشانید او را از جامه های آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما آنچه نزد ماست
بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرزی از آتش برو میزنند که هر مرتبه آتش از قبر او بلند میشود اگر آن ضربت را بر کوه زنند هر آینه
ریزه ریزه میشود و مسلط میگردانند بر او در قبرش مارها و عقربها و جانوران که او را میگزند و میگویند سیصد و شصت و نه اژدها بر او مسلط میشوند
که خدا خلق کرده است که جن و انس نشنوند صدای آنها را مگر که بر او صدا میکنند و کسانیکه مشایعت کنند صدای او را میشنوند
و این است معنی قول حقتعالی یثبت الله الذین آمنوا تا آخر آیه که تفسیرش آنست که ثابت میدارد حقتعالی آنها را که ایمان آورده اند
بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بجود وا میگذارد ظالمانرا و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و در روایت دیگر میگوید
منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل
آن میشود بنده مومن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشاید
که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مرد بیرون آید که دیده او از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مومن گوید ای بنده خدا هرگز از
تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید منم اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس میگیرد روحش را و در آن جائیکه در بهشت باو نموده
بودند میگذارند و میگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا مبعوث گردد در
قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید بلا مرحبا پس او را فشار دهد که استخوانهای او در هم شکند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش
بگشایند و از آن در مردی بیرون آید که هرگز مانند او بصورت و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید منم آن عمل بد که میکردی و آن اعتقاد
خبیثم که داشتی پس روح او را در جائیکه باو نموده بودند در آتش بگذارند پیوسته نفحه از آتش بجسدش برسد و الم حرارت آنرا در جسد خود
یابد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او شصت و نه مار اژدها را که اگر یکی از آنها در گوشتش بدمد هرگز گیاه از زمین
بعد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از علما از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است در وقتیکه داخل میشوند و سوال میکنند از پیغمبر و از دین و از قبله و از امام و امام
علی است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند ظالمانرا از ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سوال میکنند

در سوال نکیرین و ضغطهٔ قبر

و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکهٔ نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکهٔ عذاب تسلیم میکنند و از بعض روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهلبیت پس میگوید ولایت از کنار قبر به آن چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و بر بالای سر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت امیرالمومنین فرمود که هر که تقویت کند شیعهٔ ضعیفی را که حجت بر ناصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حقتعالی در روزی که او را داخل قبر می کنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی امام من است و کعبه قبلهٔ من است و قرآن سرور و شادی من و ذخیرهٔ آخرت من است و مومنین و مومنات برادران و خواهران من اند پس حقتعالی میفرماید که حجت خود را بیان کردی و واجب شد از برای تو اعلی درجات بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مومن داخل شود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی از آنها در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پس پشت و یکی در پائین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پائین پا است گوید من بر و احسان به برادران مومنم پس آنها گویند با تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد و از جملهٔ آن مواعظ این بود ای فرزند آدم اجل تو سریع ترین چیزها است بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک الموت قبض کند روح ترا و بسوی منزلی تنها پس میگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند از پروردگاری است که او را میپرستیدی و از پیغمبری است که بسوی تو فرستاده شده و از دینی است که بآن اعتقاد داشتهٔ و از کتابی است که تلاوت میکردهٔ و از امامی است که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کردهٔ و از مال تو که از کجا کسب کردهٔ و در چه چیز تلف کردهٔ پس حجت خود را مهیا کن و جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مومن و پرهیزگاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمهٔ صادقین کرده و موالات با دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خداوند تان نیکو رو و خوشبو استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال می کنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود

ذکر فشار و ضغطهٔ قبر

ضغطهٔ قبر چون اصلی است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمی باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیهٔ و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت را میکند و حضرت صادق فرمود بخدا سوگند که نمی ترسیم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد و ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون به قبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می پوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که سعد را فشار قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دست من در دست جبرئیل بود و هر جا را که او میگرفت من میگرفتم گفتند با آنچه نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطاب باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میکنی چون از تجالت سوال کردند فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول بعد از ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیدهٔ او را بجامهٔ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را دانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا سوال کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر دارد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را فشار دهد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی میکند خدا به هوا پس فشار میدهد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر آن قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب آن وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکردهٔ فرزندش و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که ضغطهٔ قبر برای مومن کفاره ایست از برای آنچه از او ضایع شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت دیگر هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سوال کنند در قبر گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که را خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و مسلط گردانند بر او شیطانی را که دیده های او از مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها و قبرش بر او تاریک شود و او را فشار دهند که دندانهای هر طرف در دندانهای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن ما باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی زنند که هر که خدا خلق کرده است

اوان قبر رسد بغیر حزن انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جای او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه
در میان آهن چندانکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربها و زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث
گرداند و از بدحالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است
مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانیده و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در نهایت
امنیت میچریدند و در اطراف شان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه بهم بر میرمیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان
تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که مرده کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و می ترسند پس دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن
بوده است پس پناه می برم بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بجا آورد وحشت قبر او را
داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی
از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل
الشرائع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشانیدند و گفتند صد تازیانه از عذاب الهی
بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست
گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند
که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی
نجات می یابد فرمود که پناه می بریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان شهید کرد حضرت رسول خدا بر قبر او
ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده هایش ریخت و به مردم گفت بیاد آمدم آنچه از عثمان بر او واقع شده رقت کردم
برای او و از خداوند رحیم کریم سوال کردم که او را بمن بخشد و فشار قبر را از او بردارد پس گفت خداوندا رقیه را بمن بخش از ضغطه قبر پس حق تعالی او را
را باو بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و گفت
که مثل سعدی کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه از برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم
میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه بود آنکه با اهل خود بدخلقی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت
رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که عمر بن
یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیده ام که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست
گفتم والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد
بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که می میرد تا روز
قیامت **مؤلف گوید** که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است
که چون مومن را در قبر میگذارند روح را با حالی بدن او بر میگردانند و سوال میکنند باز او را از آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری
از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او از نسیم و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغطه قبر فرمود
هیهات بر مومنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مومن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر

راه رفت و بر پشت تو راه رفت و چون داخل قبر می‌شود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی
اکنون کار تو با من است میدانی با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در نهایت اشکال است
و ممکن است حمل بمومن کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم هم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم از باب
احتیاط و اطمینان خواطر ایشان دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مومن معصوم است یا کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان
و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مومن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه نداشته باشد و اخبار ضغطه سعد
اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مومن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت
گردد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بوجه عموم بود و بعد از آن
بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مومنان رفع شد و این وجه قریبی است اگرچه بعضی از اخبار آنرا بعید دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره
منقول است که گفت از حضرت امام باقر پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام
که تر است و عذاب بیکروز و یک ساعت میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و جریده را از برای این قرار داده اند که دیگر
ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت نشد انشاءالله تعالی بعد از خشک شدن هم نمی‌شود مولف گوید در توجیه این حدیث دو احتمال
اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی در آن وقت تفضل
کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاءالله تعالی عذاب نمیکند و این ظاهرتر است **فائده ثالثه** در بیان محل روح است و جسد مثالی
در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین فرمود که هر مومنی که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین میگویند
روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که
شخصی بحضرت صادق عرض کرد که برادر من در بغداد است و می‌ترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هرجا خواهد بمیرد هیچ
مومنی در مشرق و مغرب زمین نمی‌ماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود
بیرون کوفه است گویا می‌بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مومنان
در زیر درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها و یکدیگر را می‌شناسند از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می‌آشامند و
میگویند ای پروردگار قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح
بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید احوال او را که از هول عظیمی رسیده است و چون اطمینان
بهم رسانید از هر یک از یاران و اصحاب خود سوال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید بیاید شده باشد و بعد از مردن
بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت به پائین پس بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض
میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده که بما داده بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در
باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر سوال کردم که مردم
میگویند که فرات از بهشت بیرون می‌آید این چگونه است و حال آنکه آب از جانب مغرب می‌آید و چشمه‌ها و رودها در آن
میریزد حضرت فرمود که خدارا بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و بسوی آن بهشت

بر شجره‌ها میروند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه‌های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا میان آسمان و زمین پرواز میکنند و می‌آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و باهم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و بخورند از زقوم آن و بیاشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا بیرون میروند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت می‌نامند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بتوحید خدا و رسالت حضرت رسول قائل اند از مسلمانان گناه کاری چند که می‌میرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشان عمل شائسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت می‌برد ایشان را یا به جهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس دریچه میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم از آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی جحیم است و در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مومنان را بآنجا می‌برند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند اند در بهشت اند و همیشه در آن خواهند بود مادام که باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیا است که ارواح مومنان را بآنجا می‌برند عطاء غیر مجذوذ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل برین آنست که آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر آن در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذاب نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدایت شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است

که با مداد و پسین بر آن میباشند و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روزیکه قیامت قائم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون
را در سخت ترین عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبیؑ روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد
صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلائق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی
بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادقؑ که حضرت امیرالمومنینؑ و حضرت رسولؐ فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب
برهوت است و آن وادی است در حضرموت یمن که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضاً از حضرت صادقؑ روایت کرده اند
که از عقب یمن وادی هست که آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها بوم و در آن وادی چاهی
هست که آنرا بلهوت میگویند در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا می برند و از آب صدید بحلق ایشان میکنند و ایضاً
بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجا آمدی اعرابی گفت از احقاف قوم
عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمی توان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود که میدانی آن وادی
چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده که مردی آمد بخدمت رسولؐ و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم دوای او وصف کردند
آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب
در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که درین ساعت می میرم چون سر بلند
کردم و خواستم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردی است و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزد
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که درین ساعت میمیرم چون قدح
را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسولؐ گفت
آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان
روایت کرده است که گفت از حضرت صادقؑ سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری شام است تا صنعای
یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد
که دو طرف آنرا نمی توانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود در نهر و در نظر من آمد که از
یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند
یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این
نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه ها است که حق تعالی در قرآن فرموده است
که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان
هر درختی حوریه و موهای سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی مو ندیده بودم و در دست هر یک آبگینه بود که هرگز بآن نیکوئی
ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که
آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و حضرت آشامید و باز

آبگینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او باز پر کرد پس بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز
شرابی بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و در رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شراب در آن بود
گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی تواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست
که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مومن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای
آن سیر میکند و از شرابهای آن می آشامد و دشمن ما چون وفات مییابد روحش را می برند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد
و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میریزند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از ابن بکیر
روایت کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود
ای پسر بکیر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آنرا کمد میگویند و آن در وادیی از وادیهای جهنم واقع است و
در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین
و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه
و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان
پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از
حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و
حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت
نمیکند و ابن بابویه در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند
رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفه های بهشتها ساکن اند که خداوند عالم رخصت
داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی
ناقه از ناقه های بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقه ها جلها و برقعها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقه ها با زینت تمام و حله های بهشت در بر و تاجها از
مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح
مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه
هر آسمان ایشانرا استقبال کنند و تا آسمان پائین ایشانرا مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست
در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان
بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشانرا از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی اموری که موجب اندوه
ایشان باشد و دیدن آنها از ایشان پنهان میکنند و اموری که موجب سرور ایشانست بایشان می نمایند و بزیارت قبرها

که بدنهای اصلی ایشان در آنها است می روند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه های بهشت پس برمیگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مومن است حال کافر چونست فرمود بدنهای ملعون ایشان در زیر خاک و روحهای خبیث ایشان را که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت که در آنجا معذب اند و فزعها و هولهای آنها میرسد به بدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسان و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم ما علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قائم علیه السلام گردن ایشان را میزند و بعد از آن بسوی آتش و در قیامت بجهنم میبرند و ابدالآباد در آنجا معذب خواهند بود و **مؤلف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید به اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در قصبه های بلاد کفر یا بلاد دشمنان میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمی توانند به بلادی آیند که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهلبیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و بعصبیان نشناسند و امام را نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم را روح با ایشان برمیگردد در قبر یا بجمیع بدن یا به بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقائد و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مومنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و متنعم و معذب او در آن بدن میباشد و ممکن است که روح را الی حال شود و بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق به آن داشته است و میداند که به آن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه که اکثر اخبار در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سائر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود و پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعاً و عقلاً از قول به آن نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان

آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قائم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال
آنکه قائل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه
گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض
کفر داشته باشد و متنعم نمی شود هر میتی بلکه متنعم میشود کسیکه محض ایمان داشته باشد و غیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت
وارد شده است که سؤال قبر نمیشود مگر از این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومنان پس در خبر وارد شده است
که حق تعالی میگرداند روح مومن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتها و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس
چون دمیده شود در صور انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند روح را بسوی آن
بدن و محشور میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد ببرند و ابدالآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدی
که بآن برمیگردد ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن می نماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نشود با
تعدیل طباع و تعب و ماندگی و کسالت او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در
محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت
کرده است از آن در قبر و برمیگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش تجدید میکند که
فانی نشود

فصل پنجم

در بیان بعضی از اشراط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند
چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذوالقرنین فرموده است که چون
سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین
هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج
یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بیرون آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امت اند
و مردی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود نمی بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای
بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض مساوی است و این دو صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد
و صنف دیگر یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمی گذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر
آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان بمیرد او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و
نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است
بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید
وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دوم
دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سوم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی
فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد

یا کسب کند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است
از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم
نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان باو نفعی نمی بخشد چهارم دخان
است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین
یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزیکه بیاورد آسمان دود هویدائی را که فراگیرد مردم را گویند این عذابی است درد
آورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی عذاب را از شما
دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مشرق
را فراگیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بمؤمن
از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود
این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهلبیت علیهم السلام مجمل وارد شده
است و این آیه محتمل است آنچه تفسیر شد و بیشتر است همین که ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است
به قحطی که در زمان حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده
که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل ششم در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت
بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و بااو
صور عظیمی آفریده یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزیکه خلق شده است
آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در آن بدمد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام
در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده او گشوده و انتظار میکشد از جانب تو
و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بصیحه آن در صور مرده ها را که رهین قبرها گردیده اند و حق تعالی
در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشانرا جمع کردنی و در طه فرموده است روزیکه
در صور دمیده شود و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه دمیده شود در صور پس نسبها در میان ایشان
نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است روزیکه دمیده شود در صور پس بترسد هر که در آسمانها و در زمین است
و گفته اند از شدت خوف بمیرند مگر کسیکه خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام
اند که در نفخ صور نمی میرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشانرا بگیرد در حالتی
که در میان مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بآن میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت
بر پا شود در وقتی که دو مرد جامه را گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامه را نپیچیده باشند که قیامت بر پا

شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه های خود برمیگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود واحدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخه دوم را فرموده که نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبر بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمی کشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند به دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر دمیده میشود پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بعمل آید و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که ندا کند ندا کننده از مکان نزدیک روزیکه می شنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده میکنیم و می میرانیم و بسوی ما است بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است پس هرگاه دمیده شود در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند یکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلائق یکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که می ترسند و نفخه دوم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه سوم نفخه قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و ظاهر احادیث ... دو نفخه بیش نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بسیار بعید است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که فاصله میان نفخه اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله خبر ده ما را که چگونه میدمند در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانها است پس در آسمان صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید یا اسرافیل ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر همین حالت می مانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند آسمانها را که بحرکت آیند و ... می آیند و امر میکند کوهها را

را که روان میشوند و حرکت می آیند و هبا میشوند و برطرف میشوند و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند چنین میشوند و بدل میشود
زمین بغیر زمین یعنی زمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشند نه کوهی و درختی و گیاهی و
روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را چنین کرده و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه
گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی
که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز پس چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب خود فرماید
از برای خدای یگانه قهار است و منم قهر کردم همه خلایق را و میراندم ایشان را منم خداوندی که نیست شریکی
و نه وزیری و منم آفریدم خلق را بقدرت خود و منم میراندم ایشان را بمشیت خود و منم زنده میکنم ایشان را بقدرت خود
پس دمد جبار بقدرت خود بدمیدن صور دمیدنی از طرفی که بجانب آسمانها است پس در آسمانها احدی [illegible]
شود و هیچ چیز چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای [illegible]
بسیار گریست در اینوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زهد [illegible] از عبید بن زراره روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام شنیدم که میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل
آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیراند اهل آسمان اول را [illegible]
است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنها پس بمیراند اهل آسمان
دوم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس بمیراند اهل آسمان سوم را و همچنین میراند اهل آسمانی
را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای
گذشته و اضعاف آنها پس بمیراند میکائیل را پس باز بقدر اضعاف جمیع زمانهای گذشته مکث میفرماید پس بمیراند
جبرئیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس بمیراند اسرافیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته
تاخیر میفرماید پس بمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید که کیست
پادشاهی امروز پس خود جواب میفرماید از برای خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدای دیگر
ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد
بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها مطلع
شدی بر اینها نیز مطلع نخواهی شد مولف گوید که این حدیث عجیب نامناسب آیات و اخبار سابقه است که
دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالت
دارد معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible] ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است که در آن لطفی باشد نسبت به مکلفین که چون مخبر صادق این خبر را نقل نماید

و تورع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بغیرتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان
بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر حق تعالی
میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس
الهی است معدوم بالمره میشوند و یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز
حق تعالی ایشانرا بر میگرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمی شود و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی
بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگرداند و متکلمین عامه را در این باب اقوال بسیار است
که در ذکر آنها چندان فائده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قائلون بفنا استدلال کرده
اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمع اجزای متفرقه است مانند قصه
ابراهیم و غیر و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلائل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است
و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمی شوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد معدوم
نمی شوند چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در
تفرق اجزا چنانچه در قصه ابراهیم وارد شده است اما بعضی احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه
گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت باطل
میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند حق تعالی اشیا را چنانچه ابتدا کرده است تدبیر آنها
و آن چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه های نهج البلاغه
که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها
و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر
جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز
گردد قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده با آنکه مقهور اند و اقرار کننده بعجز از انشای پشه و اذعان کننده
بضعف از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن
آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و
زائل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور با او است در وقتی که آنها را ایجاد
کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دائم میبود بقای آنها
و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای
وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد دنیا فرمود بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها

بهم ساییده باشد یا براده سنگین و دشوار بوده باشد القای آنها و باز دمیاید آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد
یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنا بر این چاره نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای
تصحیح معاد با قول بامتناع اعادهٔ معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و ظاهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند
آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند دور نیست اما اخبار فنای
مطلق بحد یقین نرسیده است که افادهٔ قطع کند پس آن اخبار را نباید رد کرد و در مرتبهٔ احتمال یا ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالیست که حق تعالی
خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملحد
و شبهه های فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه ها و فرموده است که هرگاه شق شود آسمان
و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که هرگاه منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کنند
و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب
و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند مانند ذره ها بهوا روند و باز زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیم در
زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها
پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابان مستوی که نبینی در آن پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که چون خدا خواهد که مردم را محشور کند جمع کند امر میکند منادی ندا کند [illegible] جمیع جن و انس را در یک چشم زدن در یک
مکان جمع کنند پس آسمان اول بزیر آید و در عقب مردم بایستد پس آسمان دوم را بزیر آورد و کرد و برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را
بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس آسمان بزیر آید یا گروهی از ملائکه منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگذرید از اقطار آسمانها
و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست و [illegible] امیرالمؤمنین و شیعیان
او در کجا باشند فرمود ایشان بر تلهای [illegible] از نور [illegible] مردم محزون باشند [illegible] مردم می ترسند
ایشان نمی ترسند پس آیه خواند که [illegible] ایشان از فزع آن روز [illegible]
سوگند [illegible] این آیه در ولایت امیرالمؤمنین است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود [illegible] جمع کند حق تعالی
همه [illegible] اول [illegible] آسمان اول [illegible]
و آسمان دوم [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آیه که گذشت پس [illegible]
است از هیچ طرف [illegible] نتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی و هرگاه
وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم
الی ربهم یحشرون [illegible]
[illegible]
[illegible]

خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان
است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند و قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه
قصاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است
در دنیا از مردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسیده است اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه
در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را برای آنکه حیوان
بی شاخ را کشته است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان
برساند آنچه مستحق اند ایشان از عوضها از المهائیکه بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه
مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دائم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع
است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میگرداند از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا فرمود که حشر میکند
حق تعالی جمیع خلائق را در قیامت از بهائم و دواب و مرغان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرد
پس میگوید خاک شوید پس همه خاک میشوند و از اینجهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رض
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ
زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای
صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناهی است که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حلیمتر و کریمتر است که بنده خود را دو
عقاب کند و دوم مظالم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلائق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از ستم هیچ
ستمکننده اگر همه دستی بر دستی زده باشد یا مسح بکفی کرده باشد و اگر بی شاخ را شاخ زده باشد از شاخ دار نگذرم پس قصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه
از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را مبعوث میگرداند برای حساب سوم گناهی است که خدا آنرا پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه از آن
ترسان و گریان باشد از برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز برای او چنانیم که او برای خود است امید رحمت برای او داریم و بر او میترسیم از عقاب
مؤلف گوید که گویا این قسم دوم گناه مؤمنان است زیرا که کافر از دنیا بآخرت برود عقابها میباید ببیند و یا معنیش اشتمال بر شرائط
توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است و از احادیث معتبر بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است که رسول خدا فرمود که
محشور میشود در قیامت چهار کس سواره خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضباء و علی بر ناقه از ناقه های
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهداء بر ناقه عضباء و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد در قیامت
حق تعالی او را در صحرای محشر گرداند که هر صاحب سمی او را بسم پامال کند و هر صاحب نیشی بنیش خود او را بگزد و برقی در محاسن بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
رسول ناقه را دید که پالانش را بسته اند و بار بر پشتش گذاشته اند آنحضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید که مهیا گردد از برای خصومت در قیامت این ناقه با او
خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت کرده است که هر شتر که سه حج بر آن کنند و بروایت دیگر هفت حج بر آن کنند آنرا از چهارپایان بهشت میگردانند
و از حضرت رسول منقول است که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکبهای شما خواهند بود بر صراط و در روایتی است که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشان

در بهشت و از حضرت صادق منقولست که از بهائم در بهشت نمی‌باشد مگر حمار بلعم بن باعور و ناقهٔ صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب
اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات
دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مثل ناقهٔ صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب مکلفان نمی‌گیرند و محشور شدن جمیع حیوانات
و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته‌اند و متعرض تفاصیل نگردیده‌اند اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین
خلافی نیست که محشور میشوند اما آنکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر آنها که از ایشان ایمان آورده باشند چنانچه [illegible] و ظاهر
و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان ثواب بایمان و اعمال صالحه را خلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد
آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست‌تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته‌اند ثواب ایشان همین است که از جهنم نجات خواهند یافت [illegible]
که از سید عالم پرسیدند از مؤمنان جن که داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیره‌ها است در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند
بود و بعض این روایات [illegible] پیداست که حق تعالی بمقتضای وعدهٔ خود ثواب اعمال ایشان را [illegible] آیات آنست که [illegible]
نیز در بهشت باشند خصوصاً آیات سورهٔ رحمان که [illegible] بهشت از برای انس و جان هر دو کرده است و این آیه دلالت بر [illegible] آن میکند و بعضی از مفسران گفته‌اند
در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان را پیش از ایشان انسی و جنی که دلالت میکند بر آنکه
حوریان جن و زنان انس هر دو [illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] آنست که حوری که خدا بانس [illegible] انسی با او مقارنت نکرده است و حوری که جنی با او مقارنت
نکرده است و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولیست **فصل** [illegible] در بیان احوال اطفال و مجانین و امثال ایشان است بدانکه خلافی نیست میان علما
در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم
من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و ذریهٔ ایشان متابعت ایشان کردند در ایمان ملحق ساختیم با ایشان ذریهٔ ایشان را و کم نکردیم از ثواب
پدران [illegible] و احادیث بسیار وارد شده است که اطفال مؤمنان [illegible] با پدران در بهشت میروند و بعضی گفته‌اند [illegible]
اند که عمل ایشان [illegible] است [illegible] پدران [illegible] ایشان [illegible]
و بعضی گفته‌اند [illegible] داخل است و اول اظهر و اشهر است و [illegible] روایت کرده‌اند از حضرت امیرالمؤمنین [illegible] اولاد
ایشان در بهشت‌اند پس این آیه را خواندند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان [illegible]
[illegible] پدران ایشان در قیامت و کلینی [illegible] از حضرت صادق روایت کرده است که [illegible]
پدران تا دیده‌های ایشان روشن شود [illegible] از حضرت امام [illegible] روایت کرده است [illegible]
شما باشند [illegible] روز قیامت [illegible]
میکند ساره [illegible] مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که [illegible] اطفال مؤمنان [illegible]
ملکوت سموات که فلان پسر فلان [illegible]
از پدر و مادر [illegible] حضرت فاطمه [illegible] ایشان [illegible] بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که [illegible] اطفال مؤمنان [illegible] ساره
[illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در بهشت [illegible]

حضرت باقر روایت کرده اند که چون حضرت رسول در شب معراج بآسمان هفتم رسید پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختیست که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها می مکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون آید حضرت ابراهیم برخیزد و پستان را بدهان او بگذارد پس سلام کرد بر حضرت و از احوال علی بن ابیطالب سوال کرد گفت در امت در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشتی حقتعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را در آن می یابد مؤلف گوید که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با ابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدران خود اند که با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند حقتعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر می ماندند از اهل سعادت میبودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتگاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتگاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حقتعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان مثاب و معاقب خواهند بود و این موافق احادیث بسیار است که در این باب وارد شده است چنانچه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد [illegible] که حجت بر ایشان تمام نشده باشد و مرده باشد و کسی که در ابتدای بعثت زنده بود و بر او حجت قائم نشده باشد و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و کسی که مستضعف باشد [illegible] و کر و گنگ باشد پس هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبر بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان افروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت اند که چون روز قیامت شود اطفال را و پیر کهن سال را که فتره یافته باشد و بپیغمبری نرسیده و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان حجت بر خدا میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود حقتعالی بر ایشان حجت تمام میکند با آنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حقتعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا بسند معتبر از زراره روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت مرده و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس کسی که خدا دانسته که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش اندازد و بر او برد و سلام خواهد بود و هر که خدا دانسته که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان میگویند که پروردگارا امر میکنی که ما را بآتش برند و قلم بر ما جاری نشده است خدا میفرماید که من شما را امر کردم اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبر بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا که آیا خدا اطفال مشرکین را عذاب میکند حضرت فرمود الله اعلم بما کانوا عاملین [illegible] پس فرمود که خدا از اولاد ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی که آنرا فلق میگویند [illegible] بیرون آید سیاه و تاریک [illegible]
[illegible]

و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش
بیفکنند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم او
گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بربایند از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع
نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهد بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه
گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان
بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه
استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت
کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره
گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوای امامت نمیکند
پس هر که در میان آن میرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول
حق تعالی در صفت اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش همیشه و بقول حضرت
فرمود پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشتند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت
گردانیده اند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتگار اهل بهشت اند بصورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت
و شیخ طبرسی نیز این حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم
که چه میفرمائی در اطفال که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه درباره
ایشان خواهد کرد و حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید حاصل در این باب
آنست و محمل اینست که دلائل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جبر و ظلم نمیکند و در باب اطفال و
مجانین و جماعتی که ضعفا و بر تاب نیستند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را امر بیک
حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه
در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از انها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است چنانکه نقل از او
می آید که در کتاب فتوحات بیشتر ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت می برد و در رتبه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت
خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست
که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت
اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می یابند از عبادات و خدمت ایشان را

فصل دهم در بیان میزانست و حساب و سوال و مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده
وارد شده است در سوره اعراف می فرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین
خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای وی پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد

ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنین نیز نزدیک باین مضمون فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان روز قیامت وزنی و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدل را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می آوریم در میزان عمل او و ما کافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده پس اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسرین و متکلمان عامه و خاصه بظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازو نصب می نماید که زبانه دارد و دو کفه و عقاید و اعمال عباد را در آن می سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزنی ندارند و قائم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحائف اعمال را می سنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول سؤال کردند از آنچه وزن می کنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند و بنابرین باید حق تعالی صحیفه را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی و نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسیم اعمال قائل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشآت انقلاب حقائق جایز است چنانچه علم بصورت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قائل اند و باختلاف نشأه قائل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقائق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و جسد مثالی قائل باشد و ایضاً خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کس یک ترازو است یا باعتبار عقائد و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدد است و چون این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی درین باب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدل است و موازنه میان استحقاق و ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد ندارد بکشیدن کی باور میکند و می توان گفت که خود چیزی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فائده در آن سنجیدن نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام ابن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد چیزها را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا را هیچ چیز پنهان و مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آن بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل نمیشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت

سنجد، پس مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند و سزای ثواب بعدل و صواب و در محاوره است که میگویند فلان نزد من در میزان فلان است
و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از میزان فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که چنین کنند از عقاب
آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از و فائز میشود به نجات و کسیکه سنگین شود موازین او که استحقاق ثواب ایشان زیاده باشد ایشان رستگار اند و هر که
سبک باشد موازین او که طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت
عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات
بر داشتن مشکل است با آنکه روایات در بیان آن متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است
و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است و در آیات بسیار وارد شده است که خدا
سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت
ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات
وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلائق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن
بابویه در رساله عقائد گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که بعضی از آنها را خدا خود متوجه میشود و بعضی را حجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا
و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان
گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس
چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا اند و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است
فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی
میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه
علیهم السلام نه غیر ایشان چنانچه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب کنند او معذب است اگر چه طول بازداشتن در موقف حساب
باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدای تعالی و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین باجمال
ایشان بیک خطاب و یک دفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس و دیگری مشغول نمیگرداند
او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که در آن
[illegible] گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن ثبت شده است پس او را حساب کننده
نفس خود میگردانند و عالم بر خود میگردانند و باو میگویند بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و مهر میزند خدا بر دهان
ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کرده های ایشان و خواهند گفت به پوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما
گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق
و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و نامهای ایشان را فوج فوج

بی‌حساب جمعی بی‌حساب نصب میزان می‌شود و این قسم از برای اهل اسلام می‌باشد و کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کنند او را از چهار خصلت از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق آن را بیان و واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست گفت بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آن قدر که عرق از او جاری می‌شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می‌بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب اختصاص بسند معتبر روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده‌ام که میان من و خدا است و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل‌تر میدانم که آنرا نزد تو عرض نمایم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بندهٔ مؤمن خود کند او را بر یک یک از گناهانش مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او نیز مستور دارد که نمیخواهد که باعث خجلت او گردد پس گوید سیئات او حسنات شوید پس اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناه‌های ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را می‌آورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را باو میخواند چون اقرار بهمه گناهان نمود حق تعالی کاتبان اعمال را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت برند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ما است و بس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب می‌کند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی‌حساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده‌اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده‌اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده‌اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده‌اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی‌حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را بآن در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده‌اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی

پس پیغمبر باید که مقابله کنند میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خود را فرو میگیرند اعمال او را حق تعالی پیغمبر خواهد که نعمتهای مرا با و بخشیدم و
مقابله کنند میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی
بآن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزگاری از شرک کرده است یعنی شیعه است عقایدش درست است خدا او را
می آمرزد برحمت خود اگر خواهد تفضل میکند برا و بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را
موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از حساب از خدا است سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از برای ایشانست و آنچه حق ما است بایشان میبخشیم پس حضرت
این آیه را خواندند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد
خدا می آیم در قیامت پس میآیند نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید با کتاب من و اهل بیت
پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را
سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و صدوق بسند های صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه
چیز است که بنده مومن را از آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را با و حفظ کند از حرام
و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقها که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید
ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده خواهید شد در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمتهای دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود
که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوش است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر
داد مرا پدرم که این اقوال را نزد جدم حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بایشان تفضل کرده و با
منت نمیگذارد برایشان باین و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عزوجل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین
پسندیده و شایسته نمیدانی ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقادات بامامت ما که خدا بعد از توحید و نبوت از آن
سؤال میکند و آنرا نعیم گفته است برای آنکه بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از
پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین که رسول خدا گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت
بوحدانیت خدا است و آنکه محمد رسول او است و آنکه تو ولی مؤمنانی بسبب آنچه خدا از برای تو قرار داده است از امامت و آنچه من از برای تو قرار داده ام از
وصایت پس هرکه اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که چون روز قیامت شود خدا مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و موی چنانچه در روز اول خلق شده بودند در یک
صحرا و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و فرود آیند بسیار و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد
و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب عرش او ندا کند که همه بشنوند پس
صداهای ایشان پست شود و دیده های ایشان خاشع گردد و بندهای تن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز
پس خداوند عالم علوا میگوید ایشانرا که منم خداوندی که بجز من خدائی نیست حاکم و عادلم و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم
و مظلمه های مردم را بحسنات و سیئات قصاص میکنم و بخشش حسنها بمظلوم ثواب میدهیم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش
ببخشد و من او را ثواب بدهم پس ببخشید بر یکدیگر مظلمهای خود را طلب کنید از هرکس که ستمی بشما کرده باشد در دنیا و من گواهم بر شما بر ایشان و بس است گواهی من

پس مظلومان میگویند که ظالمان ما پیش ما بیایند تا مطالبه حق خود از ایشان بکنیم [illegible] ایشان را می‌آورند مانند [illegible] پس حال ایشان شدید میشود و عرق ایشان بسیار
میشود و نجات دیگر غرق [illegible] ایشان [illegible] آید [illegible] وقتی [illegible] ایشان [illegible] و میگوید که از ظالم فرود [illegible] و از این مقید
نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را [illegible] شدید [illegible] که حق تعالی میفرماید که اگر خواهید مظلمها
بیکدیگر بخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی‌بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمه بخشند با امید آنکه [illegible] نجات یابند
و بعضی از ایشان میگویند خداوندا مظلمهای ما از آن عظیم‌تر است که بتوانیم بخشید پس امر میفرماید که دری از درهای بهشت را بگشایند که قصری از نقره از قصرهای جنت الفردوس را
بنمایند با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا کند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید این
قصر را ملاحظه کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کند که این قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص
شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه از مسلمانان نزد او باشد تا آنکه حق مظلوم از حسنات او
بگیرد ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب بروند [illegible] عرش الهی [illegible] دیوانها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران
و ائمه که شهدا و گواهان بر خلق اند حاضر شوند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از
قریش گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و او از اهل جهنم است حضرت فرمود که
می‌اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد
او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و
می‌افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند بر گناهان ظالم
می‌افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر
حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که فی الجمله اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم و خصوصیات
آنها که از که سؤال و حساب میکنند و کی را بی حساب به بهشت یا جهنم می‌برند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب مینمایند
جمعی را اعتقاد این است که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است
و از برای حرام دنیا عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را از نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در مأکول و ملبوس و منکوح حسابی نباشد و
ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی حساب به بهشت میرود و پس آنچه در باب حساب نیست در جمعی وارد شده است مخصوص و عموما حساب خواهد بود
و حساب نسبت بغیر ایشان محمول [illegible] و جمع میان احادیث بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و
حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد [illegible]
صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و آنکه احادیث مختلف است در باب عریان
محشور شدن و پوشیده محشور شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد
شده است که کفنهای خود را نیکو کنید که با آنها محشور خواهید شد ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا
کاملان ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد [illegible] حضرت سؤال از برای اطمینان ایشان باشد فصل نهم در بیان سؤال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامه‌ها
بدست راست و چپ و بعضی از احوال اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند

استهای شما گویند علمی نیست ما را تو فی بسیار دانندهٔ غیبها و فرموده است که پس البته سوال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شد و هر آینه
البته سوال خواهیم کرد از فرستادگان پس خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کرده‌های ایشان و فرموده است چنانچه حال استهای پیشین که
بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که در روزیکه برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان
و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشانست عذاب عظیم بروزیکه گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان
و دستهای ایشان و پاهای ایشان با آنچه میکردند و در آن مستفاد میشود سهتت شفاعت چیست آیا بسیار وارد شده است با سانید معتبره منقولست که تفسیر
قول حقتعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما
با ایشان چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم
یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب بگذرند بر ایشان هول روز قیامت و عرق
حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشانرا در عرصه حقتعالی باز دارند و حقتعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی که طلبند ندا کند که
جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را طلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب امام شما علی بن ابیطالب را طلبند پس بیاید و از جانب
چپ رسول خدا بایستد پس امت آنحضرت را بیاورند در طرف راست بطلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس پیغمبری را با امتش و همچنین پیغمبران تا آخر
ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید در پیش عرش الهی بصورت آدمیان
پس حقتعالی از او سوال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر کرده بودم از وحی قلم گوید بلی ای پروردگار تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر فرموده
آن کرده بودی از وحی خود حقتعالی فرماید که گواه کیست برای تو پس گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق تو غیر تو مطلع میتواند شد حقتعالی فرماید که حجت
خود را تمام کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حقتعالی با او میفرماید که آیا قلم نوشته کرده وحی مرا که من او را الهام کرده بودم
و امر با آن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با هم در لوح بایستد پس حقتعالی فرماید
که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد
پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه با او رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا کردم رسالات ترا به پیغمبری و رسولی از جمیع وحی و حکمتها و کتابهای تو با ایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و
علم و کتاب و کلام ترا با او رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر فرمود که پس اول کسی را که طلبند از
فرزندان آدم از برای سوال کردن محمد بن عبدالله است پس خدا او را نزدیک عرش خود طلبد بحدیکه کسی از او نزدیک تر نباشد در آنروز از خلق تو پس
پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من آیا این را
وحی کرده بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من رسانید جبرئیل بمن جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو
و حکمت تو و علم تو و وحی نمودی بمن پس حقتعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من
گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حقتعالی بمحمد گوید که کیست که شهادت میدهد
از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان امت من و شهادت تو کافی است پس ملائکه را طلبند
و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نموده پس امت محمد را بطلبند و سوال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا

تعلیم شما نمودیم اظهار این شهادت نمی‌نمایند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و علم نمود و چون خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین گردانیدی
که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان امری را که در آن اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد
گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود و نشان
راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم بطاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من در دنیا پس علی بن ابی طالب
بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قائم مقام او
گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من نمودند امت او و مکر کردند با من و
مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند بر من کسی را که موخر گردانیده بودی و موخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و
اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بامر تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گویند که آیا بعد از خود در امت محمد خلیفه و حجتی در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان را بسوی
دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار من حسن را در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود و دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سوال کنند که از علی کردند
و همچنین هر امامی بعد از امامی بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حقتعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و دین حقتعالی
فرماید که این روزیست که نفع بخشد صادقان را راستی ایشان کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان همه خلائق
را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح
بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر تلی باشد از مشک و علی با او باشد و اینست معنی قول حقتعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه
الذین کفروا یعنی چون ببینند او را نصب او قرب منزلت او نزد حقتعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت
حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه بروید گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران
خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی در آن وقت در کجا است حضرت فرمود که منزلت و شان علی از آن بزرگتر است
که او را برای گواهی بفرستند مولف گوید که شاید این بعد از عرض نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیا او صلوات الله علیهم اجمعین
عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المومنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و
شهدا را و شهدا ائمه اند علیهم السلام شهادت میدهد هر امامی بر اهل زمان خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا
کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه
در امت محمد نازل شده است و بس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی بر اهل
زمانش گواهی خواهد داد و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان را بشهادت او بجهنم می برند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح
روایت کرده است که از حضرت صادق سوال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله بر خلق حضرت فرمود که حقتعالی به بنده خود میگوید
در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود و اینست حجت
بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که هر که از شما یعنی شیعیان در محله باشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او
پس از ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی‌شنیدید آیا صدای گریه او در شب نمیشنیدید پس حجت خدا است بر ایشان و حقتعالی میفرماید در وصف
قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفه ها منتشر میشود و علی بن ابراهیم گفته است که مراد از صحیفه ها اعمال مردم است عیاشی از حضرت صادق

روایت کرده است که چون روز قیامت شود هر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را همه گویا الحال کرده است پس میگوید ای پروردگار این نامه چیست که هیچ گناه کوچک و بزرگی را نگذاشته مگر آنکه احصا کرده است و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول خدا که حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند بنزد آتش در قیامت گواهی دهد بر ایشان گوشهای ایشان و دیده های ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکردند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس انکار میکنند و میگویند هیچ از اینها را نکرده ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود که پس ایشان میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند بر ما پس قسم یاد میکنند بخدا که نکرده ایم اینها را چنانچه حق تعالی فرموده است روزیکه خدا مبعوث گرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق امیرالمؤمنین کرده اند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و عضوها و جوارح ایشان را بسخن می آورد پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است و دیده بآنچه دیده است از آنچه خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبانهای ایشان را گویا میکند پس میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی دادید بر ما شهادت جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نبودید شما که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده های شما و نه پوستهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که جوارح مرد مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمده دعوی تناقض آیات قرآن مجید میکرد و از آنجمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسیکه رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حق بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیت در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و مستکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده است روزیکه آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود میگریزد یعنی از یکدیگر میگریزند اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد بر اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلائق را از معاش خود و کوهها از هم بپاشد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را بسخن می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بآنچه کرده اند پس مهر میگذارد بر دهنهای ایشان و بسخن می آورد دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر از زبانهای ایشان برمیدارد پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند گویا گردانید ما را آن کسیکه هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که سخن در آن نمیگویند جمیع خلائق پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسیکه او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حق بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانکه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا

و حضرت رسالت گواه خدا بود بر ایشان و اوصیای پیغمبران ... و جمع میشوند و مطالبه حقوق میکنند و آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد
این بود آن الفاظ ... حضرت ... ایشان را ... حساب ... مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنیم از خدا
برکات آن روز را و در ... روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آدمی نوافل خود را بیک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت
فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح کند حق تعالی او را
دوست میدارد پس ستر میکند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه ستر میکند فرمود فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکل اند
آنچه را که بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی
شما از گناهان پس چون بمقام حساب آید هیچ چیز نباشد که برای او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد یا شفاعت میکند
از برای کسی که آنرا تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلی درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما
و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و احادیث بسیار وارد شده است که هر روزی که می آید ندا میکند آدمی را که ای
فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز چنین ندا میکند
و ایضاً از آنحضرت منقول است که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداست از خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت
گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت رسول خدا فرمود که چنانکه خدا عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود
و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان خود از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گذشته است و ملائکه چند بر هر یک ایشان
موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه کردنها و همچنین بقعه های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکنند
گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال گواهانند
بر او و از برای او چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و بدبخت گردد بگواهی اینها بر او و بدرستیکه
حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدا را همه میشنوند و حشر میکند
شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه های زمین را پس کسیکه عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعه های زمین و ماهها و سالها و
ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و جمعه ها پس از آن نصیب میگردد سعادت ابدی و کسیکه عمل بدی کرده باشد اینها بر او گواهی میدهند شقی میشود بشقاوت ابدی پس
عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزها و شبها
و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان نمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند
نامه او را بدست راستش دهد و در میان خود و او حساب کند که دیگری بر آن مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من
کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول
حق تعالی پس کسی که نامه او بدست راستش داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید که کدام اهل
فرمود اهل او در دنیا و آخرت اهل او در بهشت اگر مؤمن باشند و اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلائق و حجت را
بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپش میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او بدهند پس خواهد گفت وای بر من و داخل جهنم خواهد گردید بدرستیکه در
اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت برنخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را از گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدهند

چیزهای ایشان می‌بینند یا به هیچ حالت اشاره شده است و در بعضی احادیث وارد شده است که نامه‌ها را بر ترازو می‌گذارند [illegible] و در بهشت جای
چیزی نیست [illegible] سر من نگران [illegible] که در دیگران [illegible] اینکه خلاف کرده‌اند گواهی دادن اعضا آنچه که بعضی گفته‌اند متعلق به احادیث
صورتی در آنها می‌کند و بعضی گفته‌اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق می‌دهد و بعضی گفته‌اند صفتی در آنها احداث می‌نماید که دلالت بر صدور گناه از آنها کند و
سخن گفتن مجاز است و همچنین گواهی دادن زمان‌ها و مکان‌ها بر آنچه از اعمال بندگان در آنها واقع شده خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند مراد گواهی دادن
ملائکه است که با آنها موکل بوده‌اند و بعضی گفته‌اند این جمادات را شعور و حیات می‌دهد و بعضی گفته‌اند متعلق قیامت ایشان را شعور و آلت نطق می‌دهد
و بعضی گفته‌اند مثالی از برای ایشان خلق می‌کند و اولی آن است که به اینها مجملاً ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر تفسیر و بیان
میسر شود و تعقل ناقص ما نمی‌گنجد و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل فصل و هفتم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت
رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین است و بیان اینها چنانچه باید
بسیار طولانی است و شفاعت اکبر و قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد می‌نمایم و اکثر آنها را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده‌ام و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم
و سایر محدثین به سندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پس پرسیدند
که وسیله چیست فرمود درجه من است در بهشت هزار پایه است از پایه‌ای تا پایه‌ای دیگر راه سی ساله است [illegible] بعضی از زبرجد است بعضی از مروارید است
و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور است و بیاورند آن را در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر
پیغمبران و آن در میان آنها مانند ماه باشد در میان ستاره‌ها پس نماند در آن روز پیغمبری و شهیدی و صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه
از او است پس ندا رسد از جانب حق تعالی که این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من می‌آیم در آن روز و جامه‌ای از نور پوشیده
باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من باشد و لوای من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا
نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند این دو ملک مقربند که ما ایشان را نمی
شناسیم و چون بگذریم به ملائکه گویند اینها دو پیغمبر مرسل‌اند تا آنکه بر منبر بالا روم و علی نیز با من بیاید چون بر بالای درجات منبر بروم علی یک پایه از من پست‌تر بایستد
من و او بر آن باشیم پس هیچ پیغمبری و مؤمنی نماند مگر آنکه نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی‌اند نزد خداوند عالمیان پس
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من محمد است و این ولی من علی بن ابی طالب است خوشا حال کسی که او را دوست دارد
و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت رسول فرمود که نماند در آن روز در عرصه قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه شاد شود و روی او
سفید گردد و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو آمده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود
و پاهایش بلرزد و در این حالت دو ملک بیایند از جانب رب العالمین یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من
و بگوید السلام علیک یا رسول الله پس جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده
است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را برای تو بیاورم این را بگیر یا محمد پس گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه
انعام کرده است بر من این را به برادرم علی بن ابی طالب بده پس رضوان کلیدها را به علی بدهد و برگردد پس دیگری نزدیک آید یعنی مالک خازن جهنم و بگوید السلام
علیک یا حبیب الله پس گویم ای ملک چه بسیار منکری و چه بسیار زشت است روی تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار که کلیدهای
جهنم را برای تو بیاورم پس گویم قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد و ثنا بر آنچه انعام کرده است مرا و تفضیل داده است مرا به آن و بگیرند اینها را

من بگویم و علیک السلام

برادرم علی ابن ابیطالب پس مالک کلیدها را باو بدهد و برگردد پس علی بیاید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش را بدست بگیرد و در آنوقت که
صدای زبانهای آتش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو
نشانید علی گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن
منست پس جهنم در آنروز در اطاعت امر علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست برد و اگر
خواهد بجانب چپ پس اوست قسمت کننده بهشت و دوزخ و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد را
بطلبند و حله گلگونی براو بپوشانند و او را بجانب راست عرش الهی بدارند پس حضرت ابراهیم را بطلبند و حله سفیدی براو بپوشانند و او را بجانب چپ عرش بازدارند
پس حضرت امیرالمؤمنین را بطلبند و حله گلگونی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول بازدارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و از
جانب چپ حضرت ابراهیم بازدارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلگونی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمؤمنین بازدارند پس حضرت امام حسین را بطلبند
و حله گلگونی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن بازدارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حلهای گلگون بپوشانند و هریک را از جانب راست دیگری
بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان بدارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان از فرزندان او و شیعیان او بی حساب داخل بهشت شوند
پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدری است پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو و او علی ابن ابیطالب
است و نیکو سبطهایند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگانند از ذریت تو که فلان
و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم نام برد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او و شیعیان ایشانند رستگاران
و رستگاران پس امر کنند که همه را ببهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فائز گردیده بسعادت ابدی
و در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلائق او را ببینند و حضرت امیرالمؤمنین بر آن منبر بالا
رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی ابن ابیطالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند
که ای گروه خلائق این علی ابن ابیطالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب
کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابیطالب بیاید لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلائق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه
اوست داخل بهشت کند و هر که را نشناسد و منکر او باشد داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا هست آنجا که میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول
او و مؤمنان و مراد از مؤمنان علی ابن ابیطالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم
کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن ابن صالح و دیگران روایت کرده اند
که تفسیر این آیه این است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مقام
محمود وعده کرده است و فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامیکه همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد
از برای من این وعده چون روز قیامت شود بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد پس من بر منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد
و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده کرده است پس علی را ببالای منبر بطلبم و یک درجه از من پستتر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس
رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدست علی بگذارم پس مالک خازن جهنم
بیاید و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود و دشمنان ذریت خود و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در ...

علی بن ابیطالب گناهم بیش از اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهر چنین است معنی قول حقتعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد
پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینیم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه و ثنا کنند
بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا گویند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیده های خود را تا آنکه
دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حور بر دور او آیند چون بقصر خود رسد حضرت
امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس حضرت امام حسن گوید که این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند
و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حقتعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این ترا نمودم آنچه امت پدرت نسبت باو کردند بگو گذشته ذکر کرده اند زیرا که ذخیره
کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که امر کنم که در حساب نایستند و داخل بهشت شوی تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد
از غیر شیعیان تو پس حقتعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و این است معنی قول حقتعالی که در حق ایشان فرموده
لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی اندوهناک نمی گرداند ایشان را هول و ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس
ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آبای طاهرین صلوات الله علیهم روایت کرده است که رسول خدا فرمود
یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من بدست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه آن بزرگتر
از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین علیهم السلام که رسول خدا بعلی علیه السلام گفت
که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل شوم گفت بلی از برای آنکه تو علمدار منی
در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شده علم من بدست تو باشد و آن لوای حمد
است و آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران در زیر آن علم باشد و در امالی و خصال بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود
که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست و علی بر پا دارنده
حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند
اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من آید و با او لوای حمد باشد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک شقه وسیع تر از آفتاب
و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی الهی باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی
ابن ابیطالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است
حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان
و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او صدا
و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل بیاشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی هست که اولین و آخرین بر ایشان غبطه برند
و بسندهای معتبر از عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که
بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیرالمؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و همچنین هر امامی
را با اهل زمانش میخوانند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه اعمالش را بدست راستش دهند

بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس وای و آفت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده‌اند که پیشوایان خود بیزاری جویند
پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس علیه الرحمه و دیگران بطرق متعدده از ابوذر غفاری رضی الله
عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که امت من بر حوض کوثر بر من وارد میشوند بپنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس
برخیزم و دست او را بگیرم چون قدم بردارد روی او و روی یارانش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر که با او شریک باشد حال
ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن پس تکذیب آن
کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بود ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان از من بر
تشنه‌لب و سیاه‌رو بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است بار روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون
امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بهر چون ابوذر گفت او را کم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند
و حق او را ترک و باطل کردند و ایشان گروهی‌اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و خشنود میشوند ایشان
از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشان بگیرم او نیز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید و اصحابش
نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم با کوچک جنگ کردیم
و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه‌لب و آب برنداشته با روهای سیاه برگردند
و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب ایشان
بر همان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من حال ایشان
نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر مومنان و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی
او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم
و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و سیراب شوید پس شربتی از آن آب بخورند که
هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روی بعضی از ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند
ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المومنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی
فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسرین خلاف کرده‌اند در معنی کوثر بعضی گفته‌اند
پیغمبری و کتاب است بعضی گفته‌اند خیر کثیر است و بعضی گفته‌اند کثرت اصحاب و اتباع و امت است و بعضی گفته‌اند بسیاری
فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته‌اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث
متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده‌اند که کوثر نهریست در
بهشت و از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و
بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت
از شیر سفیدتر و از تیر راست‌تر و در کنارش قبه‌ها است از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبز چند
که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیک است

آن مرغان فربه و نیکو خواهید خورد هم شما اینکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب
بیاشامد فائز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت
که حق تعالی به پیغمبر خود داده عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که نهریست که وعده کرده
پروردگار من بمن آن نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد
ستاره های آسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند که تو نمیدانی
که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و
بشارت المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین
و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و
مدتها برین حال مانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای
بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش
همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین را هم
بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند و بعضی را
منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و مکرر گوید پروردگارا
اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید که چگونه نگریم از برای
جمعی از شیعیان برادرم علی که میبینم ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشانرا که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی
فرماید که ایشانرا بتو بخشیدیم و از گناهان ایشان درگذشتیم و ملحق کردیم ایشانرا بموالیان و ذریت تو و ایشانرا در زمره تو قرار دادیم
و بر حوض تو ایشانرا وارد گردانیدیم و قبول کردیم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتیم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر فرمود که چه بسیار مرد
و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمدا بلند کنند پس هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل
شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول سوال کرد از کوثر فرمود نهریست که
جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگ ریزه اش زبرجد و یاقوت و مرجان گیاهش زعفران
است و خاکش مشک خوشبوست و پایه های آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی امیر المؤمنین زد و گفت یا علی این نهر از منست و از تو و از دوستان
بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن چهار هزار قصر است
خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است زمینش مشک سفید است این نهر از برای من و امت من از
همه چیز و اشاره باین است قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که
ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی
تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و ایضا از حضرت صادق منقول است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس ولایت کند با ولی من و متابعت کند

وصی و خلیفه بعد از من علی بن ابی طالب است که او ساقی حوض منست و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که از آب آن ننوشد
تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از آن بخورد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که
با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید بسبقت بسوی ما
بر حوض بدرستیکه ما دور خواهیم کرد از آن دشمنان خود را و آب خواهیم داد از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملوست و در آن دو ناودان میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین بر کنارهای آن زعفران روئیده است و سنگریزه اش
مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هر که در دنیا بغض ما داشته باشد کوتاه خواهد بود دست او
از حوض رسول خدا دشمنان را و وارد خواهند شد بر آن دوستان و شیعیان و دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که
وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات خبیثه باشند و سیئات ایشان را نقیه کننده گان
باشند وصی بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه با ایشان دهند بآسانی میدهند و آنچه بر ایشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند از حوض
کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه دور میکند شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من ثابت باشند
بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من بعدد
پیغمبران امتهای ایشان بیشترم در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصری و صنعاست و در آن ابریقها هست بعدد ستاره های آسمان و خلیفه من
بر حوض من امروز خلیفه منست در دنیا گفتند کیست یا رسول الله گفت امام مسلمانان و امیر مؤمنان و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب دوستان خود را از آن حوض آب
میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود
فردا با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من برانند
و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر
را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طول آن ما بین مشرق و مغربست و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن وضو سازد
هرگز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا شکسته و کسی که اهل بیت مرا کشته و از حضرت رسول روایت کرده است که یا علی هر که از شیعیان تو نیست
از آن نخورد و احمد بن حنبل در فضائل نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است
از حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن فرحی که هرگز از دل او بیرون
نمیرود تا بر حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بسبب او هرگاه بر او وارد شود حتی آنکه او را میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد که از آنجا
بجای دیگر رود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل
شیرین تر است و از مسکه نرمتر است و از اشک صافتر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بیرون می آید و بر همه نهرهای بهشت میگذرد و بر ریگ و سنگریزه
مروارید و یاقوت جاری میشود [illegible] از هزار ساله راه جاری میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان
جواهر [illegible] مثل آن [illegible] و دیگر نمیخواهیم اسمی گردن

قوت از تشنگی خواهی بود که از آن حوض سیراب نشوند هر چند که به سبب محبت ما اگر باید البته خوشحال و شاد گردید و نظر کردن بکوثر و آب بهشت
از آن همه دوستان ما را آنقدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر
حضرت امیرالمؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و تبرها بیند دیگر از درخت طوبی و دور
میکند دشمنان ما را با آن عصا پس یکی از ایشان بگوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان
و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی
که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بوده نزد تو و بهترین خلق
شفاعتش رد نمی شود گوید یا علی هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاده گرداند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که
نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمی توانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است از بسیاری از اعمال
قبیحه و چون ما اهلبیت نزد او مذکور میشدیم ناسزای نمیگفت و ترک می نمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرأت می نموده اند از گستاخی
نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل
خود بوده و بسیاری از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم
نصب و عداوت اهلبیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر پس هر کس باین اسباب نزدیک حوض
می آید و محروم بر میگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان
مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد بود خلافی که هست
در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت
نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم
اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عذاب نمیباشد و میگویند چنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که وفا
کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فائده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق
شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبائر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی و خواص آنحضرت شفاعت
شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا
روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبائر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد که مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و از
حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران
پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا منقول است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد شفاعت مرا خدا باو
نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت
باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی
شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای

در بیان شفاعت

رسول خدا و اصحاب برگزیدهٔ او که بجا آورده باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مومنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید آنست آنچه در روایات صحاح از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مومنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و تابعان ایشان و مخالفان و منافقان ایشان و در سورهٔ مریم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا و شهدا و علما و مومنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد جمعی است که در وقت مردن بعقاید حقهٔ خود وصیت کنند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و رد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در حینی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود نزد پروردگار خود گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا ترا نبینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانهٔ آنرا از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشانرا اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم که او را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود پس او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح چون نزد نوح آیند او ایشانرا بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی رسد او گوید بروید بنزد محمد چون نزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و ببرد ایشانرا بسوی دروازهٔ بهشت و در برابر درگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب کن تا عطا کنم اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس روند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدان اند ندا رسد که شهیدان نیستند پس پرسند که ایشان کیستند ندا رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند آن جمع گویند که کیستید شما گویند ماییم علویان ماییم ذریت محمد رسول الله ماییم اولاد علی ولی خدا ماییم مخصوصان بکرامت خدا ماییم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد

که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل الشرایع از حضرت صادق
روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت
میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهند شد آتشی از
جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکنید و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق
روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت
و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده
کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست در شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود
پس می بودیم از مؤمنان و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که ابو امین بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید
و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو امین آیا ترا مغرور
کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاهداشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد وای بر تو آیا شفاعت نمیباشد
مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد در روز
قیامت پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود
در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید
پروردگارا او حق خدمت بمن دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که بهشت هشت در دارد
یک در از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند پیوسته
من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در
دنیا ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول
کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار
یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و بدر دیگر سایر مسلمانان از آن در داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت
و رسالت داده اند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهلبیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما میگذرد بر مردی
که با او آشنائی داشته باشد در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون میگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا
بر می آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل باو گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را
که امان آن مؤمن را اجابت کند و او را رها کند و ایضاً بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست خود
مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع پیغمبران مرسل و ملائکه مقربین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع
از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان نزد حق تعالی بایستند ندا رسد بعابد که برو بسوی
بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایت دیگر عابد را میگویند که تو نیکی مرد بودی و
اما همت تو مقصور بر خود بود پس برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بهدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو

منتفع شده است او را شفاعت کن و به سوی بهشت ببر و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که جابر به پدرم حضرت باقر
گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده‌ات فاطمه که هرگاه به شیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد
پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد
در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن را نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب
کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب منبری از نور بگذارند در میان منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حقتعالی آنحضرت را امر کند که خطبه
بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن را نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از
برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیاتم منبری از نور و با ایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که از جمله
از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران
کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی
و حسن و حسین گویند که کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حقتعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین
و فاطمه قرار داده ام ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده ها را بپوشانید که فاطمه به سوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه های
بهشت که دیبا جهاز او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آن را بخوابانند در پیش روی آنحضرت
و بر آن سوار شود و حقتعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای
خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست
گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد به سوی محشر و نظر کن هر کس
در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت
فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت
رسند حقتعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب گردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب من برای
شفیع گردانیدیم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید
هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از
برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت حضرت فاطمه دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود
والله که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون میان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است پس میگویند
کاش بدنیا برگشتیم پس میبودیم از مومنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا
برگردند هر آینه عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض
کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر که من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل می آورد حتی که نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود
سبحان الله بسیار عظیم شمردی این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی که نصب عداوت از برای
ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهلبیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند

و هم گناه باشد آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبول است مگر برای ناصبی مقبول نمیباشد و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد پس میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد فصل سیزدهم در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم میافتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت او است و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت می لغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه رحمه الله در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بران مرور جمیع خلق واقع میشود حق تعالی فرموده است وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است و این بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی گفت یا علی چون قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسیکه برائتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید رحمه الله گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت جسر جهنم است که مردم بران میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا از جانب راست او می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بر ایشان می آید که بیندازید در جهنم هر کافر معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر برنده تر است بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مانند دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشانرا آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وجیء یومئذ بجهنم یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با صد هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدائی و در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سوم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم او در مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه میگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یابند

نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از ین نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین ست آنچه حقتعالی فرموده است
ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه هست یا در کمین گاه هست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یک پا بلغزیده
بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده ندا و دعا میکنند که ای خداوند حلیم ببخشا و بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود
و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله که بنعمت
خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنند خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده
و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند که امانت در اموال باشد بعمل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی
در حق الناس بود و نسبت که مراد از صله رعایت رحم آل محمد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است
و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوییم نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط پیش
از دور و صراط به جهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راهیست بسوی معرفت خدا
و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد
میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت می لغزد و به جهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشند در دین حق
و میل بباطل نکنند و در آخرت راه مومنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در
تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حقتعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار ساله راه است که
هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و عقرب و مار و هزار راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنم
و دوم علی بن ابیطالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهلبیت او و ایضا از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت
کرده است در تفسیر این آیه یوم لا یخزی الله النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او
ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی میدهد بر صراط
از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب
آن میشتابند پس اهلبیت محمد و آل او یکدسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر باشند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب
و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین میکشند و خدا صراط را از برای مومنان
عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان
از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیرالمؤمنین میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ و نور
دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت
شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه بهشتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب بوده باشد و اشاره باین ست
قول حقتعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب

و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول خدا روایت کرده است که چون حق‌تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیده‌های خود را تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده‌های خود را برهم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرت‌اند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشه‌های جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چسبید بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا مکث می‌نمایند چنانچه حق‌تعالی فرموده است که در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است

ذکر عقبات صراط

در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی پس هر عقبه که مسمی باسم واجب است اگر تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار البقا پس حیاتی می‌یابد که هرگز در آن مرگ نمی‌باشد و سعادتی می‌یابد که هرگز شقاوت با آن نمی‌باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران او و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس اگر نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق‌تعالی لغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او اگر ایشان بآن کرده است نجات می‌یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد و حق‌تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل چهاردهم در حقیقت بهشت و دوزخ

بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بیشک کافر است و فلاسفه در این باب دو طائفه‌اند اول اشراقیان‌اند که قائل‌اند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قائل‌اند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی‌اند از قبیل اجسام دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آئینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بسیار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قائل شده‌اند جواب گوئیم که دو فرق هست اول آنکه

ذکر مذهب اشراقیان

آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار عود بدن است در حشر و مستلزم رد روایات و اخبار صریحه که حشر جسمانی نیست و هم آنکه عالم مثالی که ایشان قائل اند غیر از عالم مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ با آن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و دوم مشائیان اند که اکثر فلاسفه ایشان اند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل می کنند بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت ایشان همین است و آنها که جاهل اند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت اند از فوت این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بودند ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمی کردند بعد از مفارقت بدن اینها بلند ظاهر میگردد و چون اکثر این علوم بودند خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب آسمانی و کلام انبیا این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و بدیها و معاصی و سیئات و بسبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و اشجار و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علما اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر بلفظ بعضی از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها قائل اند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بسبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین می کنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت می کنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزءون و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم وتأبی قلوبهم واکثرهم فاسقون و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قائل شده اند در این باب معذور نیستند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولی و عناصر را قدیم داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان آنها قائل نباشد و خرق و التیام در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله را قائل باشد چگونه اذعان میتواند کرد با آنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث اند و بهشت جسمانی و آنکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسام اند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس بآسمان رفته اند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خرد را رهای چوب و ریسمان را و امثال آنها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب جهل و عمیات دانند که در تمام عمر ایشان همین بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب انداخته اند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریبتر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع می شمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان بآداب و مستحبات می نمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار

و دفع شبهات ایشان در آتیه کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات به عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ایشان این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جمله اعیان شیعیانیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجوداند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجوداند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قائل شده باشد و این قول را نسبت بسید مرتضی داده اند و آن بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن میکنند مثل اعدت للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول داخل بهشت شد و جهنم را بآنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو صلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز خلق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید وقتی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حقتعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیمی که در حرارت به نهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان می کنند و رسول خدا فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعت کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است بهشتی که ماوای مؤمنانست و سدره در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بزانو در آمده و معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی و در زمین میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیر المؤمنین سؤال چند کردند از جمله از آنها پرسیدند که بهشت در کجا است و جهنم در کجا است فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگر اند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت را و از حضرت امام رضا روایت

کرده است که کسی که اقرار کند به رجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل‌بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آن است که مخلوق‌اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آن است که بیرون نمی‌رود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا بیرون نمی‌رود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت با او بنمایند پس او را مخیر می‌کنند و او اختیار آخرت می‌کند پس در آن وقت قبض روح او می‌کنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب طلوع و غروب می‌کند و جنت خلد نبوده و اگر جنت خلد بودی هرگز بیرون نمی‌آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آن است که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی گفته‌اند که یعنی اگر آسمان و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل همه آنها است و بعضی گفته‌اند یعنی آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقه‌ها سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته‌اند از برای هر شخصی این قدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده‌اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان می‌گنجد و جواب گفته‌اند که ما می‌گوییم بالای آسمانهای هفتگانه است پس می‌تواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است و در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده‌اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت می‌کنی به سوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجا است حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجا است و در معنی این حدیث گفته‌اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده‌اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجا است گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط بر روی جهنم می‌گذارند و از آن عبور می‌کنند به سوی بهشت جواب می‌گوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی به آنچه انبیا خبر داده‌اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانی است نباید نمود چه بسیار کسی که دست از اصول فاسده حکما بردارد و به آیات و اخبار رجوع نماید همه با یکدیگر منطبق می‌توانند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش به زیر آید بهشت نیز به زیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و می‌تواند بود که و ازلفت الجنة للمتقین اشاره به این باشد و جهنم را بلند می‌گردانند و ظاهر بسیار زند چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش می‌شوند و اضافه جهنم می‌شوند و صراط را بر روی آن نصب می‌کنند و راهی می‌شود مستقیم به سوی بهشت و چون از دنیا گذشتند منتهی می‌شود به بهشت و عرش الهی که سقف آن است و ضروری از عرش متصل به محشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر روشی که حکما گفته‌اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از جسمها مراد است و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار ساله راه است با اینها موافق است و مکان امری است موهوم و تابع تمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبوده و بعد از خلق اجسام مکان به هم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها به هم می‌رسد و آن مکانها برطرف می‌شود و حکم فوق اجسام به هم می‌رسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است که حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و با جمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه

اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست والله الموفق للخیر والصواب والیه المرجع والمآب.

فصل پانزدهم در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت الا موتتنا الاولی اگر نقل کلام باهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ بهشت چنانکه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکنند و همچنین در آیه دیگر فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول که مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و درماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل است و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمی روند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و عداوت و حسد و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه حقتعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا رتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص شود و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که حقتعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در ریاضات خسیسه اشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است که در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است لهم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد و در روایات معتبر وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غائط و کثافات نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان نیز از حوریان میباشند و آدمیان را حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غائط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهرة را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع آفتابست و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با آن میباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را با اضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بجواهر و یاقوت و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده رو بروی یکدیگر و گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین که از نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقل ایشان زائل نگردد و میوه ها از برای مزه هر میوه را که اختیار کنند و گوشت مرغهای بریان هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیه که یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این ذره های حقیر و بنده های سراپا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را چه سامانی و آیاتی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و آلات او آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه بزمهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک وله الحمد وهو الغفور الرحیم و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه هاست زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزه ها در غرفه ها بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند

بآسانی فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین کنند بلند میشوند بقدری که میخواهند و در میان منازل و در زیر غرفه ها و درختان
ایشان جاری میشوند و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبد الله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا رسیدم و از وصف
بناهای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار
برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است
گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکیست و یک پاره سنگ است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع
است و مابین این دو مصراع پانصد ساله راه است و آنرا خروشی و ناله هست میگوید خدایا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند
صاحب جلال و اکرام او را بسخن آورده و اما باب بلا را از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل شود
اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل ورع و زهد اند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند با و چون داخل
بهشت شدند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را با آن حرکت میدهند از مروارید است
و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه های سبز اند و در اینها نوریست
از نور پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت
دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن در وسط بهشتها است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان
آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور هست و غرفه هایش از نور پروردگار عالمیانست و حقتعالی میفرماید در بهشت
خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقان و خوب رویان و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دستها
یکدیگر را میگیرند و بخوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند و میگویند مائیم راضیات که خشم نمی آئیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز
حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان مخصوص دوستان و شوهران کرام و چون حوریان این سخنان را گویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان
و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم
و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد
مؤمن با زن مؤمنه هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت آن زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حقتعالی حاکم و عادلست
اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد
زن را مخیر میکند اگر زن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت رسول فرمود که میگویند که بهشت یک
بهشت است حقتعالی میفرماید در پائین تر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند که بهشت یک درجه است بلکه درجه ها
بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند و یکی مکانش بلندتر است از
دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا می توانند فرمود آنکه بالاتر است پائین می تواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است
بدرجه بالا نمی تواند رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه او است و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در
مرتبه های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علا بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوئیم
که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید

حق

ومن دونهما جنتان بود الا ایشان با دو بستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود و راوی گفت ایشان کافر بودند فرمود نه والله
اگر کافر میبودند داخل نمی‌شدند گفت مومن بودند فرمود نه والله اگر مومن می‌بودند داخل جهنم نمی‌شدند ولیکن در وسط اند میان مومن و کافر
و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحه های طلا آویخته است چون حلقه
بر صفحه می‌خورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از اهل بهشت که طعام
میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غائط نمیدارد
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت
آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و گاهی دست باز میگیرند پرسید که سبب چیست که گاهی میسازند و گاهی دست باز میدارند گفتند تا
خرجی بیاید پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مومن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه
دست بر میدارد ما دست بر میداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمومنین روایت کرده اند که طوبی درختی است
در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی در خاطر آن
خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سواری تند روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی
از پائین آن بپرد و از کبر تا از پیری بیفتد به بالای آن درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در
بهشت درختی هست که از بالای آن حله ها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بالها بیرون می آیند که سرگین و بول نمی اندازند
و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و در بهشت با ایشان هر جا که خواهند سیر میکنند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار
ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت می ایستادند و خواب
نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمی ورزیدند
و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون
آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسانی در آنها ساکن میشوند که سخن او نیکو باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند
و نماز کند در شب هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول پرسید که زنی
دو شوهر کرده است و هر دو داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را با آن شوهری
میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیرالمومنین است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست
و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول حضرت فاطمه را بسیار می بوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر
می بوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم
پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را می بوسم بوی درخت طوبی
از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند
رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافت پائین دنیا احساس میشود و پست

کمترین اهل بهشت بحسب منزلت چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای
خدا که در نزد او است هیچ چیز کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل میشود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست ترین شود
آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی را بجا آورد
پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید پروردگارا
این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اگر این را بتو دهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوی نمی کنم چون داخل آن حدیقه شود
سرور و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در این حال دری از جنت الخلد بروی او گشایند اضعاف آنچه پیشتر دیده بود در آنجا
مشاهده نماید گوید حمد است مر پروردگار مرا که مرا نجات داد از عذاب نیران و منت گذاشت بر من بنعمتهای بی پایان جنان النعیم
گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنار آن دختران روئیده است هرگاه مؤمن بیکی
از آنها بگذرد و او را خوش آید آنرا بکند و حق تعالی بجای او دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاد کن فرمود که هر مؤمنی هفتصد دختر باکره
و چهار هزار زن ثیبه بهم رسانند و زنان از حور العین گفت فدای تو شوم هفتصد باکره خوب است فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان برود باکره باشد گفت فدای
تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز
استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آئینه مؤمن باشد که روی خود در آن ببیند و جگر مؤمن آئینه او باشد گفتم فدای تو شوم آیا حوریان را
سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با آن بحلاوت و ترنج و دلال میخوانند که کنند بصدائی دلربائی که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم
خالدات که هرگز نمیریم مائیم ناعمات که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بیرون نرویم مائیم خوشنودان که هرگز خشم نکنیم
خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسیکه ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن
دیدها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند هر آئینه مستغنی گرداند ایشانرا از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال
روایت کرده است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت
در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای
ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان نمایند و بگویند اینها منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر
کسی از فرح و شادی می مرد میبایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای
گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و نعمتهائی را که در آنجا از
برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه
می مرد میبایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم
بمیراث میدهند و این است معنی قول حق تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثان
که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که هیچ حسنه
نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است پس نمیداند نفسی
آنچه پنهان کرده است از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود که بدرستیکه

خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت چون ملک بدروازه
بهشت مؤمن رسد گوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان نزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار
تو بر دروازه ایستاده رخصت می طلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را
از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نشنیده ایم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله ها را
بکمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه بگذرد از نور آن حله ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند
نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند پس بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست چه مشقت ها را
از شما برداشتیم ایشان گویند چه چیز بهتر می تواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی بایشان ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را
بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد اینست معنی آنکه حق تعالی
فرموده است ولدینا مزید و بدرستیکه شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید سبحان الله
و تهلیل و ثنا بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن برگردد بهر چیزیکه بگذرد از نور او روشن شود تا نزد زنان خود برسد
پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا به نیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کردم
بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمی برند و حائض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم
میخواهم سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی
هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صداها چند ظاهر میشود که هرگز خلائق بآن خوشی صداها نشنیده باشند
پس حضرت فرمود این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی
بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده آنرا مشاهده نکرده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است می گشاید آنرا پروردگار در هر صباح میفرماید
زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را اینست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از حضرت رسول ص سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی
روزیکه محشور گردانیم متقیان و پرهیزگاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چنداند
که از معاصی خدا پرهیزگاری کرده اند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام
کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلائق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند
و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها
از استبرق و سندس بهشت باشد افسار ناقه ها از ارغوانی و پرواز کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک بوده باشند
از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ ایشان را بمشایعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن
هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت چشمه ای هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی
بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیادی از بدنهای ایشان اینست معنی قول حق تعالی و سقاهم ربهم شرابا
طهورا یعنی بیاشامانید بایشان پروردگار ایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس بروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ

آن درخت پس غسل میکنند و ران و آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمهٔ زندگانی پس نمیرند هرگز پس ایشانرا بازمیدارند در پیش سوی عرش و حال
آنکه سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و حرارتها و از سرماها گویا که هرگز بانبیا مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشان اند
که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشانرا با خلائق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است
رحمت من از برای ایشان چگونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات باز دارند پس میبرند ایشانرا ملائکه بسوی بهشت چون بدروازه
بزرگ بهشت برسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان
مهیا گردانیده آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را به آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را
برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما دیر
آمدید چه بسیار مشتاق بودیم و شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی از رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی
لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفه هاست که از بالای آن غرفه هاست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفه ها را یا رسول الله
حضرت فرمود یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و منقش
کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه ها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی بر بالای
بعضی افگنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور اینست معنی قول حق تعالی
و فرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت گذارند و بپوشانند بر او حله های
طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره
و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشانرا بدست رنجها از طلا و مروارید و لباس ایشان در بهشت حریر است
و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار گیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برای او ملکی که موکل
بهشت های او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند با او خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جاهای خود
که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل
فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر گرد او احاطه باشند و هفتاد حله پوشیده
باشند که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پایش
دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندهای آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد که پیش
او بیاید از بسیاری شوق حوریه بگوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال
از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه و در آن قلاده از یاقوت سرخ بیند و در میانش
لوحی باشد که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو به نهایت رسیده است و شوق تو بسوی
من به نهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه چون با اول دری از درهای بهشتهای
او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستیکه خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است
ملک گوید با ایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد [illegible] و بنزد حاجب

و او را اعلام کنند که هزار ملک از پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول می طلبند حاجب گوید من مشغول است که از
برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم زیرا او با زوجهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم
و او را اعلام کند و قیم برود نزد خدمتگاران مخصوص ایشان را اعلام کند که رسولان پروردگار خداوند جبار بر در غرفه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند
که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتگاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد
ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شود
و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و این است معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از درها
از درهای غرفه و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر
کردید در دنیا پس نیکو خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره است باین قول خدا و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا
کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان را و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره ایست بآنچه ولی خدا در آن هست از کرامت
و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت می طلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری شود از
زیر قصرهای ایشان و میوه ها نزدیک است بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است ودانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی و نزدیک
باشند بایشان سایه درختان آن بهشت ها و آسان کرده باشند چیدن میوه های آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر بر خیزد
درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها میرسد و اگر بخوابد فرود آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود
چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه نزدیک باشند بایشان مومن از هر نوعی از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در حالتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها
با و خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آنرا بخوری حضرت فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را جنت های بسیار هست بعضی را آباد کرده و بعضی را آباد
نکرده و نهرها و ایوانها از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند
برای او حاضر می سازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت می کند با برادران مومن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود
یعنی در سایه ها مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مومنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان مومن
یکساعت با حوریه می باشد و یکساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که بر تخت خود تکیه کرده باشد شعاع از نوری او را
فرا گیرد و گوید بخدمتگاران خود که این چه شعاع لامع بود که مرا فرا گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار اجلال او باشد
خدمتگاران با او گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز نزد تو
نیامده است مشرف شده بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بسوی او غالب شده است چون ترا دید بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرده
بسوی تو از شوق تو و آن شعاع که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی دندانها و صفا و ضیای خندهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت
دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز از برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است
پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردیده
بمشک و عنبر و مغز ساق پاهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دو شانه های او ده
ذراع باشد و چون نزدیک شود به ولی خدا استقبال نمایند خدمتگاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و ...

نثار کنند پس سالها باید که پیوسته مبالغه کنند که هیچ یک را ملال حاصل نشود و پس حضرت امام محمد باقر فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است
و جنت الفردوس و جنت النعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوف شده اند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد
و خواهش نماید و تنعم کنند و در آنها بهر نحو که خواهد و هر گاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی
او بانچه خواهد خدمتکاران بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هر گاه از
لذت تمتع فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العلمین و اما قول حق تعالی اولئک لهم
رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند
فواکه وهم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمی کنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از
جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق
کرد خشتی از آن را از طلا قرار داد و خشتی از آن را از نقره و دیوار ایشان را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش از مروارید و خاکش
زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نمیباشد و قیومی که همه چیز بتو قائم است
و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع
منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه یساول
ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قائل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی
نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در بهشت
برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین درین حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی
که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزیکه
بگوئیم جهنم را که آیا پر شدی او گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود
که او را پر کند چون روز قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بسبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بسبیل فغان گوید که آیا جای
زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی مرا پر کن چرا مرا
پر نمیکنی پس حق تعالی در آنروز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق ع فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورت دنیا را
ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین ع فرمود بلو یاد القرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را
بدست قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها آنرا گردانید از مشک و خاکش زعفران است و سنگریزه اش مروارید است و درجات
آنرا بعدد آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس بخواند و بالا رود و از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران
و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که بخدمت حضرت صادق ع مسلمان شد از آنحضرت پرسید

که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را طلب کند و تناول نماید بجای آن میوه بعینه در درخت بهم میرسد و حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو جدا میشود و گفت چون میشود که حوریه هر چند شوهر او نزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض نمیشود و آفتی با جسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش سوای آلت شوهرش داخل نمیشود و حیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود و رحم بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمی آید گفت میگویند که او هفتاد حله می پوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حله ها و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت به نعیم آن و حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزندی یا پدری یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نبیند و چون او را نبیند در بهشت شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکنند و امیدوارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت می تواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسده دنیوی برطرف میشود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها متأذی نشوند چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را می کشتند و لذت از آن می بردند و حقتعالی فرموده است نمی یابی تو قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و آیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه فی الجمله شهادت بر این مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر نکرده باشند و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله العلیم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از رسول خدا که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلای آن سبدها است مملو از حله های بهشت از سندس و استبرق و از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد است و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده و عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سوار تند رو صد سال در سایه آن می تازد و آنرا قطع نمیکند این است که حقتعالی فرموده است و ظل ممدود و پائینش میوه های اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانه های ایشان آویخته است و در هر شاخه صد رنگ و صد نوع از میوه ها باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن بهم رسد چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری میشود نهری در زیر آن درخت که منشعب میشود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت

فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حله‌ها و سندس و استبرق و مروارید
و زمرد و یاقوت و عطر بهشت حق تعالی عطا کرد طوبی را در قصر حضرت فاطمه و آن را در خانهٔ علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما که صاحب ورع و پرهیزگاری است و منقاد اهل بیت است و نماز بسیار
میکند و با این حال مبتلا شده است بصحبت لهو باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت
بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه‌های مومنان و زیارت برادران مومن گفتم مانع نمیشود این حالت او را از
چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این وسوسه‌های شیطان است انشاء الله آمرزیده شود از برای او پس فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان
آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف
از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مومنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند
ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بان حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بران ساخته که میترسیم که
به بلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت
که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد
بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سعید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز
قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده‌اند و بر او نگذشته‌اند گوید شما از کجا داخل شدید گویند
ما کاری بدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از
حضرت امام موسی روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنار آن در جانب راست در سفید یاقوتی هست
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد و در جانب چپش دری زردی هست که در آن هزار قصر هست
و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم و ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق
از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود ایشان زنان شیعه صالحه‌اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان مخدرهٔ مستوره‌اند
که در خیمه‌های در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورس ایستاده‌اند که دربانان ایشانند
و در هر روز کرامتی از خدای عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را و ابن بابویه روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند
که یعنی چه دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش
بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیاء و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روئیده‌اند هر یک را که بکنند
دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده‌اند خیرات حسان است پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا
مراد آن منزلها است که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده‌های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین از رسول خدا سوال کرد از صفت قصرهای خدا که بشهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بناهای این قصرها خشتی از طلا
و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و سنگریزهٔ ایشان گوهر و یاقوت است و خاک ایشان زعفران است و تلهای آنها کافور است
و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف‌اند بدرختها از مرجان

و بید و در طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌هاست از یک قطعه مروارید سفید که در آن درز و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید پس بهم رسیده اند و
از اندرون ایشان بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون می نماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه‌ها نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهای آن
از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهای او
از پشت استخوان و پوست و حلی و حلها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسو بدست کنیزی
و در دست کنیز مجمره داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کنند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن
بابویه در ثواب تهلیلات و شیخ طوسی در تهجد روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی
درجه در بهشت از مروارید و یاقوت و مابین هر دو درجه بقدر سیر صد سال راه باشد بسرعت اسب سوار تند رو و در هر درجه شهری و در آن
شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها و قصرها و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها
و حوریان و تکیه‌ها و مسندها و خوانها و خدمتگاران و انهار و اشجار و زیورها و حله‌ها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند نمود و چون از قبر
بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب
چپ او تا منتهی شود بدر بهشت و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسد که بیرونش از یاقوت
سرخ باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند
ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را میخواندی
و این شهر و آنچه در آن شهر است ثواب تست بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز
غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت
آن از طلا و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن چهار
نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن درختان مرغان
هستند که بدنهای آن از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر میشود وارد میشوند
بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر
بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه علیها السلام را که در درخت طوبی است بر ایشان
افشانند و بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود بتحقیق که ایمن
گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است
که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل
و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها شکافته شود از هفتاد حله
از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل امین در شب معراج دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای

دیده‌های او در سیاهی مانند سینهٔ کرکس بود پس گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله صلی‌الله من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیهٔ مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند به آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم و آفریده شده‌ام از برای امیر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابیطالب ع و در کتاب اختصاص از حضرت باقر ع روایت کرده است که حقتعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانهٔ خلود و دار کرامت و چون داخل شوند بطول حضرت آدم ع شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی ع سی و سه ساله و بزبان محمد ص لغت عربی و بصورت حضرت یوسف ع و حسن و جمال و نور از روهای ایشان ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب ع در سلامتی از کینه و حسد و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم سبحان فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حقتعالی بمحاسبه مجازات بندگان دو بهشت است حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان او است پس اینها دو بهشت اند از برای مؤمنین سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرموده که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست تر اند از اینها در فضیلت نه بحسب دوری مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار بهشت نعمتها هست به بسیاری مانند برگ درختان و ستاره‌های آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد ساله راه است خشتی از آن از طلا است و خشتی از آن از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگره‌های آن از نور است که میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری دو مصراع دارد که عرض اینها یکساله راه است بدویدن اسپ نجیب و ایضاً فرموده که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس زعفران است و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حقتعالی فرموده است که علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرموده که یعنی میان کرسیها را بجای لی که می بافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشد اما از سیکه تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفه‌های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و این است معنی قول حقتعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت فرموده که مراد بارائک آن کرسیهای بافته است که حجلها را برآنها نصب کرده اند و فرموده که رسول خدا ص فرموده که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبو است و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود چشمه‌ها در نهرها بهر جا و هر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حله‌ها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشه‌هایش از مروارید سفید است و برگش از حله‌های سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای سرگها تا پایین خرما با یکدیگر متصل بافته باشند و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بهم رسد چنانچه بوده و اشاره باین است قول حقتعالی

لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی به بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و میوه‌ها ... لقمه بزرگ ... بزرگ شاخهای ایشان از طلا باشد
و میوه‌های ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده‌اند و مو در بدن ایشان نیست و مخلوق نمی‌شوند
سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و مسرور و مکرم و هر یک از ایشان قوت صد
مرد به هم رسانند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام و آشامیدن یک شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر روهای ایشان
و بر بدنهای ایشان حریر می‌پوشانند سفید و رنگ زرد و زیور سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند
و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار
نگردند و نیکو طبیعت باشند که هرگز روترش نکنند و پیوسته متنعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه
نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و به زیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت
حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دستهای ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و هر که ... نظر کنند
بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام با ایشان رسد و اکثر آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حیز
تحریر و تقریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است
و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده‌ام رزقنا الله و سائر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها
حق الیقین بمحمد و آله الطاهرین فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست اعاذنا الله و سائر
المؤمنین منها بمحمد و آله الطاهرین حق تعالی فرموده است بترسید بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ
گفته‌اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته‌اند مراد بتها است که با عابدان آنها بجهنم می‌برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است
و فرموده است بدرستیکه آنها کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف
نمی‌یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی‌یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری می‌جویند
و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و کافر باشد پس ایشان حبط گردیده است اعمال ایشان در دنیا و آخرت و
ایشان اصحاب آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمی‌خورند در شکم خود مگر آتش را
و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر منقول است که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت
که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها حضرت خواند این آیه را یعنی خورندگان مالهای یتیمان اند و فرموده است
هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایین‌تر آتش‌اند
مفسران گفته‌اند جهنم را طبقات و درکات است چنانکه بهشت را درجات است و منافق در پست‌ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر
شده‌اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن نیز با آن داشته باشند و فدای خود دهند از برای رفع عذاب روز قیامت
قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش جهنم و بیرون نخواهند رفت از آن
و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم و فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب جوشیده جهنم و عذابی دردآورنده بسبب
کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده‌ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافران

عذاب آتش و فرموده است آنانکه گنج میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم روزیکه سرخ میکنند
آنها را در آتش جهنم پس داغ می کنند بآنها پیشانی های ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشانرا و بایشان میگویند اینست آنچه گنج گذاشتید
از برای نفسهای خود پس بچشید جزای آنچه گنج میگذاشتید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافرانرا آتش جهنم مخلد خواهند بود
در آن این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده است پس بگو بچشید آنهارا که ستم کرده اند بچشید
عذاب الهی را آیا جزا داده میشوند مگر بآنچه کسب کرده اند و فرموده است که خائب و ناامید شد هر جبار معاندی و از عقب اوست جهنم و آب داده
می آشامند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه می آشامد و نمیتواند فرو برد و می آید اسباب مرگ از هر مکان و جهت بسوی او و نمی میرد که از آن
شد تا خلاص شود و از عقب او عذاب غلیظی بدتر از این هاست حضرت صادق فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری
میشود و گفته اند که رنگش برنگ آب است و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول و از حضرت صادق روایت کرده است که آنرا نزدیک آن می آورند
و او کراهت دارد چون پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعای او را پاره کند
تا از دبرش بدر رود و از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که مانند دریای از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که دیدها
و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده برطرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری
توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه آنرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است و از
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت
و فرمود همچنین و گفت خدا بهشتها را بعرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پائین تر همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای
آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پائین تر همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از
ابن عباس روایت کرده اند که درک اول جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند که
آتش هفت در دارد و آن درکه است بعضی بر بالای بعضی درکه که بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود
در دنیا پس بیرون می آورند ایشانرا و دوم محل یهود است و سوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب
و هفتم که درک اسفل است محل منافقان است و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاده کردیم ایشانرا
عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند
و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند که زیاده می کنند از برای ایشان مارها
مانند فیلها و شتران و عقربها مانند اشترهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میگردانیم
ایشانرا در دور جهنم بدو زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طائفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم
بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنهارا
که پرهیزگار بوده اند و میگذاریم ظالمانرا بدو زانو درآمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند
مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا
بر دور جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است

چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب لازم است این مضمون را از ابن عباس روایت کرده اند و فرموده است جهنم
میشود ما افروختن آنرا زیاده میگردانیم و فرمود که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سراپرده
سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانه آتش است که بایشان
میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریاد رسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل
یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که رو های ایشان را بریان میکند بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد
جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه ها از آتش گفته اند از برای ایشان
از مس گداخته سرخ شده مانند آتش ریخته میشود از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشان
و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و تنگی نفس برگردانیده شوند
بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها
را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش ایشان را
ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند
و در روایت دیگر از حضرت صادق منقول است که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشان را فرو گیرد چنانکه جامه
آدمی را فرو میگیرد و لب پایین ایشان چندان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون
خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که بسبب ستم
پس ایشانند که زیانکاران جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر رو ایشان میسوزد رو های ایشان
گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان
گشوده شده باشد بایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمی شد پس شما آنها را تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت
ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر باز عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود
پس [illegible] و پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگویید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته
که هرگاه ببیند ایشان را از مکان دور می شنوند از برای او صدای خشم آنرا و ناله [illegible] یا خروش آنرا و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان
تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و اثبورا و واویلاه ملائکه بایشان گویند امروز نه یک
فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق منقول است که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند که تنگی جای ایشان
مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است
آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم
گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق فرمود
که این سرزنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما بیم ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست

وفرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برمومنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده‌ایم امتحانی از برای ستمگاران
آن درختی است که بیرون می‌آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه‌اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان بر روی آن شوبی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن می‌آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی
جحیم است که مأوای ایشانست مفسران گفته‌اند که زقوم درختی است در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سائر
کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حقتعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده‌ایم از برای ستمگاران و سر شیاطین
بعضی گفته‌اند میوه تلخ بدبوئی است در بادیه و بعضی گفته‌اند شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر آن مار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند میان عرب مشهور است که چیزهای
قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس
ایشانرا بسوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می‌آید در شکم ایشان مانند
دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می‌آورد و چون نزدیک
ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق
بعضی گفته‌اند غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشانرا می‌سوزاند و بعضی گفته‌اند چشمه‌ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیش در آن جاری میشود و بعضی
گفته‌اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلق ایشان میکنند و بعضی گفته‌اند عذابی است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب
است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب است که شبیه باینهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش است
از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی
عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلائل و براهین پس اصحاب گویند بلی آمدند گویند پس خوانید و دعا و استغاثه
کنید فایده نمی‌بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی‌فایده و فرموده است تخفیف نمی‌دهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید
از نجات و فرموده است ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود هرگز شما را مرگ
نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام آن گناهکار است
که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را
و بروی بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند بچش بدرستیکه گمان میکردی که عزیزی و کریمی قوم خود را عذاب نخواهند کرد و فرموده است
گوید قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو حاضرست القیا فی جهنم کل کفار عنید
در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیرالمؤمنین است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را
یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته‌اند خطاب بدو ملک است که موکل اند بکافر و فرموده است
شناخته میشوند مجرمان یعنی کافران برویهای سیاه ایشان پس بموی پیشانی ایشانرا تا پاهای ایشان بغل میکنند و در جهنم می‌افکنند و گویند که
اینست آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه بآتش ایشانرا عذاب کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است که هرگاه ایشانرا
بیندازند در جهنم صدای عظیم از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را
که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان بپرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ما را انذار کنند و ما تکذیب

کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلها است گران است و طعام صاحب غصه که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که زود باشد که او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست نه باقی میگذارد از چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر میدهد پوستهای ایشان را و موکل اند بر آن نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیده های ایشان مانند برق رباینده است و دندانهای ایشان مانند شاخهای گاو است و زبانه آتش از دهنهای ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از دلهای ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که بخصوص سقر نوزده ملک موکل اند و از برای دیگر درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفر اند و شما هر یک شجاعانید آیا نمی توانید هر ده نفر از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید پس حق تعالی این آیه نازل شد که ما نگردانیدیم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآیید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد یعنی دودی که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای سر و جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافر مانند سراپرده و سه شعبه می شود و در آن حالت هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصرها در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران را آب و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در آن حقبهای بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند که هر حقبی بیست و هر حقبی هشتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت باقر روایت کرده اند بسند معتبر که این آیه در شان جماعتی هست که از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده اند که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سال سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهای که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آن که آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند در آن سردی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند برای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است که مال کافر با او نفعی نمیبخشد و البته می اندازند او را در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و در بالای آن بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان می بندند پس محکم میکنند آنها را به میخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس بجهت اهل ایمان حمیت میفرماید از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنان را که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید

از همه رحم کنندگان رحیم‌ترم بیرون آیید رحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند سیاهی و جانوران که زنده آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمومی را می‌شنوند و درها را بر ایشان می‌بندند و سخن را سر میگویند که آنها که باقی مانده‌اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل ع آمد بنزد رسول ص و ترش کرده بود و پیشتر که می‌آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال سؤال نمود جبرئیل گفت که امروز دمهائی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست جبرئیل گفت ای محمد ص حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و الحال سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول ص و جبرئیل ع هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق ع فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میزنند تا بقعر جهنم برگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب بر ایشان بیشتر تاثیر میکند پس حضرت با ابو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب بایشان دهند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را در رند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را شکنجه و آزار کنند و بر ایشان رحم نکنند و برو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نگردد و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و این است حال جمعی که در جهنم میروند و از حضرت صادق ع منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود و پس جهنم جوشی میزند و ایشان را از طبقه بالای جهنم می‌افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد حال ایشان در جهنم چنین است و یک در دیگر دری است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی فلق

فرمود که دره‌ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری
هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می‌افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد
جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا به آب خاموش کرده‌اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت
و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه
مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانو استغاثه درآیند و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادییست در جهنم که در آن سیصد
وسی قصر هست و در هر قصری سیصد و سی خانه هست و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری هست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است
و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقول است
که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می‌آید و مرتبه دوم لظی است
که حقتعالی در وصف او میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را تا پوست سر ایشان را و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده است بحق
و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبه سوم سقر است و حقتعالی در وصف او
میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حقتعالی آن اجزا را
باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر و هویداست برای ایشان
و بر آن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشکهای عظیم که گویا شتران زرداند
که به پهلو میروند و هر که را در آن افکنند او را درهم میشکنند و میکوبند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی‌نماید و چون مانند سرمه ریزه
شدند حقتعالی ایشان را بحالت اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون
مالک بفریاد ایشان میرسد طبقی از آتش برمیگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته
و بایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان می‌آورد پوست و گوشت روی شان در آن میریزد از شدت حرارت آن
چنانکه حقتعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده‌ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپرده‌های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی فریاد
ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون نزدیک دهان ایشان ببرند بریان کند رویهای ایشان را بد شرابی است و بد منزلی است از برای ایشان
و بد تکیه‌گاهیست آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حقتعالی بدل آن
پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر
قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب آتش هست و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش
برای اهل آن طبقه مهیا کرده‌اند چنانچه حقتعالی میفرماید که ما مهیا کرده‌ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است
که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود
کوهیست از مس در میان جهنم و اثام وادیست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای
این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادییست که آنرا سقر می‌نامند که از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است
نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم

ذکر درکات جهنم

بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدبوئی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنها برای اهلش مهیا گردانیده از عذاب خود. و در آن وادی
کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن
کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن
دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنچاه بخدا پناه می برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت
آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند. و در شکم آن مار هفت صندوق هست که آنها جای پنج کس
از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعت کرد
و گفت من هم میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را
گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاورده اند یعنی ابوبکر و عمر. و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود که برای اهل معصیت
نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها
از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفتاراند که گرمیش بنهایت
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی
از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان
بسر می آید با مالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استغاذه مینمایند. و آن جای هر متکبر جبار معاندی است و هر شیطان
متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد داشته باشد. و فرمود کسی که در جهنم عذابش از دیگران کمتر باشد
کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند
دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش شدیدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سبکتر باشد. و در حدیث دیگر وارد شده است
که فلق چاهی هست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را بسوزانید
و در آن چاه صندوقی هست از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاذه مینمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت
شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت
و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان
گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آنست
بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که می گزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن میماند
و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز آنقدر مدت میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم هفت در است و در هر
دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف
است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن

۲۹

مارها بمنزلهٔ نخلهای طولانی هست می آید بسوی فرزند آدم و می گیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون می گریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل جنت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافل اند حضرت فرمود مراد این روزیست که حق تعالی اهل بهشت و دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جاهای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود نمی دهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چهار کساند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جحیم واویلاه و اثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر منادی میشوند با یکدیگر میگویند چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و روده های خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس میگویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب ما را آزار میکند گویند که او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض ایشان بکند و آنکه امعای خود را میکشد او پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که برسد و آنکه از دهانش چرک و خون جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود در شب معراج صدائی شنیدم که مرا الفزع و خوف آورد جبرئیل ع گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل ع بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل ع این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاد میگردد و خدا از ایشان انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بودی هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل ع بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او می نمایند چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل ع با او گفت ای مالک بنما به محمد آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل ع بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد برگردید و ابن بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت آنحضرت نخندید و گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که آتش جهنم

در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آن کسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس امر را امیر باید چنانچه مرغ دانه کنجد را امیر باید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آن کسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آن کسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داده اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهم و بخل ورزیدی پس امر را باید فرو برد و از حضرت صادق روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمی سوزاند و حضرت امیر المؤمنین در نامه اهل مصر نوشت در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است عذاب سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست که در آن رحمت نمی باشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان و حضرت باقر فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند دری از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفه ها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز و این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرموده در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیر سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهن های ایشان از ارزیز گداخته چون آنها را بایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکار ومن یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر فرمود اثام رودیست از ارزیز گداخته در پیش آن رود سنگستانیست و آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بنا حق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر می نامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و این است معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه بزیر روند و چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را بالا اندازد پس گرزهای آتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق سوال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقربها و مارها گروهی را عذاب میکند که می گفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی از خلق برای خدا قائل میشدند پس آنکه بچشانند بایشان عذاب آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیدارند اهل جهنم از گرمی آن چاه بفریاد می آیند و آن چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مومن میکرد و چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او را از جاهای دیگر میرسید و میگویند باو که اینها بسبب مدارا و نیکی است که نسبت با فلان مومن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت

امام محمد باقر روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بوده و در مقام آزار آن مؤمن بود از وی گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک شد حق تعالی وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر در بهشت مسکنی می‌بود ترا در آن مسکن میدادم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بدر آور و مترسان اما آزاری باو مرسان و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاورند آدمی پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همه معذب اند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی‌یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرساند و در حدیث دوم تخویف و از عاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمی‌یابد و ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات بوده باشد و از محمد بن حنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی میگوید با مالک که استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون آیند در را بروی ایشان ببندند و از موضع دیگری در بگشایند و گویند از این در بیرون آئید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن این است معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری در تفسیر این آیه فرموده است که استهزا خدا بایشان در آخرت آنست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند منافقان معاندان علی را در جهنم که دار لعنت و ذلت است و عذاب کند ایشان را بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنانی را که منافقان بایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنات تصور مجاور گزیده ملک رحمن ایشان را مشرف گرداند از اینها که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه آن منافقان گرفتار اند در آنها از عجائب لعنت و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان تمام نمیشود تا آنکه منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشانست نعیم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه‌های زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای حمیم غرق شده اند و بر میکشند ایشان را از میان آنها و بعضی را زبانیه رجم میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سائر اصناف عذاب اند و کافران و منافقان نظر میکنند و می‌بینند مؤمنانی را که در دنیا بایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و تکیه کرده اند و بعضی بانواع میوه‌های بهشت تنعم می‌نمایند و بعضی بر غرفات و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلمان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام می‌نمایند و ملائکه نزد او بعزت و تجلیل می‌آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجائب تحفه‌ها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خسرمی و خواری فرو مانده اید بیائید بسوی ما درهای بهشت را برای شما گشائیم تا خلاص

شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند ای بهاکی بما این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و می توانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه دوند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند چون بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه ها بر ایشان زنند و پیوسته این نحو بود و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان حمیم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس امروز آنها که ایمان آورده اند از احوال کافران می خندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته شده است و زبانه میکشد و ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت گردانید بحق علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادیی هست که در آن وادی آتشی هست که نمی سوزد بآن آتش و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول محمد را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهلبیت است و موید این است آنکه شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المومنین فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المومنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عز و جل که در میان ما ثالثی نبوده است که چون مرا بزمین فرستاد بسبب آن خطائی که کرده بودم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلی آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک گفتم خداوند سلام ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمائی کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین هر طبقه که می برد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بدیده های خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آنرا که ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان می زدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخوانده ای آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طائفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند

و سید ابن طاوس رحمه الله در کتاب زهد النبی روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر یک قطره از زقوم را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از غسلین را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا بطبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق آن خدائی که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوه های زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پایین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضاً در کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه جمیع ایشانست هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول گریست بگریه شدیدی و صحابه آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آن حضرت سوال کردن و آنحضرت چون فاطمه را میدید بسیار شاد میگردید بعضی از صحابه رفت بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جو پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد و آنحضرت را حال حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آنرا بلیف خرما بخیه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر می پوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکرد از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را فرشی بغیر پوست گوسفندی که در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان این دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد و حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید برو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی زائید و یاد جهنم را نمی شنیدم و عمار گفت دریغا که مرغی بودمی و در بیابانها پرواز میکردمی و مرا حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و بگریست و گفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و لباسهای آتش گوشت ایشانرا میدرند و بیمار چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه کتان جامه های آتش می پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند و احادیث و آیات در اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام حق تعالی جمیع مومنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین

فصل هفتم در بیان اعراف است حق تعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان گوید موذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که بهره گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا

کسی نمودند و هر دو ایشان با آخرت و قیامت کافر بودند و از احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت
این ندا را خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده که گفت علی را در کتاب خدا نامهاییست که مردم نمیدانند یکی مؤذن
است که در این آیه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانی است که تکذیب کردند ولایت و امامت مرا و استخفاف کردند
بحق من و بعد از آن فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود و گفته اند آن اعراف است که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است و بر
اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند و ایشان
طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده میشود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند
اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول
حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا باینها نخواهد رسید پس اینها را گویند داخل شوید در بهشت نه خوفی بر شما نیست
و نه اندوهناک خواهید شد این است ترجمه الفاظ ظاهر آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف
حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند که دری دارد ظاهرش و اندرونش رحمت است
که جانب بهشت باشد و باطنش از قبیل آن عذابست که در طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند که اعراف کنگره های بالای آن حصار است و بعضی
گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر باشد حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا
حکم کند در حق ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند که ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می‌شناسند
و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواه اند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند که نیکان و بهترین مؤمنان اند و ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس علیهم السلام در آنجا میباشند و دوستان خود را
می شناسند بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که می شناسیم
هر کس را بسیمای او و هر که ما را می شناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم
و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر
باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعراف اند رسول خدا و ائمه هدی خواهند بود که مؤمنان حقیقی
را اهل هر قبیله داخل بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق
شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اهل اعراف اند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع
ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند و داخل بهشت میشوند
و بعضی همیشه در اعراف می مانند و هر دو محتمل است چنانکه ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست
در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که می شناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او میباشند
که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را نشناسد
و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان

حکم خدا بر ایشان یعنی گناه ایشان را خدا بیامرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله سره گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاریست در میان آنها و مجمل سخن در اینباب آنست که مکانی است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی الاعراف رجال و حق تعالی با ایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانچه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را می شناسند و حضرت امیر المؤمنین فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که جمعی ساکن میگردند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب و عقاب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهد ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول خدا و امیر المؤمنین و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت با آنها میپیوندد اینها که ذکر کردیم نقل از ابدار و انبیا و اخبار در این باب وارد شده است و تحقیق حقیقت حال را نمیدانیم و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان دوزخ و بهشت و می ایستند در آن حجتهای خدا بر خلق که مذکور شد بعد و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند پیغمبری را با خلیفه پیغمبری با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستد سر کرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام می کنند گناهکاران با ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمگاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامر از جانب خدا با ایشان میگویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم پس ابن الکوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مائیم در روز قیامت باز میداریم میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف هستند که ما اهل بیتیم می شناسیم جمیع خلایق را بسیمای ایشان پس اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان داخل بهشت بی حساب رفته اند پس میگویند ائمه با این شیعیان خود که گناهکارند [illegible]

برادران مؤمن خود که محبّ ایشان بوده‌اند داخل بهشت شده‌اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه علیهم السلام بایشان ملحق گردند پس ائمه علیهم السلام بایشان
میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق گردان پس ملائکه ندا کنند که اینجماعتی را که ایشان ندا
میکنند ایشان نمی‌شناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید ایشانرا آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و عصیان حق ما
کردید پس گویند بایشان که این شیعیان و برادران من اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه
بگناهکاران شیعیان خود که داخل شوید در بهشت که بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حقتعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید
بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه
گرفته‌اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشانرا چنانچه فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند

فصل پنجاهم در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل
بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان
مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد در عذاب جهنم خواهند بود و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات
بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت که یا داخل بهشت میشوند و یا در اعراف خواهند بود و یا تکلیف
دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق
نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست
و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد
در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسیکه تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند نماز
و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است
و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد
بران بزند یا حضرت رسالت را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را
یا مسجدی را خراب کند یا عمداً در آن بول یا غائط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت
شریف حسینی را استخفافی کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه العیاذ بالله بآن استنجا کند یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را که
چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است انکار او استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد یا آنرا بقصد عبادت سجده کند
یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان
و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده‌اند
و ناصبیان نسبت بائمه علیهم السلام که ایشانرا دشنام گویند یا مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است
یا ایشانرا خالق عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری
دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که غسل مکن از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله

ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدتر است یکه حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسّمه که خدا را جسم میدانند
از یهود یا بصورت بسیار میدانند ایشان نیز کافر اند و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان
تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آباء و اسلاف بدین باطل
قائل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین حق نمی کنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین
حق نمیکنند یا آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد یا در بلاد
مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند
و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره به اینها شده اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان از اهل مرجون
لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده الا المستضعفین
از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا
عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که راه حیله بسوی کفر نمی یابند که داخل
کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست که مستضعف کسیست
که ولایت اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را بداند
و فهمیده او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب
میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک
و بت پرستی در آمدند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت
کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای اوست ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد
فرمود که نه مخصوص مومنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود
که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع
رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد که شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم
نشستم نزدیک دری که پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برد و جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه نزدیک به چهار
سالی یا بالیست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بخود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا
و حجت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسیکه مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین
باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی
اند که بسبب محبتی که بعلی ع دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب
ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی ره و جمعی باین قائل اند
و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول ایشان در جهنم بدر آیند
اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قائل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف

است و علامهٔ حلّی در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیرالمؤمنین نشده است اکثر اصحاب ما قائل اند که ایشان کافرند و بعضی
گفته اند که ایشان فاسق اند و آنها که قائل اند که ایشان فاسق اند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلّد اند در جهنم
و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قائل شده است که از عذاب خلاص
میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلّد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق ما
و خاصه متواتر است و قول بآنکه ایشان مخلّد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولی است در نهایت ندرت و قائل بآن معلوم نیست و آن
در میان متأخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از آثار و اخبار و اقوال قدمای اخیار نداشته اند ابن بابویه در رسالهٔ عقاید گفته است که هر که
دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را در غیر اهلش قائل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول فرموده است هر که انکار
کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که
انکار امامت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزلهٔ کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت
امیرالمؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزلهٔ کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را و حضرت
صادق فرموده که منکر آخر ما مثل منکر اول ما است و حضرت رسول فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است هر که انکار کند یکی از ایشان را
انکار من کرده است و حضرت صادق فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند
مثل فرمودهٔ پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ
کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما
در بیزاری آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگونه عایشه و حفصه و هند و ام الحکم
و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدایند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه هدی مگر به بیزاری از دشمنان
ایشان و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را
که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است اتفاق
کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتیکه متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بسوی
حق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند
از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی و ابن شاقی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد امامیه ثابت است
که هر که جنگ کند با امیرالمؤمنین کافر است و دلیل بر این اجماع فرقهٔ محقهٔ امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است زیرا که معصوم داخل
و ایضاً میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که جهل به
هر دو در این باب بر یک نحو است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین در رسالهٔ حقائق الایمان نیز سخن بسیار
در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین
از مخالفان و ناصبان در احکام آخرت حکم کفار دارند و مخلّد اند در جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز بحکم کفار اند

که دولت باطل بعد دولت حق پیش از ظهور حضرت قائم غالب خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و مصاحبت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد لهذا این فرقه را تا وقتی
باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان کنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از
ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود و در دولت
ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید ثانی باین تصریح
کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضاً ممکن است بگوئیم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان مرعی و جاری
میشود و در زمان حضرت قائم چون حق ظاهر صریح را که معجزات باهرات ظاهر شده است انکار می کنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر
ایشان میکند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت
صادق پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس اند
که حق تعالی نظر رحمت نمی کند بسوی ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند
و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس را از اسلام بهره هست و از جمله آیات
بسیار که تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضاً در اخبار بسیار وارد شده است
که ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و لازم
آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل الشرایع و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت
داشته باشد هیچ کس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه مائید و امامت ما را دارید
و بیزار از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی
و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کنند بر امیرالمؤمنین و اعتقاد بامامت آنها داشته باشند حضرت
در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب
معراج چون مرا بآسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب علی و فاطمه و حسن و حسین و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آن قدر که مانند
مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار کننده ولایت و امامت ایشان باشد او را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم
و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری مذکور است در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطاهای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه
باو میکند آنست که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و محبت خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است
و کفر باو و کفر به نبوت محمد و کفر بولایت علی بن ابیطالب و خلفای او هر یک ازینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او
کرده است و همه را باطل و ضایع کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کنندگان اصحاب نار اند همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر
از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هرگاه انکار کند امامت امیرالمؤمنین را پس ایشان اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهند بود
از حضرت صادق روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابدالآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم
باسانید روایت کرده است که ... چون ... شود ... آسمان که ... علی بن ابیطالب

بمن گوید تو ولی علی گریم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس من گوید راست گفتی و قول تست شنوا آمرزیده خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت و داخل شوید ایشان ترسی بر شما نیست امروز و نه اندوهناک خواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی روایت کرده است که در شب هر شبانگاه این خلق میکنند خدا ایشان را لعنتی میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند و در امالی و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق گفت بحیران کرد ایشان را دین حق و ولایت اهل بیت را انکش میان خود و میان اهل عالم و هر که مخالف ما باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هرچند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت ما کند در امر ایشان و ولایت ما برود و از ما بیزاری بجوید هرچند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حقتعالی علی را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مومن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیرالمومنین کنند جمیع آنها که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب خصال از حضرت صادق روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر دوازده نجیب اند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر رفته و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است از آزاد کرده حضرت علی بن الحسین که از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده که ابوحمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند ماند و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی البته بایشان ملحق خواهد شد چنانچه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق گردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیاست یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرات بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر مخلد در جهنم خواهند بود و احادیث اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مومنان او را از گناهان صغیره سوال نمی کنند حقتعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوئی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مومنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی که گفت شنیدم از رسول خدا که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر می باشد و حال آنکه حقتعالی میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست فرمود هیچ مومنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید او را از این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول فرمود که بس است

پشیمانی از برای او توبه فرموده که هر که بشاد کند او را بسیار آزرده کند او را گناه او پس هر مؤمن که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن
میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را هیچ دوستی
و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله چگونه مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن
گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم الیقین که او را خواهد عقاب کرد البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است
و هرگاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه
مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا فرمود کبیره نیست
با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد
و دین اقرار بجزاست بر حسنات و سیئات یعنی هر که در دین داخل است کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده از گناهان
چون میداند عاقبت آن را در قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی
از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه بآنها میرسد از تطهیر از گناهان به محنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات یابد از آن بشفاعت
موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای
خود به نعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت
و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن میبودی
و موالات علی میداشتی جای تو در اینجا میبود و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود
مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند باندازه که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک
کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود
هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود
احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان
مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند چون بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس
پس گویند یا محمد و علی که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک
کنند از این کثافات پس او را داخل در طبقه بالای جهنم کنند و به بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر
بعضی از شدائد بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که ایشان را بچینند
و میربایند ایشان را از مردم چنانچه مرغ دانه را میچیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی که گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را
بشدائد و نوائب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و آفتها که در دنیا به بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند
طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره
ایشان باشد و اگر گناهی بماند سختی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشدائد عرصات قیامت و اگر بیشتر

و عظیم تر باشد و طبقه اعلای جهنم عذابش کمتر است و ایشان از بسیاری معاصی باشند عذاب ایشان شدیدتر است و گناهان ایشان عظیم تر است و این جماعت را
شیعه ما می‌نامند و نصیب یا می‌نامند دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما مسکین می‌باشند نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند متابعت آثار ما نماید
و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوگند که دو تای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند
که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سوره رحمن که میفرماید لایسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود
از گناهان او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت که منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که اول کسی که عثمان انداخت و اگر نباشد باید
عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند
گفتم ما نزد دشمنان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من
اعاده کردم فرمود بخدا سوگند که دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند نه والله که یکی نیز داخل نمیشود شما باید اهل این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را
چرا نمی‌بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم می‌شمردیم پس فرمود که دشمنان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی‌یابند
و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که رسول خدا فرمود
یا علی تو در قیامت بنور من متوسل می‌شوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس کجا خواهند برد شما را الا بسوی
بهشت پس چون داخل بهشت شوید با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان
من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم بهشت را بیابند
گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما یا نسیمی می‌یابیم مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند
اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه بودی و من ترا سیر کردم و دیگری
بدیگری گوید که آیا تو عریان بودی و من ترا جامه دادم و آن دیگری را خطاب کند که آیا تو می‌ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر
ترا من پنهان نکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد نماید و او تصدیق نماید پس همه گویند بآنها که عذر گناهان
ما را از خدا طلب بکنید که ما را ببخشد پس آنها دعا کنند و خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان در بهشت ملامت کنند و ایشان را
جهنمیان گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب جهنم نجات داد پس دعا کنید که این نام را
از ما زایل گرداند ... بجای بهشت ... ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوای
در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق
از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می‌آیند پس ایشان را می‌آورند بسوی چشمه که نزد دروازه بهشت است که آنرا عین الحیوان میگویند
پس از آب آن چشمه بر ایشان می‌ریزند پس می‌رویند چنانچه گیاه می‌روید گوشت و پوست و موی ایشان می‌روید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است
از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می‌آورند و داخل بهشت می‌کنند حضرت فرمود
اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب میگفت فرمود که مردمی چند را بیرون می‌آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس
می‌برند ایشان را بسوی نهری نزد در بهشت که آنرا ... ایشان ... ایشان می‌ریزند پس گوشت و موی و خون ایشان
ایشان می‌روید ... از ... راهی ... ایشان ... زغال میشوند

شفاعت ایشان را درمی یابد پس می برند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند و بدنهای ایشان پس می روید گوشتها و پوستهای ایشان
و خونهای ایشان و بر طرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس بهشتیان ایشان را جهنمیان میگویند پس همه
بلند می گویند که خداوندا ما را از ما ببر و این نام را پس اثر ایشان برده شود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را
شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق عرض کردم که شنیدم که شیعیان تعجب میکنند
از جماعتی که دعوی می کنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود که آیا
نمی خوانند قول حقتعالی را ومن دونهما جنتان در بهشت جنتی هست غیر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی هست غیر از آتشی میباشد ایشان با دوستان
خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ منزلتی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قائم
ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بایشان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت
روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود
و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند
و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم
بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه در ابتدا داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشند
و ابن بابویه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مومنی را بعد از آنکه
او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را بعد از آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش
میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق نیز این را روایت
کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای
شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد های شما را نمی داند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن
میدارد و نمیداند که چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بحضرت
حضرت صادق عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم بسیار تعجب میکنم از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند
و ایشان را امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و راستگوئی و وفا ندارند پس حضرت
درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب
خدا نباشد امامت او و عتابی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم ایشان را
دینی نیست و اینها را عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حقتعالی را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
یعنی خدا دوست و یاور آنها است که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش
از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شده اند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی

ظلمت یا تاریکی یا حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام اند و چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب
نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی
را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشند و البته
عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکار باشند
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدرستیکه خدا شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا
نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد
هر چند در اعمال خود بدکردار و ستمکار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت
شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود و هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر کس مظلمه او را
در میان او و مردم باشد بخشش میکنیم از او و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول خدا بعلی گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که
نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرموده است
از مودت ما اهل بیت بردارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آنخداوندیکه
جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی
که رسول خدا گفت یا علی خدا آمرزید شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا روایت
کرده است که رسول خدا فرموده است که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی
که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که نمی خورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت
باقر روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی هست
که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا ابتلا میکند بدنش را بعلتها و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند
و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنی که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط کرده است در اعمال
ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و با ایشان اهوال دنیا و اهوال آخرت نیست و در آخرت با پیغمبران
و صدیقان و شهدا و صلحا خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت
دیگری ندارد و دوم مؤمنی است که پای او بلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیف است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست
ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آن است که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است
و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید از برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت
است بدرستیکه حق تعالی میفرماید که بس لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق روایت کرده است که روز

حضرت رسول در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود پس سجده کردم برای شکر حقتعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر کس دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما بر این حال باشد و لیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این است و او آن کسی است که ناصب عداوت ما کند و پست‌ترین مومنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمی‌باشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که کفارت حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی برای او نباشد بدرستیکه شیعیان ما براه راست اند و بر خیرند و پدرم میفرمود که دوست دارد دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند روزه دار باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حقتعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند و محشور شوند سواره بر ناقه هائی که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنها از یاقوت سرخ باشد نرم‌تر از حریر از برای کرامتی که نزد حقتعالی دارند و بروایت دیگر جامه‌های سفید پوشیده مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشند و آن ناقه‌ها از نور باشند و جهازهای آنها طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید الله بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند پس اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد ولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و این بابی است که تنقیحش طولی دارد بسند صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که قائل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی‌شناختند شیعیان شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان

از وفا او مسائل همه فرمانبرداران و پیمانداران و در راستگوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگهداشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله
خود بودند پس جابر گفت یابن رسول الله احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر به راه های باطل مرو مگر همین
بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول بهتر است از علی
و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل آنها که نزد
خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر
باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا ای جابر بسوی خدا تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش
نیست و نه ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمی توان رسید مگر به پرهیزکاری
و عمل و در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد
او در طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها
شیعه اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین در شبی از شبها از مسجد بیرون آمد
متوجه بستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیرالمؤمنین پس از رو
نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد روهان از بیداری شب
چشمهاشان از بسیاری گریه نم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت و شکمهای ایشان فرو رفته از بسیاری روزه
لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت
خدا کند و از حضرت صادق روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان متابعت کند و مخالفت کند ما را
در اعمال و آثار ما شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل باعمال ما نماید ایشانند
شیعه ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
فرمود که حکمت طاعت خدا و معرفت امام است و اجتناب کبائری
که خدا وعده آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم پرسیدم که گناهان
کبیره ایمان را از آدمی بیرون میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بیرون میبرد حضرت رسول فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا
میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق
پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذاب او مثل عذاب مشرکان
است یا عذاب او منقطع خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبائر را و آنرا حلال داند
او را از اسلام بیرون میبرد و عذاب میکنند او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف باشد که آن گناه که کرده است حرام است و بر آن
حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه بدارد و نماز کند
و گمان کند که مسلمان است کسی که چون او را بر امری امین گردانند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه

احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون می‌برد اخبار بسیار است و در این
اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مترددّ میان
خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجاء غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله
گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس شیعهٔ ایمان
دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دو درد را بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات
خوف مانند آنکه پروردگار تو فرموده است که ما غرّک بربّک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که
ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات
و اخبار دیگر که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا اند میکنی
تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردید چرا آن شفعا خود شبها و روزها از خوف حقتعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جان سوز از سینهٔ حقیقت
و گنجینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیدهٔ حق بین بر رخسار مبارک جاری میگردانیده اند و ایضاً شفاعت فرع ایمان است و ایمان
فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایابتر است و ایضاً چه میدانی که ایمان ناقص تو بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات
الهی حصارهائیست که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقهٔ دل تو گذاشته اند و فرائض
و ترک کبائر چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازالهٔ اخلاق ذمیمه پاسبانان آن
صندوق اند و دزد ایمان که شیطان است در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را باندرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی
ببرد یا بآتش شک و شبهه را باطل گرداند و تو یک یک از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میگشائی که شفاعت
شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینهٔ خود جا داده و ملائکهٔ رحمت را
که حارسان دین اند از خود رانده و شب و روز آن دزدان ایمان یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطان اند و در وقت
جان کندن شیاطین عدیله نیز بیاری ایشان میگردند وقتی خبردار میشوی که از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایهٔ
ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه تو مسدود شده باشد و ملائکهٔ غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلّی
اعمل صالحاً گوئی فائده نکند و شفعای تو همه خصمان تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از تجارت باطل تو بجز خسران ابدی
ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص تو بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند
حضرت صادق فرموده است که حقتعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی ربّنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای آن میگفتند
که میدانستند که بعضی دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضاً آیات و اخباری که دلالت میکنند بر آنکه مومن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه بآنها مغرور
میشوند و حال آنکه شیعه و مومن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث کدام معنی
وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضاً مگر حسرت و ندامتهای آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف
خاصهٔ الهی و درجات عالیهٔ غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت

چه بدین سبب نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفی است که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را از دعا و عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلاف است در معانی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن درین باب آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و یا از افعال جوارح است و یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین قائل شده است لیکن در معانی تصدیق خلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند سخن قلبی است یعنی آنچه معلوم میشود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه است بی اختیار کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول الله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مومن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئی است هویدا پس فرموده است و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا فرموده پس چون آمد بسوی ایشان آنچه را میدانستند کافر شدند بآن پس یا باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از و صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور داشته باشد و بدین خود قرار داده باشد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مومن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا عبارت از جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قائل شده اند یا عبارت از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابی علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سوم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارت است از اعتقادات و عبادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از آیات که در صفات مومنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بخصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید ره باین قائل شده است و یا عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس درین باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بآنها قائل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قائل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید

حقه است با ترک کبائر و فعل فرائض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از
اخبار صحیحه معتبره ظاهر میشود و دوم آنکه عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود و سوم یقین بعقاید
حقه به وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه یا عدم انکار آنها یا اقرار به آنها با عدم تقیه
چنانکه سابقاً مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانچه از حضرت امام رضا منقول است که اصحاب کبائر نه مؤمن اند نه کافر
بلکه محل شفاعت اند و مسلمان اند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است
و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان
در وقت ارتکاب به زنا و دزدی از او مفارقت میکند و چون فارغ شود یا توبه کند باو عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق
مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است به نص قرآن و دوم
عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب صغیره
باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و محشور با صدیقان است یا تضاعف مثوبات
و رفع درجات سوم عقاید حقه است بالیقین به وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه
و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان
مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک اند احادیث بسیار وارد شده است
که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از
انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنها است که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب بحضرت ذی الجلال و شفاعت
کبری و الهامات و مقامات عظمی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود
در دنیا امان یافتن است از جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن
یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله و بدرجه قبول برسد و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب باشد
یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبت ها
بر او وارد شود و بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را
بر این معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر همه تقدیر مشروط است
بآنکه فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانچه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخل اند جمیع فرق ارباب مذاهب
باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشری است
زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقاً مذکور شد و نهم آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا
نکند و فعلی که مستلزم استخفاف به دین اسلام باشد از او صادر نشود گو در دل اعتقاد بآنها نداشته باشد و هر چند اعتقاد به ائمه
نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنابر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و در انکاح ایشان کردن و مستحق

بلیت از اسلام و ایمان باشند و سایر احکام ظاهره اسلام نسبت باو جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مثل
سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخل اند و باین وجه جمع میان تمام آیات و اخبار میتوان نمود و وجه
هر مقام مناسب آن مقام هر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال
و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان نمود اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سوم آنست که ایمان محض عقاید
حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان
بسیار است و آیات و اخبار متعلقه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نیکو
است بوجه اول الاحتمال بوجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوییم که ایمان اصل اعتقادات است وعقاید و ایمان هر تر از اند میباشد
و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه الیقین میرسد و الیقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازم می چند و مشوب باشد از اعمال
و عبادات وارد و مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد
اما چندان اعتماد نمیکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد اعتقاد او بیشتر ظاهر میشود
خوف و هراس او بیشتر میشود و تدبیر بیشتر میکند تا آنکه بجایی میرسد که شیر را از دور می بیند در آن وقت بیتابانه می جهد و میگریزد بلکه از بامها
بلند خود را بزیر می اندازد و همچنین سایر مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر میشود شوقش بامورى که موجب ثواب است و حذرش
از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمان اند چنانکه از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول
فرمود که ایمان بآراستن خود و بآرزوها درست نمیشود و ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق او کنند و گواهی
بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلب است حیات ایمانی و روحانی نیز بقلب است و چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری
آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است
چنانچه حقتعالی در شأن کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند
و کورانند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند و فرموده است که دیده های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده های دلها کور است که در سینه های
ایشانست کور است و این بسبب آنست که حیات عبارت از امریست که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات
ظاهری منشأ علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی بکار می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقی است
و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و آثار را
بنور خدا می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقربان
خصلتی ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع
روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته تر و پر نورتر میشود انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه
قلب را بدو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی
بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب بجانب دماغ متصاعد میشود و از آنجا بتوسط
عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات آنست

و باین جهت با آنکه از عالم قدس ست تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و از لابچیزی که باعث حیات بدن ست و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانی ست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب ست بقلب بیشتر از اعضای دیگر علاقه دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سائر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده‌اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بسیار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک بر آنها قسمت میفرماید و باین هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست آماینده را ضرورست که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آن دو عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتائید حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سائر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سائر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسم اند یکدل سرنگون ست که هیچ چیز در آن جا نمیکند و آن دل کافرست و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن درمی آید هر یک که قوی‌تر است بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته انوار آن ساطع است و هرگز نورش منطفی نمیشود و آن دل مومن ست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که منزله قلب از بدن آدمی بمنزله امام ست نسبت بسائر خلق یعنی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دل اند و همه از جانب او متحرک اند و همه را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول می کنند چنانچه امام بمنزله جان عالم است و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سرست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی و بدعاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق فرمود که دل را دو گوش هست روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرها را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق فرمود که پدرم فرمود که هیچ چیز دل را فاسدتر نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حقتعالی بحضرت موسی وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیرالمومنین منقول است که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی دل و قساوت قلب نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان و درین باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم میشود که اصل ایمان امریست قلبی از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و آنها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتوان نمود و درین مقام بیان چند معنی دیگر ضرورست اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان

هست یا نه اکثر متکلمین گفته‌اند که ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع
خلاف در معنی ایمان قرار داده‌اند و گفته‌اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاده
و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را اعتقاد بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار که دلالت بر زیادتی
و نقصان میکند تاویل کرده‌اند که مراد زیادتی کمال ایمان و کمال نقصان آنست و بنا بر تحقیق که سابقاً مذکور شد می‌توانند بوده
که در اصل یقین هم ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی در قصهٔ حضرت ابراهیم گفته است که سوال کرد از حق تعالی که پروردگارا بنما بمن
که چگونه زنده میکنی مرده‌ها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم که دل من مطمئن گردد و ایضاً در وصف
مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاده میگرداند ایمان ایشان را و باز فرموده است زیاده شد ایشان را
ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلائل در آیات و اخبار بسیار است و ایضاً معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین
رسول خدا و ائمه هدی نیست و حضرت امیرالمؤمنین فرموده که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این یقین
مخصوص آنحضرت و امثال اوست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که روزی رسول خدا با اصحاب نماز صبح میکرد پس نظر کرد بسوی
جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می‌آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید که بچه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده‌ام یا رسول الله بیقین حضرت
فرمود که بهر چیزی که دعوی میکنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و در روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده
و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه‌ای رسیده است که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب کرده‌اند
و خلائق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می‌بینم اهل بهشت را که تنعم می‌نمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته
تکیه کرده‌اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذب‌اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر
و آواز جهنم در گوش منست پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است
پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حالی که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من
گرداند حضرت دعا فرمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار
که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر در رساله قواعد العقائد گفته است
که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق بپیغمبری
پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه معصومین بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان
معتبر نیست و حاصل آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آنرا داخل تصدیق بنبوت دانند
زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است چنانچه گفته‌اند و شاید مراد ایشان آن باشد و مثال آنها از آنحضرت که میدانند بحقیقت نیست [illegible]
مگر آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن [illegible] نیست مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد [illegible]
و بهتر آنست که اطلاع بر جمیع ضروریات اسلام هم [illegible] باشد [illegible] که ایمان حاصل

میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است ازلی
و ابدیست و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست نه آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق
نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لائق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات
کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق
و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند
و علامه رحمه الله و بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی
بودن و کلام و صدق دوم تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از و صادر
نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و بامور یکه بر خود واجب گردانیده و حکمت آنست که فعل عبث از و صادر نمیشود و کارهای او منوط
بحکمت و مصلحت است سوم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا
در آنچه معلوم باشد اجمالا و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان اگر
مکلف قادر نباشد بر علم آنها تفصیلا و واجب است علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیلا آنچه
خبر داده است بآن از احوال مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سوال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت
و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال و سایر امور یکه بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول خبر داده است بآنها آیا
تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان
پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است
حق است بحیثیتی که هر وقت خبر او ثابت شود چیزی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا مومن است هر چند
بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد مؤید این است آنکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند
بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند
حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی
[illegible] لازم آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از کمالات
ایمان است و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه های گمراه کنندگان
و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از جهت که ایمان موقوف است بر آن و آیا
معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از
احکام پیغمبری و نظیر اینها از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید
که آنچه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسایر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرط است
که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نگردیده باشد
مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و لیکن بعد از القا بیادا اگر

قبول کنند هر چه خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق به دوازده امام است بعد از حضرت رسول ص
واین اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرط است
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم
بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوب اند نه
باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول اند و عالم اند بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم
ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان الیقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی
از امام سابق اخذ کرده است بالقاهای قدسی که ایشان داشته اند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حقتعالی بر ایشان فائض میشد یا بجهات
دیگر که موجب الیقین ایشان میگردید چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه را بآن محتاج میشدند
ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو میرود و آنکه
دنیا به تمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است و او زنده است و چون از جانب
خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است
آن دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و می توان داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند
خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم بمجرد اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت چنانکه
از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه ع بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار
میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه ع حکم بایمان بلکه عدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را که امامان گذشته را
تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب حدیث و رجال روایات است که فضلا
بدین میکنند و وجوب اعتقاد به دوازده امام نسبت بجمعیت که بعد از امامت ائمه ع بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مولف گوید که حکمی
عامی که شیخ زین الدین ره فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافی است
بوجهی است زیرا که بسیاری از صفات ائمه ع است که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و هیچ ضروریست بسیار است که ائمه ع اظهار فرموده اند
و این نیز ضروری دین امامیه شده که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول ص میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص
دیگری چگونه اثبات میکنند پس چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول ص است و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار
ضروری دین امامیه متضمن انکار امامت ائمه هدی ع است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری
دین شیعه است از دین تشیع بدر میرود و آنچه وارد شده است که شیعه نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه ع و آنکه بعد از ایشان [illegible]
و آنکه حضرت مهدی ع زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالم اند بجمیع علوم که امت بآن محتاج اند
و امثال اینها علیهم السلام که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علمای شیعه حتی بر
ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضروریت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان
و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و عروج ابدان ایشان بعد از موت بآسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث

ظاهر می شود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان قائل نبوده اند و لهذا ممکن است که در آن وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر ضلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر اکثر علما آنها را تاویل کرده اند و قدح در سندهای آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی از ایشان صادر شده باشد و مقرون توبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام با نیک و بد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو کرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اند اعتقاد فقیر در آنجا تفصیل است بآنکه اگر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا به تواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد برای او لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول برین است پس فرموده است

اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قائل شده اند پس از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلائل سمعیه بر آن دلالت کرده از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق بآنها اجمالا برای آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود اما تصدیق به تفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نمی باشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سوم در معنی اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقائد حقه امامیه نیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است گو اعتقاد بآن هم نداشته باشد پس منافقان نیز در دین داخل اند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان جاری نیز میشود و در اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق می کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق می کنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات شان آنها است که در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی ازین دو معنی که درین مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضا خلاف است در آنکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیک اند بیکدیگر ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع برین کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت می کنند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواهید نصیر

علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند باآنکه در صدر اسلام متعارف
نبوده است که در اول حال القای دلائل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین میفرموده اند
و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل
میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرورت
که همه مردم معارف ایمانیه را بدلائل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند
بلکه واجب کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین
بس است که بدلائل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلائل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را
باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسیدند که خدا را چگونه شناخته و بچه دلیل
دانسته گفت پشکل شتر را در راهی که می بینیم استدلال میکنیم که شتری از این راه رفته است و پی پا که می بینیم میدانیم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستاره های روشن و زمین
با این دریاها و کوه ها دلالت نمی کنند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمودند بیاموزید بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوتست
و کسیکه رجوع میکند بآثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هرکه را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای
اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر می فرمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و
استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطیل است ایشان را آشنا نمی ساختند و لهذا می بینیم
که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر محققین علما که اکثر عمر خود را صرف
شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان هرچند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود
آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده
میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی
نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعضی خلاف است در آنکه مومن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد
آیا ممکن هست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زائل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از
آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود
توبه ایشان و ایشان اند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی را از آنها که
کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من
بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین امنوا من
یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و از این باب آیات بسیار است و نسبت به سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند
که ایمان حقیقی زائل نمی تواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا
ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر
ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان

ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمی کند آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد که در اصل کافر بوده باشد و بسبب ظاهر اقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد و نزد خدا ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که دیگران از آن محفوظ باشند و کسی جرات برین امور نکند چنین گفته اند بعض از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه یا براهین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر رفع آنها نداشته باشد زایل گردد و بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین و انتفای آن ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرمات الهی جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین بوده باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از و صادر شود دلیل آنست که باین یقین متصف نبوده باشد و در دعوای خود کاذب بوده حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربان است که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از و محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که برهان قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از و ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانی است که مستقر و ثابت است و کوهها زایل می شود و آن زایل نمی شود و ایمانی است که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب می کند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم چرا چنین می تواند بود که مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمی خواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد و نزد خدا ایمان او ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمی فرماید او را خدای عزوجل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل می فرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانستند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد و موفق نگردانید گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر بحسب خلقت و نه بحسب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق تعالی و فیاض مطلق گردیده اند و ایشان را بسوی ایمان میکشد و بعضی بسوی اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتمل است که مراد بآن در فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول انسب با اخبار و فوق الیهاست بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق و آمده

کرده است که آفریده است حق تعالی خلقی را برای ایمان که هرگز ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو جماعت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و به سند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مومن است و در شام کافر و در شام مومن است و در صبح کافر و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین می نامند و ایضا از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در روز لقای حضرت صادق نشسته بودم و حضرت موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد و من با آنحضرت علیه السلام گفتم که ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکنند ما را امر میکنند بچیزی بعد از آن نهی میکنند ما را از آن امر میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکنند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او حضرت و آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمی شود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمی شود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از اینها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سوال و جواب انچه بود با آنحضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و به سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است اوصیای پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و مجبول گردانیده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مومنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریت داده است اگر دعا و الحاح در دعا بکنند بر ایمان خود خواهند مرد و به سند دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا پس ندید چیزی تا توان دانست که نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتارش پس گواهی داده شده است از برای او به نجات و هر که فعلش با قول او موافق نباشد دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مومنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد که روشن گرداند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر نمی گرداند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیان است و در روایت دیگر فرمود که دل مومن مضطرب می باشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است و من یومن بالله یهد قلبه و در قرائت اهلبیت چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شک و شبهه و اضطراب

مولف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بعضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادرست و آن مخصوص انبیا و اوصیا و اکمل مومنان است چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادرست و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف محال است و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی و بعضی ممکن است که زایل گردد و بشک بلکه بانکار برگردد و آن ایمان معارین است و بعضی زوالش ممکن نیست و بتقبل و ضعف شدن اعتقاد و نقص عمل و در بعضی ممکن زوالش بتقبل و ضعف شدن اعتقاد و مانند جمعی از کفره که عالم بصدق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و داشتند اما از برای اغراض دنیا یا شبهه انکار میکردند تا شدند انکار با ایشان مانند ابوجهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که بعض

چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر یکه اشتراط الیقین و جزم در ایمان شکی نیست و در آن مشروط است بعدم انکار ظاهری بیانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین به آن داشت پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن مشهور و در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر با خلال یکی از آن عقاید حقه حاصل می شود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید حقه مشروط است بآنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنا عشریه است نکرده باشند و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر می شود و از ایمان بدر می رود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بنفس خود بخروج از اسلام یا به بعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد یا بآنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر چه توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا می شود و عده وفات می دارد و مالش را میان وارثان او قسمت می کنند این حکم او است ظاهرا و درین خلافی نیست میان جمعی که ارتداد او را وقوع می دانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که شکی نیست که مکلف باسلام هست و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر بر قتل او نباشد توبه اش میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو برنمی گردد و اما بعد عده گفته اند که آن زن را بعقد دیگر می تواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز می تواند خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محال است که خود بر خود لازم کرده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر میان خود و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند که حدی ندارد تا احتمال می دهد که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را می کشند و این احکام در باب مردان است و زنان بعد از ارتداد را حبس ابد می کنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود

و ابو حنیفه از علمای قائل شده است که هر که تیمم است خواه ملی باشد خواه فطری در تکلیف توبه میکند اگر توبه کند قبول میکند والا او را می کشند و
اکثر سنیان باین قائل اند و خالی از قوتی نیست و با آنکه علمای ما و شیعه تصریح گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و ضروری
مکروه اند آنها را و متفرق در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که درین مقام بعضی از ضروریات دین گوشزد شود
بدانکه ضروری دین امری را می گویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بآن
دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات
هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنابر قول اظهر هر چند بعضی از صور خفایی داشته باشد
و مشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنابر اظهر و واجب
بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه
ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قُبُل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل
بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن مجملا اعم
از وجوب و استحباب بنابر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنابر احتمال و رجحان جماعت در نماز فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله
و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راست گوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن پسر مردم از روی
شهوت بنابر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که غیر از انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی
حلال می دانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمه ها و خاله ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنابر اظهر و حرمت سود و قرض فی الجمله بنابر احتمالی و
حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی جهتی مسلمان را و زدن و
تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب بنابر احتمالی و اقوی و راجح بودن به نیکی با پدر و
مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر
وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنابر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث
حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت جانب و مرجوحیت
وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی
مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنابر اظهر و مودت اهلبیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و
خوارج کافر اند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در فصل این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد
عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بنابر اظهر و آنکه امام زیاده از
دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوی امامت و خلافت بناحق کردند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که صریحا دعوای امامت کرده اند

ترجمهٔ رسالهٔ امام رضا علیه السلام که بمامون نوشته

و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عائشه و ابن ملجم و ... و یزید و نعمان بن ... زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام حسین و ائمهٔ دیگر
صلوات الله علیهم جنگ کرده تو بر او معلوم شده است و تبرا از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد و محبت حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و
حصول ... عموماً و حلال بودن متعهٔ حج و متعهٔ نساء و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامت و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا به پائین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر
و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان صبح و رجحان جهر به بسم الله و استحباب ... سجده و عدم ... بنا بر احتمال
و استحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدی علیهم السلام و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان
شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقاً بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه بسیار سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنا بر احتمال
اظهر و حرمت وطی محارم بالفعل و ذکر ... بنا بر احتمالی بلکه عدم قول به جبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از ضروریات دین اسلام می توان
شمرد و مجملاً هر چه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشند از او اند از ضروریات
دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح به این نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروریات
دین اینها بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت نداشته باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و
در باب برائت از ابوبکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان نجوید
شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده ام و در کتاب بحار الانوار
زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا علیه السلام در رسالهٔ شرایع دین که از برای مامون نوشته است فرموده است که محض خالص اسلام
آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و احد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاج اند و او قائم بذات خود است و همه چیز
باو قائم است و شنوا و بینا است و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و خواهد بود و عالمی است که هیچ چیز جاهل نیست و نمی باشد و قادری است که
هرگز عاجز نمی شود و بی نیاز است که هرگز محتاج نمیشود و عادلی است که هرگز جور نمیکند و آفرینندهٔ همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه ندارد
و ضدی ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادات و دعا و امید داشتن و ترسیدن و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ او و رسول او و امین
و برگزیدهٔ اوست از خلق او و بهترین مرسلان است و خاتم پیغمبران است و بهترین عالمیان است پیغمبری بعد از او نیست و تبدیل کننده نیست
ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجب است تصدیق باو و جمیع هر که پیش از او بوده اند
از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند
حکیم کریم حمید و گواه است بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید که ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام آن
و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و آنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل او بیاورد و گواهی دهی که
دلیل و راه نما بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وصی او و خلیفهٔ او و ولی او که نسبت
باو بمنزلهٔ هارون است از موسی علیه السلام و او علی بن ابی طالب علیه السلام است که امیر مؤمنان است و امام متقیان و کشانندهٔ شیعیان دست و پا سفید
خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان است و پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یک یک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام
و فرمود شهادت و اقرار برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند
عروة الوثقی و ائمهٔ هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتیکه همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بدهی که هر که مخالفت

ایشان کنند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآن اند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و راستگویی و عفت و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادت و رد امانت کردن به نیکوکار و بدکار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله بصبر و نیکویی با مردم و مصاحبت کردن با خوبان پس افعال وضو را فرمود و مسح پاها هر یک یکمرتبه و آنکه نمی شکند وضو را مگر غائط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله کرده است و ترک فریضه کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را فرمود و فرمود نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد در پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر با اهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمی توان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز سلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر کنی روزه را نیز باید افطار کنی و کسیکه در سفر روزه را افطار نکند از و مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجب است در نمازهای پنجگانه و نماز میت پنج تکبیرات و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پایین پای قبر برند و هموار بقبر برند و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است پس بعد از آن احکام زکوة مال و اجناس و مسائل خمس را بیان فرمود و زکوة فطره را و احکام حائض و مستحاضه و نفسا را فرمود و روزه ماه رمضان واجب است روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی احکام روزه و حج را بیان کرده فرموده که جائز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افراد که عامه میکنند نمی باشد مگر از برای اهل مکه و کسی که در آن حوالی باشد و پیش از میقات احرام نتوان بست و جهاد واجب است با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و هر که کشته شود پیش نفس خود پس او شهید است هر که کشته شود پیش اهل خود پس او شهید است و نکشند کافران و نصاری را در دار تقیه مگر کشنده یا غیا را و این وقتی است که تبری بنفس خود حلال نیست ترا مالهای مخالفان و غیر ایشان و حدیث و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسمیکه کسی از برای تقیه خورد از برای دفع ظلم از خود از و گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان می کنند صحیح نیست و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که زنهار نخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس می گویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن از ورا بعقد دائم نمی توان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او واجب است و در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و ذبح کردن یا دو یا یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی با پدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد ذبح کردن مادر آنست و حلال است اگر مو و پشم بر آورده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان گفته عمر خطاب در میراث میکنند بدعت است و مخالفت قرآنست و با فرزند پدر و مادر احدی میراث نمی برد مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او حصه قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از کسیکه حصه در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر خطاب کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه پسر باشد و خواه دختر باشد در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد

و ختنه سنت واجب است از برای پسران و از برای دختران باعث گرامی گردیدن ایشان است نزد شوهران ... و تکلیف نمی‌کند
نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق خدا است خلق تقدیر نه تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است اما فعل خدا نیست
فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قائل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قائل مشو
که با ایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناه‌گار عذاب نمیکند و فرزندان بیگناه مردان را عقاب نمیکند بگناه
خود و هست متحمل نمیشود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را هست که عفو کند از گناه و تفضل کند
بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را اکراه می کند
بمعصیت و می افکند در اختیار نمی کند از برای پیغمبری و بر نمی گزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا او اطاعت شیطان
خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمی کند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمان است و هر مومن مسلمان است و هر مسلمان
مومن نیست و دزد مومن نیست در وقتیکه دزدی می کند و زنا کننده مومن نیست در وقتیکه زنا میکند و آنها که گناهان کبیره میکنند که مستوجب
حد میگردند مسلمان اند و نه مومن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمی کند مومنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد
کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آن است از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل
توحید داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جائز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار
ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرائض است که خدا بر ایشان
واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقراری است بزبان و عملی است ... که ایمان ... بعد از
قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون
آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و غصب نمودند میراث پیغمبر را و فدک و بیزاری از آنها که بیعت ایشان را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت
را شکستند و پرده حرمت رسول صلی الله علیه و آله را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمومنین علیه السلام جنگ نمودند و
شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان
صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کرده‌ها و بیرون کرده‌های رسول صلی الله علیه و آله را پناه دادند و آنها را ... مسلط کرد و شیعیان
مثل معاویه و عمرو بن العاص ... و بیزاری از اتباع ایشان که با امیرالمومنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجران
و اهل فضل و صلاح از سابقین ... و بیزاری از آنها که ... شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت و خوارج که حق ...
... ایشان ... آنها که ... ایشان ... کافر شدند
بآیات پروردگار خود ... امیرالمومنین علیه السلام ... شدند ...
ایشان ... از برای ایشان ... اصحاب ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری
و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که
بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقهٔ ایشان رفته اند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شرابی که مست کننده است کمش
و بسیارش هر چه بسیارش مست کننده است کمش نیز حرام است و مضطر شراب نخورد زیرا که او را می کشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان
و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خون است و حرام بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبائر که از آن
کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است آنرا و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم
و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی بخوردن و ربا بعد
از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوت و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن
از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا بارتکاب معصیت و اطاعت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم
دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن
و بی عذر تاخیر کردن و جنگ با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین
سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اینها شرائع دین است از برای کسی که مستمسک شود بانها و اراده
کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرمود که نماز نکنند
در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زن را که بقبر برند بعرض از جانب لحد برند و قبر را مربع کنند
و تسنیم نکنند و محبت دوستان خدا و اهل بیت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله
علیه و آله و هتک حرمت آنحضرت صلوات الله علیه نمودند و از فاطمه علیها السلام فدک را غصب کردند و منع نمودند میراث او را و حق شوهر او را
و قصد کردند که خانهٔ آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از
طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج علیهم الهاویة و واجب است بیزاری از قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و جمیع قاتلان ائمه علیهم السلام
واجب است و از جملهٔ مومنانی که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است
اصحاب حدود و فاسقان نه مومنانند نه کافران و شفاعت جائز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هرگاه بپسندد خدا دین ایشان را و
در کبائر اول مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار علیهما السلام در بیان شرائع حق وارد شده بود
در این رساله ایراد نمودم هفتم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف
کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف
بشیء که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن محال است و بعد از آن مکلف می شود
بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است چند سال بعد از آن
نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسائر
عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه

نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بر او حجت کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است
از صبی تا بالغ شود پس می باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان
بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند
در آنکه مکلف در وقتیکه مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه نظریست آیا کافر است یا مومن سید مرتضی جزم کرده است که کافر است
و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت
است باید که اگر درین وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور لازم می آید تکلیف
ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری است که
از روی اعتقاد باختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنابر آنکه واسطه نیست میان این دو پس
می باید غیر مومن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مومن داخل بهشت نمی شود جواب میگوئیم که ممکن است داخل شدن
او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را
تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقةً و در مدت نظر و فکر
بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او
باقی است بر آن حالت تا آنکه زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله عنه و تحقیق حق
آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی بحالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی می فرماید لا یکلف الله
نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمی کند نفسی را مگر آنچه قابلیت او را داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و
محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بیرون است از قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت بگیرد
بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانده است پس رسول صلی الله علیه و آله بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل گردانید در آن
کتاب امر و نهی کرد و امر کرد بنماز و روزه و فرمود که اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان
آسان کرده است و در هر امر خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند
کرد بلکه هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را نمیکند و وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت
ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است ولیکن مردم بر او از ایشان خیری نیست که با این وسعت شریعت
مخالفت میکنند چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر
محسنان و نیکوکاران راه اعتراض و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم
چیزی که شما را بر آن سوار کنم برگردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمی یافتند در ایشان
دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا حجت نمی گیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است
و بایشان شناسانده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا گمراه نمی کند گروهی را
بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود یعنی بشناساند بایشان آنچه

و در روز قیامت بر اطفال و دیوانگان حجت تمام کنند

خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضاً فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه حق برای او ظاهر میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده که عبد الاعلی از آنحضرت ع پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را حجت بر خلق که نشناسند خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضاً از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و در روایات دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است از ایشان در آن تکلیف نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت ع که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ایشان ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ها در احوال خلق ما دام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار هست و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در بعضی کتب خود ایراد نموده ام اما مجملاً معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمی کند و اتمام حجت انواع بسیار دارد یک قسم آنست که کسی که پدر و مادر او مسلمان اند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده و [illegible] سبب حق در نفس او جا کرده است در اول [illegible] اطمینان دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن به پدر و مادر و [illegible] اعتقاد [illegible] تقلیدی ظنی بهم رسانیده [illegible] است که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شد دوم آنکه یقین [illegible] دلائل اجمالیه برایشان ظاهر شده است در اول بلوغ علم باطنی بحسب علم از روی آن دلائل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی و اگر با یقین باشند بهتر و بطاعت و عبادت و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای درجه یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این باب بکنند اگر شبهه مضله ایشان را عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند امید عفو و امید شفاعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام خواهند بود و اگر العیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خود شان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف می باشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان بر می انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور خواهد داشت چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بسخن حق ندهند [illegible] باشند مقصر خواهند بود [illegible] مستحق [illegible] باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان [illegible] بهم رسانیده باشند داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود [illegible] نیست که ایشان معذورند و اگر بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقاً مذکور شد

مجمل آیه این است که حق تعالی به احدی از عباد ظلم نمی کند حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان
ضرور نیست **فصل بستم** در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان گناهان صغیره و کبیره است
بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره و دوم صغیره و آنچه شیخ طوسی و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند
زیرا که همه شریک اند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق می کنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن نامحرم که
صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت به شیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس
نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبائر گناهانی را که نهی کرده اند شما را
از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب می کنند از کبائر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده
که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث بسیار وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می برد و گناه
صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی برد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمی باشد آن باشد که گناه را حقیر نباید شمرد و نسبت
بخداوند کبیر صغیر و حقیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بدتر است و بعضی نسبت به بعضی خرد تر
بنابراین حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه
از بعضی از معانی ایمان نیز بیرون میکند چنانکه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمی برد و اگر اجتناب
از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی آنها را بفضل خود می بخشد و گویا بمقتضای وعده خود عقاب نمی فرماید و مشهور
میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار اختلاف است شهید رحمه الله گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی اما اصرار فعلی مداومت
است بر یک نوع از صغائر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغائر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بفعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما
اگر صغیره بکند و بخاطرش نگذرد و نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنست که مضر نیست شاید اعمال صالحه [illegible] کفاره آن باشد
چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام [illegible] گفته اند که بعد از صغیره عزم صغیره دیگر داشته باشد یا اصرار فعلی می باشد
و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند [illegible] می آید تا این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن
یک نوع از صغیره است [illegible] خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند که هر یک از اینها اصرار
بفعل می آید و بعضی [illegible] گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب آن گناه زیاده از اجتناب باشد و هر
گناه او بیشتر شود بی آنکه توبه کند مرتکب شود و البته قدح در عدالت او میکند و آنچه ظاهر است آنست که محض عزم بر صغیره بعد از آن اصرار نیست بلکه
اصرار یا مداومت است بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و [illegible]
آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبائر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته اند گناهی است که حق تعالی در قرآن
وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حدی بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته
اند هر گناهی است که کردن آن مشعر به بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد
و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها
هفت است اول شرک بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل آدمی است بناحق سوم فحش گفتن است بزنان

عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از جنگ واجب است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر اینها افزوده‌اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را اضافه کرده‌اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند بغیر حال ضرورت و رشوت گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده‌اند که از ابن عباس پرسیدند که کبائر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرائضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده‌اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته‌اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص واقع شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز فریضه عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب بشصت میشود و والد فقیر رحمه الله در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تأخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هرچه مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسائل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و غیبت و بهتان و بعضی گفته‌اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام به پدر و مادر اینکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته‌اند کراهت و شکایت از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و تسابق در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلاف وعده بنابر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و احتراز کردن بی سببی زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسیکه مستحق آن باشد و سد شوارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضائع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن

ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و آزار مؤمن تا آخر محل اشکال است کبیره بودن اینها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا مکرر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر اینها و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام حسین ع را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کنند در عروسیهای برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتم ها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز کسی خوش است و هیچ تحریری در آن نباشد و همچنین گاه است که قرآن و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن تصوری ندارد و احادیث که در باب خواندن قرآن بحزن و به صوت حسن وارد شده است ممکن است محمول برین باشد و آنچه تصریح به ترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مثل طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کبیره دانسته اینها را بطریق اولی کبیره میدانند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقاً حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردگان بازی و هرچه در آن گروبندی باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و شتر دوانی و الاغ دوانی و استر دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمار با آنکه نهی از اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن اینها هر چند گرو نه بندد و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردگان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر علما آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت کبیره ای هلاک کننده است و کسیکه دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک زده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساوی اند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا کرده است این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسیکه مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آن بهلاکت در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما گرو در دویدن و سنگ گلوله انداختن و چیزهای سنگین بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گروبندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصاً هرگاه غرض صحیح در آن

وعلیه بر جسم بوده باشد و جنگ و در خصوص کشتی احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین علیهما السلام در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیه السلام هر یک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله حرم کرده است سبقت بر انگشتر بازی و اعلام آنکه در دست من جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرد انداختن و بسنگ یا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو براه های دور فرستادن و بگرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند و تردد و اشکال کرده است و نگاهداشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه ها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان و شکستن شیشه یا ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه درین زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را تحریص بجنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مومنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا زنان اجنبیه مطلقا خواه معین خواه غیر معین خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و بعضی حسن زنان اجنبیه را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کلامی است یا افسونی یا نوشتنی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا در دل او یا عقل او بی آنکه مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غایبه و معالجه مصروعین یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا بسیار است و اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد که واجب کفائی باشد تا اینکه رفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتان را گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را بکاسه آب می‌گذاشت احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام از آن واضح تر و ظاهر تر است که احتمال سحر در آنها رود و بجادو نمی‌توان نمود که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا اژدها شود و عصاها و ریسمانها را بلع کند و بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر انشاء الله نحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل کن اما مبند و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه بقرآن و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن سحر را نه بسحر و کسی که علاج سحر کند و اطاعت آن بعضی از علما واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن عملی است که باعث آن میشود که جنی آدمی را خبرها از برای او بیاورد و این نزدیک است بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال عجیبه است که معرکه گیران می‌کنند که بسرعت دستی کاری چند می‌کنند که غریب بنماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد

۱۴۰

یانه واگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن ست و فریب دادن مردم و همه اینها حرام خواهد بود و اگر ممکن باشد
که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که درین زمان کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام ست و بر فرض محال
که کسی داند که درین اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط و اولی
اجتناب از همه اینهاست و ایضاً خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن ست بعلامتی از مشابهت ترکیب
صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه مخفی نگردد که ارباب قیافه پای او و پدر او زید را
ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام ست که جزم بان بکنند و امر حرامی بران مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که
شرعاً ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم گردانند و امثال اینها و در عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند
از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع
کرده اند بر حرمت فروختن نجسها و مسکرات مانند بوزه و فقاع و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و
زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرامست و در فروختن عذره و بول ماکول اللحم خلافست
و جایز بودن اقوی ست و در روغنیکه نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان
و ظاهر در زیر سقف نیز توان سوخت و در حکم آنها بودن امثال آنها توان کرد و هم از اینها نیز بآن جهت توان کرد در روغن ماهی که از اشیا نجس
کرده باشند مشهور آنست که مطلقاً استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست که همه او را در اموری
که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت
و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیه السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه
و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد
بعمل همانا که هست مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام ست که شکسته اش
قیمت نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا شکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و
اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی علما گفته اند با اینها از اینها است خود فقط از نمی تواند فروخت و در فروختن
ظروف طلا و نقره نیز این خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین و وقتیکه جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و
بعضی مطلقاً حرام دانسته اند و بعضی تخصیص داده اند بحرامست فروختن اسلحه با هزبان و فروختن از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرامست
فروختن انگور از برای شراب کردن هرگاه مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد بکند که میباید و فروختن چوب
از برای تراشیدن بت یا آلات قمار اگر بکسی بفروشد که این کار را بکند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند
و احادیث بجواز بسیار است و ایضاً خلاف ست در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن مسکرات
و ایضاً خلاف ست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است خصوصاً حیواناتی که شکار کنند مانند
یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بران کرده اند ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگان
ست مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن براج گفته است که پیش از دباغی نمیباید کرد و تصرف نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و

ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان که خوردن آنها حرام است نمی باید گرفت و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله
محرمات ساختن صورتها است که سایه داشته باشد که اگر شمعی بر یک طرف آن بتابد سایه اندازد بعقیده خواه متصل بدیوار باشد خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبر آنست
که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت
و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه داشته باشد و بعضی صورت ذی روح را نیز مطلقا
حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبر است اگرچه احوط است و ریختن صورت مجسم نیز مشهور حرمت است و کواکب را موثر تام دانستن
چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن یا آنکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت
اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه
حقتعالی این را علامتی قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است که مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم
یا دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد تاثیر نداشته باشد
حرام نیست آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامات حدوث حوادث هستند و کمال این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام
است و این یکی از علم ایشان است با امور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر
خلق را از تفکر در این و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن
مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان اما سعادت و نحوست
کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم را در این باب نیز علم ناقصی هست و حقتعالی قادر است که بدعا
و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و ترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل
و تضرع و توکل سعدها را نحس گرداند لهذا در دفع نحوست و رفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات
نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح
منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن بوده است و در میان عرب تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیع احکام
معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب
به برج قوس منتقل شده است اما علم هیات افلاک و کیفیت حرکات اینها مشهور نیست که حرام است بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه
باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت و قدرت حقتعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاده در این باب تضییع عمر است اکثر مبنی بر اوهام
خیالی چند است و بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و بعضی حیران شده اند و از اشکالات آن فن شمرده اند و ارصادی که
کرده اند اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که اینها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا علیهم السلام که با ایشان وحی و الهام بوده است
دیگری بر حقایق آنها اطلاعی نیست اما قلیلی از آن که ثمره اش اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر آن بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله
فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد مطابقت آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست اگر بسبیل فال نیک شود گویند
باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت
داشت مولف گوید که احوط آنست که رجوع باین جمیع مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار

و نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و بعضی جماعت از شیعه نیز اعتقاد میکنند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است و اصلی دارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هشام روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که در ... مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزدیده است یا مانند آن از چیزهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است به هر کتابی که خدا فرستاده است و گفته‌اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی کردن که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته‌اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند دستبرنجن و خلخال و دست‌بند پوشیدن و همچنین گفته‌اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردانست مانند عمامه و کمربند و خنجر بستن و اینها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت سایر اعضای زنان را نیز حرام دانسته‌اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان که ایشان نیز دشمن من خواهند بود چنانکه اینها دشمن من‌اند و اکثر علما گفته‌اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر اینها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته‌اند میتوان گرفت و همچنین گفته‌اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده‌اند و جواز دادن موذنان و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر فقیهی برای این جماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و طلاق و خواستگاری و جمعی از علما گفته‌اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته‌اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود مصحفها را نفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمائید در خریدن آنها فرمود که جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته‌اند که بر تو حرام خواهد بود و فروشنده آنکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود که مصحف را دوست میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جدول و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن را اجرت برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته‌اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته‌اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور میان علما آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت

ذکر اموریکه بعمل آوردن آنها حرام است

قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه اگر شرط کرده باشد کراهت
شدید وارد و احوط عدم شرط است و رشوت گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند خواه از برای خصم او بلکه از جمله کبائر است
و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوت گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله و رشوت دادن نیز حرام است مگر آنکه محق
باشد و داند که بدون رشوت از برای او حکم نمیکنند و حق او ضائع میشود و درین صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور
و کسیکه اهلیت حکم کردن نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری
نشود و در آن صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد شده است
که اگر بحق نیز برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند
مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی هست که عشر
مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آنمرد گفت این معاش من است حضرت فرمود اگر از برای خدا
خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد بن وراق منقول است که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام
قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آن را مگر
نوشتن قرآن را بطلا و فرمود که خوشم نمی آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانچه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیرالمؤمنین نه نوشتن
عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و احوط بلکه اصلح زینت کردن قرآن را
بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی را حرام دانسته اند و
او هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را
نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن
و سائر خدمات مساجد و در بعضی از اخبار منع از مطلق مباشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان باشد
و حقتعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس میرسد شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس
یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان درین آیه مشرکان اند و بعضی گفته اند
مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر
ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم
بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا قضای حاجت
مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب
منسوخه مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سائر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و ابطال کردن
یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان
میتوان خرید و قبول میکرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر کسی حواله کند
بر محلی یا جائی است گرفتن درین شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت از مال

صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او بپدر ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد بی رخصت
حاکم نیست که از مال او بردارد و مشهور آنست که زن از مال شوهر بی اذن او تصدق میتواند نمود اگر او نهی نکرده باشد و تلف نکند که
ضرر باو رساند و هرگاه کسی مال کسی را در دست داشته باشد که بفقرا یا علما یا صلحا مثلا بدهد مشهور آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت
بقدری که بدیگران میدهد و بعضی قید کرده‌اند که بیشتر از دیگران برندارد و بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت مضطر نشده باشد برندارد و اما
بعیال خود میتواند داد اگر واجب النفقه او نباشند و مشهور میان علما آنست که ساختن صورت حیوانات ذی روح جایز نیست یعنی حرام است و بعضی
گمان کرده‌اند که ساختن مجسمه حرام است مطلقا و بعضی گفته‌اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و الا جایز است ساختن ... اشکال دارد
ساختن ... استعمال ... از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بآن کرده‌اند خواندن
قصه‌هائیست که معلوم است که دروغ است مانند خواندن قصه حمزه و افسانه‌ها که معلوم الکذب باشد یا افسانه‌ها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات
که مشتمل است بر تحقیر انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات ... صوفیه یا افترا بر اکابر علما و امثال اینها مگر آنکه
غرض ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه ... سماعون للکذب ...
و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است ... از جمله ... صحبت داشتن شب بقصه‌ها و قصه خوانان که ...
نقل میکنند ... شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است ... نشینی ... قصه‌ها ...
دیگر ... کرده‌اند ... ابن بابویه ... گفته است که قصه خوانان
در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند ... لعنت ... سوال کرد ...
آیا حلال است گوش دادن سخن ایشان حضرت فرمود نه و فرمود که هر که گوش بدهد بسوی سخنگویی ... پس
از جانب خدا سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و از آنحضرت پرسیدند از قول حق تعالی که شعرا
پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد قصه خوانان اند و احوط آنست که قصه‌های ایام کفر ... پادشاهان عجم ... نخوانند ...
... باشد ... فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله تا آخر آیه یعنی از مردم
کسی هست که میخرد حدیث باطل را ... که گمراه کند مردم را از یاد خدا ... غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند ایشان را هست عذابی خوار
کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در شأن نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار
پادشاهان عجم را میخرید و آورده از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه وآله شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من ... نقل میکنم
قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم پس خوش آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را ... کرده‌اند
و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قصه خوانی را دید که ... قصه میخواند
تازیانه برو زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
... احادیث جاهلیت ایام کفر را نقل میکند ... و خواندن شعری که مشتمل بر ...
... باشد مکروه است بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه مبارک رمضان و شب جمعه و روز جمعه ... و در حال احرام و در حرم ...
شعر حق باشد ... اشکال ... منقول است که ... شعر ... جمعه ... بود

در آن روز هجا گفت و از حضرت رسول منقول است که شعر از شیطان است اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین و از حضرت امام رضا و سایر ائمه شعر نقل کرده اند و کمیت و دعبل را استشهاد و بآن شعر ستوده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا و ائمه هدی و مراثی حضرت امام حسین وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینه یا تعریف حسن پسری مطلقا حرام است اگر چه در آخر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر بکنند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر هیچ حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط مروت که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد اگر موهم کذب است اگر حمل بر تجوز و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی گفته اند که کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر آن نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه انشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و علما اظهار اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبی اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و گمان فقیر این است و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اینها بسیار رسیده و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردن است و آیات و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنه در و روزنه بنظر حرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما آنها باید که تا منع بکلمه ممکن باشد زیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نبوده باشد و با غیر ممزوج و بکتان یا پشم و امثال اینها قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که بر رو و سینه نیندازند و اگر تکیه یا فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده را بایشان آشامیدن جائز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کمی که استعمال کنند مانند سر قبضه شمشیر و زنجیر و حلقه که در ظرف چسبانیده باشد یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جائز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را در کش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرف غالیه کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین خلاف است زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لولهای طلا و نقره که در نی است که جزو آن باشد و در سری که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و آئینه ها و صندوقچه ها که بلباس طلا و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر کاسه و قهوه ظرف را از طرف

طلا و نقره و ظروف دیگر که ... کرده اند و بخورند آن طعام حرام نیست و زینت آلات از طلا و نقره جایز است در ظروف حکم مردان دارد ... از جمله محرمات نظر کردن مرد است
از روی شهوت بسوی پسران ساده بلکه ... و در این خلافی نیست ما بین علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از حضرت رسول منقول است
که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران در خانه ها و فرمود که هر که ببوسد پسری را بشهوت ...
در قیامت لجامی از آتش بر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ غضب و مهیا
کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورت و زن نیز بدن زن را میتواند
دید بغیر عورت [illegible] حرام است [illegible] نظر کردن [illegible] زن [illegible] محرم اگر بالغ باشند [illegible]
[illegible] بعضی گفته اند از ناف تا نصف
ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرم اند نسبت بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت
او را و زن نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید حتی عورت و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد
و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید ... و بر عکس ... محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتوان
کرد بغیر شهوت لمس نیز میتوان کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نیز نظر میتواند کرد از زن محرم رو و دستها و سر و سینه و ساقها
و بازوها را زیرا که اینها مواضع زینت است و از محارم حلال کرده است و اینها موضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زنان نامحرم را بغیر رو و دستها
ایشان نمیتوان دید ... خواه بشهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه رو و دستهای ایشان را بالذت و شهوت جایز
نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است
و اعادهٔ نظر حرام است و قول اول [illegible] نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت [illegible] خود و خلاف است
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر [illegible] ایشان [illegible] با خلاف است بعضی گفته اند [illegible] خود را میتواند دید و خالی
از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالک نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا [illegible] نیست و [illegible] است اگرچه بعضی اخبار دلالت بر آن
دو قول میکند خصوصا قول اول و از این حکم [illegible] را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر رو و دست او و بعضی
گفته اند بر مو و گردن او هم نظر میتوان کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده [illegible] دوم کنیزی که خواهد
بخرد جایز است نظر [illegible] و در سایر بدن غیر عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سوم مشهور
آنست که جایز است نظر کردن [illegible] کفار [illegible] بی شهوت [illegible] اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بسوی کنیزکان
بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز
اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک [illegible] که [illegible] و لذت نباشد علی المشهور [illegible] و در حالت ضرورت جایز است نظر
کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت [illegible] شهادت کردن [illegible] غیر ممیز خلافی نیست که خود را
از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط آنست که [illegible] منع کنند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان [illegible]
و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زن را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده
اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه [illegible] زنان بمجالس مردان می آمده اند [illegible] خود [illegible]

[illegible] ایشان از منع نموده اند و شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ و خوف فتنه حرام دانسته اند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پس آید باید درشت سخن بگوید و از ناز و عشوه و [illegible] خوش آینده سخن نگوید و در وطی در دبر زن خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است که ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید اگر بدست یا بانگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا کنیز خود بازی کند تا او منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جماع نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه یا کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر بعضی بدست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع [illegible] که در عروسی یا [illegible] جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی زن [illegible] زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند [illegible] از فرج زنی را که بعقد دائم خواسته باشد و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را ده اشرفی میباید داد و حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذر مگر برخصت زن و حرام است پیش از نه سال وطی دختر و خلافی نیست در آنکه بر مرد حرام است بر هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرام اند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرائط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر او مادر آن زن و مادر مادر و مادر پدر او هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدران و پسران او [illegible] و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و [illegible] عقد او ست دختر را نمیتواند خواست [illegible] و فرزندان او و دختر زن حرام مؤبد نمیشود [illegible] و حرام است که [illegible] پدر و فرزند [illegible] بر پدران و حرام میشود [illegible] و در [illegible] زن بمحض عقد و بی وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست [illegible] و اگر عقد یک خواهر را [illegible] وقت [illegible] نمیتواند خواست خواه خواهر پدر و مادری و خواه خواهر مادری یا پدری و خواه بعقد دائم و خواه متعه [illegible] نمیتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده اند و مشهور آنست که [illegible] میتواند خواست بعد از عده و [illegible] عده بائن [illegible] خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط [illegible] واینها که [illegible] صحیح است و زنا که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود [illegible] یا دختر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند [illegible] مطلقا باعث حرمت نمیشود و در زنا که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت [illegible] و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه یا خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر با غیر اینها باشد باعث حرمت نمیشود [illegible] حرمت میشود و این اقوی است و بعضی گفته اند که پدر و فرزند او حرام میشود و بعضی [illegible] باکره شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی [illegible] گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث در این باب مختلف است و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران [illegible] و ساير انسبها که بسبب رضاع بهم رسیده در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و کسی را که وطی کند تا داخل در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد [illegible]

و بانکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند
یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرق نیست
میان عده رجعی و عده بائن و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دائم و متعه و در بعضی اینها نیز خلاف هست و اظهر آنست که در آن فرقی نیست و اکثر
علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در عده را دارد در جمیع احکام که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت
میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد
میشود و آن زن بر او و بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده بائنه و عده وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده
رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نمیشود و در روایت وارد شده است
که توبه اش را امتحان کند باینکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر کرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل
بر استحباب کرده اند و ایضاً خلاف است در نکاح زنانی که مشهور اند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است
و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام
میشود و اگر کسی لواط کند بپسری که بعضی از ذکرش در دبر او داخل شود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها
باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد و اولاد اولاد و مثل مادر پدر و مادر مادر
پدر او و همچنین هر چند بالا روند و دختر دختر و دختر پسر هر چند پائین روند و در خاله اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر میکند و مشهور آنست
که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر
فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم هر گاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است آن زن
بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند
و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز
و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار زن او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز
و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنابر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان
نباشد حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهرش با او لعان کند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل است میان زنان
و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او
از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و درین رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات
بکنند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد شوهر که با زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار
است و از جمله آنها لعانست که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین
کنند برای سقوط حد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از
فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد آزاد شود و کنیزی که از مولا فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن
و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار

در محرمات ذبیحه

است ومخالفت آن حرام است وحیف در وصیت واضرار بوارث جائز نیست ولقطه ومسائل نیز احکام بسیار دارد واحکام شوارع
ومساجد ومدارس وطرق وسائر مشترکات بسیار است واحکام صید وذبائح ومحرمات ذبیحه وحیوانات حلال گوشت وحرام گوشت بسیار است ومن
محرمات ذبیحه خلاف بسیار هست از چهارده تا هفده اول خون که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند وآنچه در میان دل وجگر میماند پاک است
ودر حلال بودن آن خلاف است دوم سپرز است وخلافی در حرمت آن ظاهر نیست سوم ذکر است ودر آن هم خلافی معلوم
نیست چهارم خصیه ها است وآنرا نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است ودر آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت
ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است وآن پرده ایست که فرزند در میان آن
میباشد نهم فرج ماده است بیرون واندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم
علباست وآن دو پی کشنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت در برکشیده است دوازدهم غدد ها وگرهها است
که در میان چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است وآن پیها است که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزه
دماغ است وآن غدک خاکستری رنگ است که در میان مغز کله میباشد تا کرمی وتقریبا بقدر نخودی است پانزدهم حدقه
است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است وگویا مراد از ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی
از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها واحوط آنست که حلقوم را هم نخورند واگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت
را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که یهود میکنند هفدهم دو گوش دل است ودر سه چیز اول که مذکور شد خلاف کرده اند وبعضی مکروه
دانسته اند خصوصا در عروق ودو گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند وابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج
جلد واقع شده است وبا این سبب بعضی از متاخرین کله وپاچه را حرام میدانسته اند باعتبار آنکه آنها را غالبا با پوست می پزند وچنین
حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات واخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله وپاچه وارد شده است بدون
استثنائی وقیدی وممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است ودر آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت
شهادت خواهند داد برایشان گوشهاشان ودیده هاشان وجلودشان واحادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است وقلوه را گفته
اند مکروه است خوردن ونهی از آن وارد شده است وحیوانی که عادت کند بخوردن غذره انسان وبه تنهائی بخورد گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور
وبعضی گفته اند مکروه است ودر حدش خلافها هست وبعضی گفته اند حدش آنست که گوشتش بدبو شود وباستبراء از حلال بودن
بدر می آید که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز وگاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف وگوسفند را ده روز
یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز ومرغ آبی ومرغ خانگی را سه روز یا پنج روز وماهی را یک شبانه روز واحوط آنست که
در این مدتها علف پاک باو بخورانند ومشهور آنست که چهارپا را اگر آدمی وطی کند گوشت وآن نسلی که بعد از آن بهم رسانند حرام میشود
وواجب است آنرا ذبح کنند وبآتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد وایضا مشهور آنست که حیوانی اگر شیر خوک را بخورد
اگر گوشتش بآن نروئیده باشد واستخوانش بآن محکم نشده است گوشت وشیر آن مکروه است وسنت است که هفت روز آنرا [illegible]
واگر گوشتش بآن روئیده ودر استخوانش محکم شده است حرام میشود وگوشت آن حیوان وگوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و
خوردن خاک وگل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا وشیره انگور که بجوشش آید حرام است تا دو ثلث آن برود ویا سرکه

شود و در غیر عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه آنها که حق تعالی در قرآن فرموده است ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از خانه های خود و بعضی گفته اند که مراد بخانه های خود شان خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال و تعلق به پدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر کرده اند برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت اینهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانه های پدران شما یا خانه های مادران شما و خلافست در آنکه اجداد و پدران داخل اند مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه جدات و مادران داخل اند مانند مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانه های برادران شما یا خانه های خواهران شما و برادر و خواهر عام اند از آنکه پدری یا مادری یا پدر و مادری باشند او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانه های عموهای شما یا خانه های عمه های شما یا خانه های خالوهای شما یا خانه های خاله های شما اینها نیز عام اند از آنکه عمو و خالو پدری یا مادری یا پدر و مادری باشند و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه یعنی یا آنخانه که مالک شده اید شما کلیدهای آنرا و بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمی است زیرا که مال بنده از آقا است یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از او است و از حضرت صادق منقول است که مراد از این مرد است که وکیلی داشته باشد در مال و قیام نماید بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است از حضرت صادق منقول است که فرمود بخدا قسم مرد بس است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را در آستین مصاحب خود یا جیب او داخل میکند که مال او را بگیرد گفت نه حضرت فرمود که پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حقتعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده است که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کنند استغاثه به پدران و مادران نکنند بلکه گفته اند پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد [illegible] و اکثر علما تقیید کرده اند این حکم را که با آنکه اگر عالم بعدم رضای مالک نبوده باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی تقیید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزها که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد [illegible] و تقییدات بسیار دیگر است گویا از برای آن این تخصیصات کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها ظن رضای مالک حاصل است [illegible] ظاهر حال در این خانه ها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این [illegible] رخصت [illegible]

از خداست و او عالم است بمصالح عباد و آیه مطلق است که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالک نهی کند او نتواند نمود چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه هدی منقول است که باکی نیست خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از باب رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه آن باغ بخورد یا در سفری بگله گوسفندی بگذرد و تشنه باشد و از شیر آنها بیاشامد و این تسلطیست که حق تعالی بر بندگانش کرده است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرائط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از ظاهر است و اگر اجماع متحقق شود بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا پس تقیید در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مومن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده اند هر گاه که کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز کردن در فرشهای ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن بآبهای ایشان و سائر تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو ساختن و غسل و استنجا و سائر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوه یا صحرا و گیاه یعنی آنچه در صحراها مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانچه متواتر است از حضرت رسول که خدا زمین را از برای من محل سجود یعنی نمازگاه گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی یتیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد و مشهور میان علما آنست که جائز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سائر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جائز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود نبرد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن بغیر از خدا یا رسول و ائمه هدی حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبت طپانچه بر رو زدن و رو خراشیدن و مو کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردن است مگر در ماتم پدر و برادر از برای زن و شوهر و سائر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را بر پدر و برادر و روایت معتبره وارد شده و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار اباحت است و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جائز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن عضوها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال

اینها با ثبات احتیاط و غیر یاد ق را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه با نامحرم نکنند مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کنند دستش را نفشارند و با غیر زوجه در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن خواه مرد و زن خواه خویش خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی فرد را و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر با پسر و پسر با دختر و دختر با دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه‌ها واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کنند و ظاهر جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانه‌های غیر خانه‌های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنند به گفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنند که خبردار کنند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آنجا گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت دهند داخل شود والا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه‌ها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه‌تر است از برای شما و خدا بکرده‌های شما داناست بر شما نیست باکی و گناهی که داخل شوید در خانه‌هائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در اینها متاعی از برای شما هست یا تمتعی از برای شما هست و بعضی گفته اند که مراد خرابه‌ها است و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوانخانه‌های اکثر مردم که قرار ایشان اذن در دخول آنها باشد از این حکم مستثنی باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دوم حذر میکنند و در سوم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و کاروانسراها است و آستانه‌ها و رباطها که در آنها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که نهی کرد رسول خدا از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنها است و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خواهد شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت می‌طلبیدم و مادرم نزد او نبود فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که پدرم مبادا با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد

داخل نشود در خانه او و هر شخص بخانهٔ شخص دیگر و سائر مجالس مگر باذن ایشان و سلام بکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی
فرموده است ای گروه مومنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان در سه مرتبه پیش
پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه‌های خود را میگذارید یعنی خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقت اند که مظنهٔ آن هست که خود را
خواهید مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر بعضی از شما بر بعضی یعنی بیکدیگر احتیاج دارید
چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت
میطلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد در سائر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از آنها مستنبط
میشود و اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی
از فوائد را باید که بیان کنیم اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند که مراد کنیزان
و احادیث با نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره در تحیت بر آنکه مراد غلامانند و پس کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند
غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این حکم است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب یا بر تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند
بر آنکه غلامان نیز مانند اطفال محرم باشند و الا فرقی میان ایشان و آزادها باشد و موید قول جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سوم آنکه تکلیف
اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را امر بر این بکنند و آنکه فرموده است
باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت با ایشان میباشد و اول اظهر است و بر تقدیر
مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که در هر یک مظنهٔ کشف عورت است اکثر
اما پیش از نماز صبح برای آنکه وقتی است که از خواب برمیخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامهٔ شب بجامهٔ روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و جمعی با یکدیگر اند و خلوت
بعضی از جامه‌ها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روز است بجامهٔ شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این
جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت
هرچند خانه او در میان خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت اند پنجم طوافون علیکم تاکید و تعلیل است
از برای آنکه در غیر آن سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما با ایشان احتیاج دارید و ایشان بشما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند
کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جملهٔ احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیت پس تحیت کنید بهتر از آن تحیت یا رد کنید آن را بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و دانا است و از برای بیان
این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند
هر عطا و تحفه در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر این است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است
تا باید آن را پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که امر در خصوص سلام است یا سلام و دعا و اکرامی را شامل
است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگویید رحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم
پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریهٔ حضرت امام حسین یک گلدسته از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد
سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب نموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که رد

جواب تحیت واجب است مانند سلام اقتصار ولیکن سنت است در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت با احسن صورت است که سلام کننده
مومن باشد و رد مثل در صورتی است که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند بگوید السلام علیکم در جواب بگوئی و علیکم السلام و رحمة الله
و برکاته تحیت با احسن که بهترین تحیتها سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند که رد آن بر مسلمانان است و روایت کرده اند که مردی
نزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت
فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک صحابه گفتند یا رسول الله
آن دو را اول و دوم زیاد کردی و از برای سوم زیاده نکردی حضرت فرمود سوم چیزی از تحیت از برای من نگذاشت پس من مثل آن بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است
و جواب آن واجب است و تحیتها قول دیگر اوجه آنست که در غیر نماز جواب بهر چه حکم نماز تحیتها کرده خدا انشاء الله تقدم و بعضی گفته اند اگر بگوید السلام علیک
یا علیک السلام صحیح است و واجب است و ابن علامه رحمه الله گفته است که اگر علیکم السلام بگوید جواب آن واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام
است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مردها
است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب تو گوید میگوید علیک السلام و بعضی خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلام
علیک و سلام الله علیک مثل قول ابن ادریس آنست که در هیچ یک اینها امتثال اینها در سلام و واجب نیست و عموم آیه شامل همه اینها است و جواب آنها
است سوم خلاف است در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر قول علامه رحمه الله این است و اگر سلام کننده یک کس باشد
بگوید علیک السلام و اگر واو را بیندازد و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب
سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی دیگر را اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافی است و این قول اظهر است چنانچه
در سند ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق منقول است که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافر بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم
ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد با احسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبر است و اخبار بر آن دلالت میکند زیرا که اگر سلام کننده مومن باشد رد با احسن واجب
است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوی اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است یعنی پس چون یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که
آنکه جواب میگوید داخل آن جماعت باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخصی خاصی باشد باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و در
مکروه است کسی که بر جمیع داخل شود و مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلاف است که هرگاه در میان جمعی صبی ممیز
از دیگران ساقط میشود یا نه اوجه آنست که اکتفا نکند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلاف است و ظاهر آیه وجوب
است ششم مشهور آنست که وجوب فوری است که اگر تأخیر کند گنهکار است و بعضی گفته اند اگر در ذکر و میان باشند میان حقوق تا باد و اگر [illegible] هفتم اکثر علما گفته اند
است که جواب سلام را بسلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقا اگر نباشد [illegible] اگر [illegible] بشنود [illegible]
شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که بشنوانند تا نگوید سلام کردم مرا جواب نگفتند شاید سلام
کرده باشد و ایشان نشنیده باشند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیوار
یا پرده بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا بفرستد بسوی او که بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد
بعضی از علما گفته اند واجب است جواب و بعضی از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد
از آن گفته است که اکثر مردم عادت کرده اند که در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند این سلام نه تحیت است و جواب آن واجب نیست و سنت است

مؤلف گوید که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت نیز سنت است و در قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هرگاه یکی از شما از مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیر شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امری
شروع کنند که گناه باشد در آن عقاب بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت پناه روایت کرده است که اگر یکی از شما از مجلس خود برخیزد و وداع
کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متأخرین اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که از برای استحباب این اخبار کافی باشد با آنکه داخل عموم آیه
استدلال به وجوب جواب میتوان کرد و مشهور آن است که گفته اند جایز است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متأخرین در این باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دلیلی بر
حرمت شنیدن صدای زن بر مرد بحیثیتی که موجب تهییج شهوت نباشد ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق روایت کرده اند
که حضرت رسول سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیرالمؤمنین سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زنان جوان سلام کند میفرمود که میترسم خوش
آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام
میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلاف است که جواب بر او واجب است یا نه و ظاهر
وجوب است در جمیع این صورتها و هم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث
بر نهی وارد شده است اما اگر احتیاج بنا چیزی داشته باشد حرمت مشکل است و این حال باید مقید ساخت بغیر ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده
است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که هرگاه اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود که بلی دعای تو با و نفعی نمیرساند و ایضا از
بسند حسن کالصحیح این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کنند برو بگوید و علیک و اگر کافر را کسی که او را نشناسد
و ابتدا بسلام کند معلوم شود که ذمی بوده است جواب سلام بگوید یعنی سلام با آنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا تعالی یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح
ترا یا اطال الله بقاءک یعنی خدا تعالی دراز کند بقای ترا و اگر در سلام بگذرد بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقول است
که رسول خدا فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق منقول است
که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ابتدا نکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقول است که اگر
یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که
کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت در جواب ایشان باید گفت علیک یا علیکم یا و علیک و علیکم
با واو و بدون واو هر دو جایز است و از علما بعضی بدون واو تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی نکرده و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان
بر یکی از اینها که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آن است که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است
از حضرت امام رضا که بحضرت صادق گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهود و نصاری فرمود که میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو
در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که ملاقات میکنیم با ذمی با من مصافحه میکند فرمود که دست خود را بخاک یا بدیوار بمال
گفتم مصافحه با ناصبی دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست
خود را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهود و نصاری فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر
علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند و هم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت
و ثواب بسیار وارد اخبار بسیار وارد شده در باب آن و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

لهذا اگر کنند بسلام ابتدا اولی است بنی ادم رسول و از حضرت امیر المومنین منقول است که رد سلام فریضه است و ابتدا بسلام سنت است از برای سلام
کننده و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول منقول است که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار
در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول خدا فرمود
که افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی
بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید
جدا شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند
و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای
ظالم ترک سلام نکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد
روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیر المومنین کراهت داشت از رد سلام در حال خطبهٔ امام و ابن بابویه در خصال
از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که بیاید بنماز جمعه و
کسیکه در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المومنین روایت کرده است که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست
در هنگام مستی و بر کسیکه صورت تماثیل میسازد و بر کسیکه نرد بازی میکند و بر کسیکه به تخته چهارده تا قمار میکند و من زیاده میکنم
پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش که شش کس اند که بر ایشان
سلام نباید کرد یهودی و مجوس و نصرانی و کسیکه بر غائط باشد و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش
بزنان محصنهٔ عفیفه گوید و بر آنها که بفحش و طیبت با برادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیر المومنین روایت کرده است که شش کس اند
که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط مینوازند
و آنها که با برادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و بشعر و ایضا از حضرت صادق از پدرانش روایت کرده است که سلام نکنید بر یهود
و نصرانی و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه بر
مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد سلام بکند و سلام از مستحب
و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غائط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه
فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار است و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است
و راویان این احادیث اکثر عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی
از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان کرد و اگر سلام کنند
مسلمانان جوابش واجب است و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت و اتقی یعنی اقل ثواب چنانکه آخوند
ملا محمد تقی رحمه الله سره را احتمال داده است و کراهت سلام کردن در حمام وارد شده است در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه در حمام
سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف وارد شده و در رخصت که احادیث نهی محمول بر
تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و بر کسیکه مشغول خوانندگی کند و کسیکه از ره

لهو و لعب بازی کنند و کبوتر پرانند و هر کس که مشغول معصیتی باشد و در کلام غیر اینها پیام و دو وجه هست که اگر به قصد نهی از منکر ترک سلام کنند خوب باشد و گفته‌اند
بعضی از شافعیه و حنفیه گفته‌اند که ساقط می‌شود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است
زیرا که واجب ساقط نمی‌شود به سبب اشتغال به مندوب بلکه اقوی نزد من آن است که مکروه است سلام بر نمازگزارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول
گرداند از قیام به واجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول علت ضعیف‌اند با زنهم و در آداب سلام سنت است که سلام
را به خطاب جمع بگوید چنانچه کلینی به سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس‌اند که بر ایشان به صیغه جماعت رد می‌باید کرد هر چند
یکی باشند اول در وقتی که کسی عطسه کند بگویید یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد دوم مردی که بر مردی سلام کند بگوید السلام علیکم سوم مردی
که دعا از برای مردی بکند بگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبین اعمال و غیر آنها هستند
آدمی باید قصد همه بکند یا آنکه می‌باید سایر مومنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد به آنکه باید سلام بر زن نیز به خطاب
مذکر واقع شود و اگر به صیغه جمع باشد چنانچه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم
آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است
و باید زیاده نبرد سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانچه کلینی به سند صحیح از حضرت باقر
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته
و رضوانه حضرت فرمود که تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند به پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت
و مستحب است سلام سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خوردسال بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ
سوار و هرگاه داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر بر یک از اینها سلام کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت
رسول سلام می‌کرد بر اطفال و از جمله حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة
یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت در دنیا و آخرت
و طیبت پاکیزه و موجب طیب و سرور نفس شود بدانکه خلاف است در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان
به منزله جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیت من عند الله اشاره به فضیلت سلام خواهد بود یعنی بر وفق جاهلیت
صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها نگویید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است
چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول چون به نزد آنحضرت می‌آمدند می‌گفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت
اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی و هرگاه آیند به نزد تو تحیت می‌گویند ترا با تحیه‌ای تحیت
نکرده است ترا به آن خدا پس حضرت فرمود به ایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است
بگویید السلام علیکم دوم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده است که مراد سلام
مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند این است سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت
صادق روایت کرده است سوم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون کسی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند و اگر

کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و بعضی از تفسیر چنین است و بعضی گفته‌اند اگر کسی را نبیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قصد کند
ملائکه را که با او می‌باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند
بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام
و احلک دار المقام و از حضرت رسول منقول است که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی
سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده‌اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سوم اظهر
وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و کافی در انفسکم نباید کرد و بنابراین دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب
خدا یا آنکه بگویید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است و بر هم خلاف نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد
و دیگری بر او سلام کند واجب است بر او که بلفظ کند رد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته‌اند مطلقا باطل است
و بعضی گفته‌اند مطلقا باطل نیست و بعضی گفته‌اند اگر چیزی از افعال را بعد از سلام پیش از رد بعمل آورد باطل می‌شود و الا فلا و بعضی تفاصیل
دیگر گفته‌اند و در رساله ذکر کرده‌ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر فوریتی که در رد سلام معتبر است
آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد و
جایز است و مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب سلام مثل آن باشد و جایز نیست جواب
علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی است و احوط و اگر بجای علیکم
علیک بگوید در حصول رد بهتر است و اگر سلام کننده علیکم السلام بگوید بعضی گفته‌اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند برای او اگر
مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده و اگر جایز باشد جواب او آیا واجب است یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیست بر تقدیر وجوب
آیا متعین است سلام علیکم در جواب یا مثل جایز است اظهر تعیین است از عبارت مشکل است اگر جواب مثل اولی است و احوط و قول بتخییر خالی از قوتی نیست
یا نه و هم اگر تحیات دیگر بغیر سلام از قبیل صلوة بگویند مثل شب بخیر و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه و ظاهر آنکه
اظهر آنست که جواب بگوید یا مثل یا بعبارت نیکوتر یا السلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام
بگوید و بنابر مذهب بغیر سلام جواب گفتن مفسد است اشکال است اگر چه متابعت سنت قرآن بهتر است اگر این عبارات را کسی به شخصی بگوید که در نماز باشد
اشکال عظیم‌تر می‌شود خصوصا اگر بفارسی یا با لحن بگوید مثل سام علیک یا امثال اینها و ابن ادریس و محقق طوسی گفته‌اند جایز نیست و او را جواب
گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او مستحق دعا باشد و قصد دعا کند در رد سلام منع نمیکنیم از آن و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کننده
سلام علیکم بگوید و بگوید مثل آن او را نگوید علیک السلام از برای آنکه عکس قرآن است چه حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام
میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول در نماز سلام کرد حضرت چنین جواب فرمود
لیکن علما گفته‌اند اگر سلام کنند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیت بر آن صادق است جایز است رد به آن لفظ و به سلام علیکم برای عموم آیه و اگر
نام تحیت بر آن صادق نیست در جواب دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد بقصد دعا نه بقصد رد سلام و در تخلف رد او در نماز بسیار مسئله در
غایت اشکال است و جواب از رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عربی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست
که اگر بحیثیتی باشد که گرفتار شود اعاده نماز کند خواه جواب بگوید خواه نگوید و شایسته و هم اگر کسی سلام کند در اثنای نماز شود آنست که جواب بگوید یا بد

شنیدن که یا بشنوانند آن محل باشد و ظاهر کلام محقق و معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر آنست که غیر نماز باید با او بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد
که جواب او گفته است و اخبار که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید ره در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه
آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند در گفتن سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب داشته باشد
و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد و فقها هم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی
گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و قوی نیست که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله
بسط داده ایم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج به احکام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل
هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض آنرا دادن واجب نیست
و از شیخ طوسی ره نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض آنرا بدهد و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر نسبت به بلندتر
مقتضی عوض است و میباید اقلا مثل آنرا عوض بدهد تا عوض ندهد تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست
که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود
و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کنند هبه آنچه
شرط شده است و او را واهب قبول کرده هبه لازم میشود و فسخ نمیتوانند کرد و اما آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست
و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر به قضای یکدیگر میلی اتفاق
کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت
موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف است که متهب واجب است وفا بشرط
یا مخیر است در آن و در بعضی فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط
و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حائض را مس کتابت قرآن و مس اسماء خدا و انبیاء و ائمه را نیز حرام دانسته اند و حرام است
ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن
در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه حضرت رسول و ائمه علیهم السلام نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز و زن و بچه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن
جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند که حرام است تادیب کردن کودک و غلام و کنیز زیاده از ده
تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه
تا پنج تازیانه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد او شده باشد زننده را کفاره نیست
بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی ره آنست که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب
می تواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول می تواند کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله
محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر تخسیسی حرام است خواه بالاصالة تخسیس باشد
یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر مجروحی و هر کسی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریادرسی مظلومان و رفع ظلم کردن از

ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خواندن و نقل کردن
و گوش دادن بسخن چنین کسی که راضی بشنیدن آن نباشد و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد دیگری در آنجا تا سرد
نشود مرد در آنجا نشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی و شیخ در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن
و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات
قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان و سایر موذیات
و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار کردن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن
از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن سلاح جنگ
و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و کمان گروهه انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای [illegible]
و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا به رای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کتب کفر و شبهه
که قدح در دل اهل ایمان میکند مگر بقصد آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بآن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور
واجبه یا چیزی که منفعتش ثابت شده و قیمت آن و منع عمل آن و منع یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری بر آن بقول یا بفعل
یا برای عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرائع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری
کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت و غسل دادن مرده و تجهیز ایشان و بر داشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان
و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن اینها
همه حرام است و حرام است لواط با پسران و در بر گرفتن و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در زیر یک لحاف و وطی جمیع بهائم و طلب مستی کردن
پست و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حائض و نفسا
تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را نشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره ندهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرا نکند
و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا محل شود و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد تا بیک حیض او را استبرا کنند
و کنیز حامله تا وضع حمل او شود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و غیر از آن
محرمات نسبیه و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی اشکالات و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم اعاده ننمودیم و آنچه در این ابواب
ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون بنای ما در این باب بر اختصار است و عمل بقول او غالبا با احتیاط اقرب است
کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و قلیلی است از بسیار تکالیف متعلقه بهر جا و در هر باب بسیار است و مقتضای
آنها در مجلدات بسیار مبین میشود مثلا مسئله صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند و ترک هر واجبی حرامی است و اگر موجب بطلان باشد
کبیره ایست و ترتیب این هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرائط و مقدمات آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن
واجب است و ترک آن حرام است و ترک بعضی را کبیره شمرده اند چه با ایمان کند یا آنرا العنوان موجب بطلان گردد بعضی حرام است و همچنین صوم و زکاة و حج و غیرها
و چه آن چندین هزار حکم باینها متعلق است و همچنین ملاحظه تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه

چون مرد اهل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوت و دادن مهر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و منع بلا از ایشان
بلکه حرف نزدن و منع از اف بر پدر و مادر ایشان نگفتن و اگر دشنام دهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوت
دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بی‌جهت و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات
و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوت و دادن و خدمات شاقه
نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار
جماع کردن و سایر حقوقی که تفصیل آنرا اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکلیف
شاقه بایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن
و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع عاریه ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیر مایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش
در وقت حاجت بایشان دادن که اکثر اینها داخل ماعون است که حقتعالی میفرماید که پس وای و ویل از برای نمازگزارانی که از نماز خود غافل
اند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ماعون قرضی است که میدهی و معروفی و نیکی است که میکنی
و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة راوی گفت که ما همسایه داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را میشکنند
و فاسد میکنند آیا بر ما باکی است که بایشان ندهیم حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانی است که در خانه نگاه
میدارند و واجبست که کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقت شان بار نکنند و لعنت نکنند و روایتی وارد شده است که حقتعالی زنی را عذاب
کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است ببعضی اکتفا کردیم و چون از
خانه بیرون رود و در معاشرت با دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و در راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث
آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق علما و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد
و ترک عداوت و کینه مسلمانان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بایشان
و گمان بد بردن بایشان و تعصب بیجا کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلاء در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت
و بیحرمتی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و سخن چینی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن
مردم و فتوی بغیر علم دادن و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب معاصی شدن و امثال اینها که بر
هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و بهم
نکردن و در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان
کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بخون برسد و در کشتن
تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلاف است
و گواهی بناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مومن دیگر جایز است
و در سوگند تا ممکن باشد باید توریه کنند مثل آنکه مال مومنی نزد مومنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند و او سوگند یاد کند که مال او نزد من
نیست و قصد کنند که مالی که تو باید بدهی نزد من نیست و در تقیه گفتن کلمه کفر جایز است چنانکه عمار کرد و حقتعالی عذر او را در قرآن مجید

فرستاده و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه جایز است از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در تبری از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد
و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند و بنا بر آن گفتن با ایشان کشتن را بخود بگذارد چنانکه بر عمار کردند یا تقیه کند چنانکه عمار
کرد و مستحب است بایکدیگر بسبق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و مسکرات
نمیباشد و در مسح بر سر موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر علم منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز
کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و در دروغ که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است
با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شخصی وارد شود جمعی میآیند و او را بار نمیدارند بگوید در خانه نیست و در ضمن خصوصی را قصد کنند خالی
از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سوال میکنند در قیامت مگر
سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس کند به هر یک نقل نیکی از دیگری گفته
بگوید یا کسی که وعده با اهل خانه خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که مستلزم افساد میان مومنان باشد جایز نیست
گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر آنکه شرطی در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز
مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفا بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد
نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان
همنشینی نکنند و تفصیل واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در حالتی از احوال تکالیف بسیاری بر آدمی هست در گفتار
و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم
و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و لواط و شراب است و امثال اینها
پس آدمی باید همیشه مستیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند تا آنکه موافق رضای الهی است بعمل بیاورد
و اگر بغفلت از او خطایی صادر شود متوجه تلافی و تدارک آن بشود و توبه و انابت و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره
ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه محل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام
یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بر اینها متعلق است و هر یک بانحوی که هست باید دانست و بآن عمل نماید لهذا حضرت امیر المومنین بر منبر
ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید بعد از آن متوجه تجارت شوید زیرا که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد
و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق به هر یک
از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر کسی محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود بتقصیر
معاقب است و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و در لقطه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه
حال حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و در رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیمه الهی
متعلق است بانها و به مخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام [illegible] عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح
و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام [illegible] که اصول است با اختلاف [illegible] میان [illegible]
قسمت کرده است و واجب است عمل بآن احکام کسی [illegible]

و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و معاندت حق بحول تعصب بسیار بدعتها را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام
و مسایل بسیار در باب قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف الهیست ظاهر شد که جمیع ابواب فقه که کتب شیعه در بیان حلال و حرام
خدا و مسایل احکام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمی‌توان کرد و غرض در این مقام اشاره‌ای بود به بعضی از آنها تا بدانند
طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است بلکه باستعانت بجناب مقدس الهی
میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات
شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان بصیر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا اگر چه واجب است که باید همه را
بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحد و تعزیرات تادیب کنند ولیکن بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام
متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نائبان ائمه طاهرین اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی لازم
است و انقیاد ایشان و قبول حکم ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم
ما را رد کرده است حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست مرصاد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد
و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است اول بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه
فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی که کفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است
آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست
که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابت و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها تضرع
و استغاثه و توبه و انابه میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا اثر گناه منحصر بعقوبت آخرت نیست بلکه گناه دل آدمی را
سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از آن کس میکند و باعث
استیلای شیطان و جرأت بر گناه میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسیار باشد که باعث
نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده‌های شماست و خدا از بسیاری عفو میکند
و حضرت صادق ع فرموده که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی
گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر ع منقول است که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار
و توبه از آن نکند و از حضرت صادق ع منقول است که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستیکه کسی مرتکب گناهی میگردد و پیوسته در دل او
اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرموده که هیچ رگی
نمی‌جهد و پائی بسنگی نمی‌آید و سری بدرد نمی‌آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا
فرموده که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرموده که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا از کسی
نمیگیرد از کسی مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر ع منقول است که هر بنده مؤمنی نقطه سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناه
میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود تا آنکه آن سفیدی را میگیرد و آنرا میپوشاند
باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر برنمیگردد و ایضا خلاف است در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن

واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه قائل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است
زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر اینکه توبه اول عقاب را ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه
قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و ترک ندامت نیز معلوم نیست که از این باب باشد زیرا که علما
اند که گاه منفک نمیشوند بر تقدیری که عقابی بر آن مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال هر گاه استحقاق عقاب بر اصل معصیت نمیگردد
شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست که باین قائل باشند دوم خلاف است میان متکلمین که آیا توبه از بعض صحیح است که بعضی گناهان را توبه کند و بعضی
بعضی را نکند یا باید از همه گناهان توبه کند تا توبه اش از بعضی بدون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی
اختیار قول اول کرده اند و توبه از بعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن
توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد سوم ایضاً خلاف است در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال گناهی را نکند و حق آنست که صحیح نیست زیرا که شرط
است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلاف است که آیا توبه از گناهان مجملا صحیح است یا می باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی
آنست که مجمل کافی است خصوصاً وقتی که به تفصیل در خاطر نداشته باشد سوم در معنی توبه است و شرائط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهان است از این
جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر بادن میرساند توبه نیست و باید در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم
ارتکاب آنرا در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند که این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و آنچه در احادیث بسیار وارد شده است
که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجاب اند میان
بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود
که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت
حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند بسه چیز که یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بوده دوم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود
بآن گناه نکند سوم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون
آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد این امور مترتب حاصل میشود و گاه است که بمجموع اینها اسم توبه را اطلاق
میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است که بر مجموع
ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتی است شرائط عبادت در آن معتبر است و عمده شرائط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا
باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات
از جهنم باشد صحیح نیست و دلائل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق
آنست که بالاتر از این قدر فهم ایشان باشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را از این معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی در روایت
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی شراب سر بمهر بهشت را بکام او برساند و ممکن است این
تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد چهارم بیان انواع گناهانی است که از آنها توبه می کنند اکثر متکلمین و فقهای
امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود
از آن و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است با توبه که اتیان

بآن امر نکند و لیکن باشند که مخیر باشد میان آنکه ایشان بآن بکند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست با قدرت بر آن که ایشان بآن بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حد بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از و ساقط میشود و مقتضای آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقول است از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناهی آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظالم بندگان است خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سوم گناهی است که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود می ترسد و امیدوار بپروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او می ترسیم مؤلف گوید که با خوف باعتبار احتمال اخلال بشرائط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد ورثه او در هر طبقه قائم مقام او میشوند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکند و نداده بمیرد و مانده باشد در قیامت خلافست که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود اکثر گفته اند که صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث طلب حق خواهد کرد و اگر چه بامام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا است و اگر او بوارث او رسید باید که عازم باشد که هر گاه صاحب حق را یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق کند و او را از آن اعتقاد باطل بر گرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا آنها را که ببدعت او گمراه شده اند بر نگرداند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست که تمکین تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید بپسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی را از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فحش از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کنند و اگر ندانند خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند که حقی است از شخص ساقط نمیگردد مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علما قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او میشود و موجب عداوت و کینه میشود و اگر مجملا ابراء ذمه از او طلب بکند بد نیست و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله با زوجه کسی آن نیز چنین است حق الناس [illegible] است این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است [illegible] کفاره [illegible] غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی [illegible]

حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو رسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است که واجب است که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید که عذر از او طلب نماید زیرا که ضرر غم و الم را باو رسانیده باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که استغفار کند از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت کرده شده و رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنست که کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگر آنکه از هر کسی نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا در مال او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست میان علما در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگرند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار استفاده میشود که شرط باشند و این احوط است تتمه در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجب است بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز میباید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدری از زمان اگر بشصت دقیقه قسمت بکنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر بثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمی تواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگری میاندازد مردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل گریبان جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه حق تعالی فرموده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی و حائل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کنند و باو گویند وقت مهلت گذشت و دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید بملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه از عمل صالح بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده است گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است و ساعتی نمانده است پس در توبه را بر روی او میبندند و غرغره در حلق او پیدا میشود و جرعه‌های یأس بچشد و نا امیدی بر او مستولی شود از ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در چنین احوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت میبرد نعوذ بالله من ذلک و خطر عظیم دیگر آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع شود و زنگ و طبع در دل بهم رسد

قابل صیقل نباشد زیرا که هر معصیتی که آدمی میکند تیرگی در دل بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را اگر بر آینه بدمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حال بماند و آنرا جلا ندهند در جوهرش فرو میرود و آنرا فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه در آن بسیار بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حقتعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه هیچ امر بی و امر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زائل میگردد و اعاذنا الله و سائر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در جهنم یا بهشت ببیند یا رسول خدا و ائمه هدی را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتیکه مرگ یکی از ایشان حاضر میشود و میگوید این توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده و از حضرت صادق منقول است که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه را قبول میکند تا وقت غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح را از انگشت پا و بتدریج و بتأنی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت وصیت تواند کرد و دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه صحیح ثابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند که توبه اش مقبول نباشد و از جمله حکمتهای لطیفه و یاد خدا بکند و در وقتیکه مفارقت کند یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند علما در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده بعد از آن ذکر او را ببرند پس توبه کرده و عزم کرد که دیگر عود به زنا نکند و اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و موجه است همچنین و اگر مرضی مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتیکه دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدا نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب بتو رسیده و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایشان ایمان آوردند بعد از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و بهره دار گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورده بخدا و اقرار کرده بیگانگی او حضرت فرمود زیرا که ایمان آورد در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عقاب مقبول نیست این حکم حقتعالی است در گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخداوند یگانه و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نشد آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عقاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و فساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و لهذا از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات را که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که آفتاب از مغرب طلوع کند **فصل ششم** در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که در آشتی که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا می رود تا بحدیکه درجه پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغة روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزایت بنشیند آیا میدانی که استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سوم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که بر بدن تو از حرام روئیده است که آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت و پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا میکند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یک سال بسیار است بسا باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند باین که نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و آنکه توبه کامل آنست که اقلا یک سال پیش از مرگ توبه کند و در یک سال تدارک ما فات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یک ماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که توبه ریسمانی است که خدا از برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خداوند و بندگان و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت به توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطرهای

و توبه اخص از گناهان است و هر یک از ایشان را مرتبه علی حده است و در اول

مخالفت است و توبه خواص از مشغول شدن به غیر خدا است و توبه اخص از

توبه ایشان و فتورهای ایشان و تشویش ایشان مشغول می انگارد اما توبه عوام آنست که باطن خود را آب حسرت بشوید و پیوسته به جنایات خود و

باشد و فرو گذاشته باشد بر بقیه عمر خود همیشه خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل

و پشیمان و گریه خود را پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعات خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و

استغفار کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را مطیع

کند و بمیدان عبادت و آنچه از عبادت از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری

کند و شب بالعبادت بیدار باشد و روزها بالسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا عز و جل یاری بجوید

و سوال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد و در شدت در غایت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین بیفتد زیرا که توبه

سبب پاک شدن از لوث گناهان است و موجب زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست و حق تعالی سفر باید که خدا امید

آنها را که راست گفته و بیدار اند دروغ گویان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر

نگردد او تائب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز

دارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه گرفتن روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند به کم

خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک الموت

و پوستش خشک شود بر بدنش به تفکر در اجل این نیست اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که میدانید کیست تائب

گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست و کسی که توبه نکند و عبادت را زیاد نکند تائب نیست و کسی که توبه کند

و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را

تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و فرش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را

تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نگرداند تائب نیست و کسی که توبه کند و آرزوها خود را کوتاه نگرداند

و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست و کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را با آخرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم باشد

او از توبه کاران است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند

در معنی توبه نصوح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در

روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست

که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را

فتنه ها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گناهان مومن

هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار

باز عود کند در گناه و باز توبه کند چون است فرمود که گمان داری که مومنی پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا

توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر بارها گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مومن

باستغفار و توبه خدا عفو میکند و عود میکند براو بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات
بسیار گناه ناامید مکن مومن را از رحمت خدا و بعضی گفته اند که توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند
بآن گناه و بعضی گفته اند که توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن را بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای
خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زائل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است
بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که بپشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را تیره
میگرداند و روح آدمی را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از این کس میرمانند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میگرداند
اگر دزدی بخانه درآید و مدتها آن خانه را بی صاحب متصرف باشد یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب
باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بیرون
کنند بحالت آبادانی در نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید و خرابیها را اصلاح ننماید و رد و متاعهای
دزدیده را عوض نگیرد بحالت اول برنمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند شیطانی و مستی مثل خواهش
گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و
صاحب خانه بیخبر در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته
و ظروف و آلات شکسته و خانه های مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به نیزه و شمشیر آه
و ناله و استغفار و استغاثه بجناب غفار دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او بیرون خانه در کمین نشیند و منتظر فرصت
باشد که این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده
اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های شیطان را از خرابه ایمان
مسدود گرداند آنوقت شاید بحالت اول تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیاء مرسلین که
پیشوایان دین اند برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال
گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول شد و حضرت داود علیه السلام آنقدر
میگریست که گیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتشبارش میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل اینست و در این
مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست مقصد هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای
اسلام در آنچه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب
کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی با ایشان کرده است و رحمتی است که نسبت به عباد یا نسبت باین امت
کرده است و الحال بمقتضای آن وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قائل شده اند و اشاعره
بثانی قائلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه
نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا
مطلقا واجب نیست و محض تفضل خداست بر این است که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و

بود در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که بآن گناه کرده بودند نمی بریدند توبه ایشان قبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین علیه السلام می فرماید که حمد میکنیم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بترکد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه را از گناهان خود و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار هست هشتم در میان اموریست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمی فرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانچه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت هرگاه چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است نزد تو و از تو پرسیده است که ترا خلق که کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند از راه دین بلغزاند هر گاه این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین مضمون حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این والله محض ایمان است و ایضاً بسند معتبر صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند

یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابید
گفتند بلی فرمود بحق آنخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری
در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و نیست
از معاصی و قوتی بر طاعت مگر بخدا مؤلف گوید که آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول آنست
که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چنین امری بخاطر تو خطور
کرده است و می ترسی که هلاک شده باشی از محض ایمان است و اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این
در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمان است که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در
مذهب حق صاحب یقین شوی سوم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را
بکفر و معاصی بدارد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس این حالت محض ایمان است و معنی اول که از امام منقول است
بهترین معانی است و در امر توحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه مبادا مرگ او را در این حالت
دریابد پس بزبان او توحید جاری شود تا آنکه با این کلمهٔ طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است
از آنکه آنرا اله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی بجز او نیست سوم آنکه این کلمهٔ طیبه شیطان را میراند در دفع وسوسهٔ او
از گوینده این کلمه میکند و باین جهت این کلمه را تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسلهٔ ممکنات باو منتهی
میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج
نمی تواند بود دوم سیئه ایست که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد و حق تعالی بفضل خود از او عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند
حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام یا صادق ع روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط
گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات
توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته
نمی شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد
ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه
او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان مقرر کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا
و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود پس
شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد به نیت نیکش خدا یک حسنه
برای او مینویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا برای او می نویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد و اگر نکند هیچ گناه بر او
نوشته نمی شود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ حسنات است و در جانب راست است میگوید بملکی
که نویسندهٔ سیئات است و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی
میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة

العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه برای او کتابت نوشته میشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و بسند معتبر از امامزاده عبد الله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی سؤال کرد که دو ملکی که در جانب راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی خوش بوی گل یکسانست گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می‌آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا باو کاری نیست که او قصد حسنه کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهان او مداد اوست پس از برای او می‌نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می‌آید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم اوست و آب دهانش مداد اوست پس بر او می‌نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شماست یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس می‌آمرزد از برای هر که خواهد و عذاب میکند هر که را خواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفست با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هرچه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می‌آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسه‌ها و اراده گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد لمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند اگرچه این موافق قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعضی از آنها خطراتست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته‌اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب احادیث ضعیفی نقل کرده‌اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون می‌تواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه‌ها که بی اختیار بخاطر آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بآنچه منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عفو کرده‌اند از امت من آنچه فراموش کنند و آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند با آنکه می‌تواند خود را از آن نگهدارد پس آن از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانچه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطائف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله

و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه بر افعال قلبیه قول حق تعالی است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم به آن نداری به درستیکه گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشود و باز فرموده است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آنرا گناهکار است دل او و باز فرموده است مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن مؤاخذه میکند بآنچه قصد کرده دل شما و در جای دیگر فرموده است ولیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما و از این آیات و امثال آنها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول روایت کرده اند که اشاره بدل نموده فرمود که تقوی و پرهیزگاری در اینجا است و حق تعالی تهدید فرموده است آنهایی را که دوست میدارند که امر قبیحی فاش شود در میان مؤمنان و محبت کار دل است و ایضاً کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است پس چون اینها بود که مؤاخذه بر آنها وارد باشد و چون میان آیات و اخبار گفته تحقیق آنست که افعال قلوب چند قسم است اول آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست در اینکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون اینکه اراده بآن جزم شود و غالب اوقات آن نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد یا اراده فعل آن ندارد و یا نظر میکند به پسر صبیحی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تست یعنی بار دیگر از روی تعمد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر سبب عشق بی اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام از عشق سؤال کردند حضرت فرمود دلهایی اند که از یاد خدا غافل و خالی شده حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سوم آنست که بعد از تصور معصیت و میل دل و شهوت قلب باعتبار تراکم شهوات و غفلت عقوبات نفع عاجل در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل میگردد و حصول عزم گناه است که بعد از ترددات و تفکرات بسیار باشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عائقی بهم رسد که آن فعل را بر او متعذر شود پس بر محل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل و بنا بر اختیار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر با اختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بفعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد و این بسبب عائقی و مانعی باشد ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما به تفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت او جزم ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عائق دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول منقول است که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه بعمل آورد بنویسید مثل

ان و اگر ترک کند حسنه می‌نویسند زیرا که ترک کرده است گناه را از برای حسن و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محشور میشوند مردم بر
نیات خود و ایضاً گفته اند با سند صحیح که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بکند و در آن شب بمیرد
محشور بر گناه مرده است و بنیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هرگاه دو مسلمان بشمشیر بر یکدیگر بگیرند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله مقتول چرا
در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مولف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه
با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد
اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و شاید که گفته است اول محشور است
و ممنوع است و حدیث سوم ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او
بر قتل خود شدن و آنها که قائل شده اند که معاقب می‌شود میگویند بعزم سیئه معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل
آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن
شکی نیست که بآنها معاقب است پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مومنان و سوء ظن بایشان
و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت
است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت
مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان
در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا کنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و
بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و علما و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده
است و وعده فرموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبائر حق تعالی آنها را می‌آمرزد پس آنچه خواجه
نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه نیز مثل
این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است
که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن
معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره
در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزها نیست که ثابت شده است
در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند
پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزله
آنست که نیت معصیت کرده باشد و بس و نیت معصیت بدون فعل آن مواخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت
شریعت کرده است و جرات بر معاصی نموده است و مثال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر آب مباحی را بیاشامد بگمان آنکه آب غصبی است
بنیت آنکه بآن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخیل داشته باشد هرچند امر دیگر هست که محل نظر است

اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانهٔ دیگری بیابد بگمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا امهٔ او بوده است دوم آنست که زن یا کنیز خود را وطی کند و گمان کند که حائض است پس ظاهر شود که طاهر است سوم آنکه طعامی را از دست دیگری برباید و نداند که ملک اوست و بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شیخ شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که بعضی از جملهٔ این صور شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردیدی نیست در آنکه نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی متوجه اند بود که نهی در عبادت مستلزم فساد ندانند سوم در بیان نه امری است که حق تعالی از این امت عفو یا بخشیده است بسیار صحیح معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطائی یعنی امری که بی اختیار و بی التفات از و صادر شود مثل آنکه اراده کرده که تیری بر آهوئی بیندازد و بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجهٔ بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد و در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مواخذهٔ دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او لازم نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم در بیت المال است بنابر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است از مال خود و بعضی گفته اند اگر از کسی که معالجه او میکند برائت از ذمهٔ او بگیرد ضمان از و ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکن کند در نماز از روی فراموشی اعادهٔ نماز باید بکند و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجدهٔ سهو لازم میشود سوم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار برین دلالت دارد و در بسیاری از امور باین استدلال می توان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین قائل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند و یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و بعضی موارد دیگر چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادلهٔ عقلیه بسیار برین دلالت دارد چهارم چیزیکه طاقت آن نداشته باشد چنانچه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را آن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن به سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل شد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود و درین امت حق تعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است و درین حدیث ظاهر اینمعنی مراد باشد پنجم چیزیکه مضطر شده باشد بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتیکه لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر در آن شده باشد بنابر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بعدم جواز تداوی بحرام خصوصا بشراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکری بچشم بکشد حق تعالی از آتش میلی بچشم او

بکشند و در اینها بسیار وارد شده است که حق تعالی هیچ حرامی را دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی به مسکر را مطلقا جایز نمی‌دانند بلکه سایر
محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبیل خوردن باشد یا از قبیل غیر او مانند کسی که احتیاج به جماع داشته باشد یا دیگری او را مجبور گرداند در ماه رمضان
و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات نیز زیرا که حق تعالی فرموده است
فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و در
بعضی از روایات وارد شده که باغی آنست که خروج کند بر امام و عادی کسی است که به راه زنی رود و بر اینها میته حلال نمی‌شود و در روایات دیگر
وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمی‌شود و قصر نماز نمی‌توانند کرد و در حدیث
دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی به شکار میروند نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق بخورد
نه آنقدر که سیر شود ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهایی که باکراه حلال می‌شود هفتم طیره است و آن عبارت از تأثر
نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر می‌کرده اند در وقتیکه بسفر میرفته اند مرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند
و اگر از جانب چپ ایشان بیاید بد بوده و در میان عجم نیز شایع است که اگر کسی بسوی سفری یا مقصدی رود و عطسه بزند یا کشته بر سر راه خود ببینند
بفال بد میدانند و آنکه درین حدیث وارد شده است که طیره درین امت محو باشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مؤاخذه و عقاب باشد
اگر کسی اینچنین امری بخاطرش رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از آن متأثر نشود حق تعالی بر آن مؤاخذه نمی‌فرماید و کفاره اش آنست که
توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کنی بگذر و امضا کن دوم آنست که مراد رفع تأثیر آن باشد
از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و دعاها و اذکاری
که روایت کرده اند برای دفع ضرر آن سوم آنکه مراد رفع آن یعنی منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی
ازین حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تأثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف
باشد و نفس از آن متأثر شود ممکن است تأثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشأن آن نکند اثر نمی‌کند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است و
در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از آن پیغمبری پس هر که پست تر از وست تفکر در وسوسه
در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمی‌فرماید حسد خود را و بهر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه‌های شیطانی باشد که
حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده می‌شود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بر آن مواخذه
نمی‌فرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند تا آنکه قدح کند در ایشان
و در شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که نهایت
حذر کنید از گمان بد بردن بدرستیکه ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دوم آنست که مراد تفکر و وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در سبب
خلق اشیاء و آنکه خدا را که آفریده است و که ایجاد کرده است و در کجا است و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در سوم
گذشت سوم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت و خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار
اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی می‌باشد و اینها همه معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس
و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت دیگر از ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفه یعنی مادام که تکلم نکند بلب و

و درین مقام یعنی اول ظاهر تر سنیا باید که هم حسد است و اوامر که ظاهر نه کند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر می شود که حسد تا اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این علامت مشهور است اما وسعت رحمت الهی نسبت است زیرا که کم کسی است که خود را ازین خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت با اکثر خلق موجب حرج است و ممکن است که اوامر که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدورش از و محالست شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد با این امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم و الله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر تا امر را از برای او مبرهن بیان نفرماید در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمی کند و ایضاً احادیث بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباد اند که منویسید گناهی بر بنده مومن من در وقت دلتنگی و زجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از و امری صادر میشود در حالت غضب آیا خدا او را مواخذه میکند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها دارند خاتمه در بیان خاتمه احوال عالم است بعد از انقضای عمر دنیا ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بتحقیق که خدای عزوجل که خلق کرده است در زمین از روزیکه زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم زمین پس ساکن گردانید ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او و بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزیکه بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزیکه جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد به یگانگی او کنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شوند آسمانها و فرموده است که آیا ماندیم شدیم و بتنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد و ایضاً در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دوم فرمود که چون حق تعالی فانی گرداند این خلق را و این عالم را و ساکن گرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه می کند عالمی بغیر این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق می کند زمینی بغیر این زمین که ایشان را بردارد

آن می باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو آخر این عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبرهٔ خود ایراد کرده اند و متکلمان امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافات با ادلهٔ عقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما بحدی نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت برد و انکار منمائید و تکذیب قائل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمی کنیم و جزم بوقوعش نمی کنیم و در مرتبهٔ تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رسالهٔ حق الیقین بتائید رب العالمین در اول ماه رمضان در سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه و چون بر سبیل استعجال و در هنگام تراکم و تزاحم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران در آن نیست که بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید و ترمیم اصول مندرسهٔ امامیه که سالها است آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را قدوهٔ خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره برداشته اند در این رساله حسب المقدور ایراد نموده ام شکر آنرا بکفران مبدل نگردانند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند

والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین الاکرمین صلوة دائمة متوالیة
ابد الابدین و دهر الداهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

وقد وقع الفراغ عن طبع هذا الکتاب المتین الهادی الی الحق المبین المسمی بحق الیقین اواخر شهر جمادی الاخری من شهور سنة ۱۳۰۰ ثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبها الالف التحیة والاثنیة ببلدة لکهنؤ فی المطبع الجعفری الواقع فی نخاس حسب یده والحمد لله الحمید